

می‌مانی یا می‌روی؟! مسئله این است

پرونده‌ای درباره زمان‌هایی که یک اتفاق به نام «طلاق» زندگی مشترک ما را تهدید می‌کند و ما باید تصمیمی جدی برای آن بگیریم

طرح: فاروق روحی | شهرآرا

۲۰ | هندوانه‌ات را
درست انتخاب کن

۱۸ | وقتی کارگران
مشغول کارند

۸ | شکلات
سرنوشت‌ساز

+ حرف اول

مازن‌ها، آن‌مردها!

● لایلا جان قربان!

دقیقا سال سوم دبیرستان بودم که برای اولین باریکی از دختران هم کلاسی کتاب «زنان و نوسی، مردان مریخی» را با خودش به مدرسه آورده بود و چشم من به آن افتاد. یواشکی زنگ‌های تفریح لایله‌ای دفتر و کتاب‌هایش، آن کتاب را باز می‌کرد و می‌خواند. آن قدر یواشکی این کار را انجام می‌داد که من یکی که نه، خیلی از بچه‌های دیگر هم خیال می‌کردیم توی این کتاب چه‌ها نوشته که نباید خانم مدیر و ناظم و دیگر عوامل و دست‌نشانده‌ها و خبرچین‌ها ببینند! که اگر ببینند چه‌ها خواهد شد! یعنی اخراج را کمترین اتفاق می‌دیدیم و اوایل از اینکه اگر مامان و بابایش بفهمند که دیگر بدبخت است، حتما!

ریحانه، همین هم کلاسی که کتاب را یواشکی می‌خواند برای اینکه شر را بخواباند، یک روز، زنگ تفریح چند نفر را توی کلاس نگه داشت و درباره کتاب توضیح داد. گفت: «ببینید بچه‌ها توی این کتاب درباره تفاوت‌های زن و مردها نوشته، من هم که می‌دونید تازه نامزد کردم، توی مدرسه کسی خبر نداره. تو رو خدا حرفی نزند که بیرونم می‌کنن. حالا چون روم نمی‌شد از مامانم چیزی بیرسم رفته کتاب فروشی و این کتاب رو پیدا کردم و خریدم.» حرفش که تمام شد، یکی از دخترها پقی زد زیر خنده و گفت: «یعنی همه تفاوت‌ها رو نوشته؟» همه گوش تیز کردیم که ببینیم چه جوابی می‌دهد. خندید و گفت: «از نظر اخلاقی دیوانه‌ها منظورم بود! شماها خیلی منحرفین‌ها!» بعد کتاب را باز کرد و نشانمان داد که واقعا از نظر اخلاقی تفاوت‌ها را نوشته است! یک مدتی هم کتاب را دست به دست بین خودمان چرخانیدیم و واقعا از اینکه می‌فهمیدیم جنس ما زن‌ها با آن مردها چه تفاوتی دارد، لذت می‌بردیم. گاهی هم بابا و داداش‌هایمان را «کیس! استادی» می‌کردیم تا بیشتر به واقعیت ماجرا پی ببریم! اما این‌ها همه در کتاب بود. کتابی که هیچ وقت جرئت صحبت کردن درباره آن را با معلم، ناظم، مشاور، مامان و حتی خواهر بزرگ‌تر هم نداشتیم. جرئتی که ماند و ماند و ماند تا روزی که قرار شد ازدواج کنیم؛ تازه آن روز بود که مامان وقتی داشت از توی صندوقچه پارچه سفید چادری سرعت را که از مکه برایم آورده بود درمی‌آورد، شروع کرد به صحبت کردن. «ببین مادر زن و مرد با هم فرق دارن. هرکدم یک خواسته‌هایی دارن. مردها خیلی حوصله حرف زدن ندارن. باید بفهمی چی می‌خوان ولی به جاش زن فقط با زبونه که همه کار می‌کنه. حالا تو این رو از من به گوشت آویزون کن که هر وقت شوهرت خسته بود باهاش بحث نکن. براش غذای خوش مزه بپز، خونه رو جمع و جور کن. اون خودش خوب می‌شه.» راستش همان‌جا بود که می‌خواستیم از مامان بیرسم که: «این غار تنهایی که می‌گن مردها دارن رو شما می‌دونی چی هست؟» ولی باز هم جرئت نکردم و با خودم گفتم نکند چیز بدی باشد!

با همین جرئت نکردن ما زن‌ها و آن مردها وارد زندگی شدیم؛ بدون مهارت! بدون آموزش! بدون شناخت از زندگی که از این به بعد قرار بود مشترک باشد! زندگی‌های مشترکی که گاهی همان اول کار ختم شد و ادامه نداشت، گاهی چند سالی فرسایشی پیش رفت ولی باز هم ختم شد و گاهی هم با بحث و جدل، زیر یک سقف اما تنها ادامه پیدا کرد و به جای زنان و نوسی و مردان مریخی که یکدیگر را می‌توانند درک کنند صد سال تنهایی! تنهایی که خیلی از ما در زندگی مشترک تجربه کرده‌ایم و حتما بارها با خودمان گفته‌ایم که کاش به جای اینکه بدانیم مثلا ارتفاع اورست چقدر است و الماس نور چه شکلی است و کجاست؛ به ما در مدارس یاد می‌دادند که ارتفاع عشق را در زندگی چطور بالا ببریم و الماس زندگی را چطور حفظ کنیم! و در کنارش مامان و باباها هم نمی‌ترسیدند از دانایی ما بلکه نگران می‌شدند از نادانی می‌خواهند که راهی خانه بخت بکنند و آینده‌ای که در انتظار او است! آینده‌ای که همین الان هم فکر کردن به آن دیر نشده است! گاهی بیاید این سؤال را در هر جایگاهی که هستیم از خودمان بیرسیم که چقدر زندگی کردن را به دیگران یاد داده‌ایم؟

ممنوعیت اخراج کارمندان دارای حداقل ۳ فرزند بانوان باردار

سازمان اداری و استخدامی کشور، «عدم جواز تعدیل» یا «اعلام عدم نیاز نیروهای دارای حداقل سه فرزند یا بانوان باردار یا دارای فرزند شیرخوار» از سوی دستگاه‌های اجرایی را ابلاغ کرد.

این هم یک خبر ویژه برای خانم‌هایی که به بهانه بارداری گوشه‌نشین شدن! به تازگی جوسلین بریا، دنده المپیک ونزوئلا، در حالی که در ماه هفتم بارداری بود، مسابقه ۱۰ کیلومتری کاراکاس را به پایان رساند و تحسین تماشاگران و رقیبانش را برانگیخت. این دنده سی و یک ساله، مسیر را در زمان چشمگیر ۴۰ دقیقه و ۳۱ ثانیه دوید؛ سرعتی برابر با چهار دقیقه در هر کیلومتر.

آغوش مادر؛ نخستین واکسن نوزاد

یک بررسی علمی ثابت کرده که تماس پوستی نوزاد با مادر بلافاصله پس از تولد، نه تنها عملکردهای حیاتی نوزاد مانند تنفس و ضربان قلب را بهبود می‌بخشد، بلکه احتمال تغذیه انحصاری او تنها با شیر مادر در ماه‌های آینده را نیز به طور چشمگیری افزایش می‌دهد.

مجموعه شعری «پیوند اشک و لبخند» با موضوع زندگی نامه شهید معصومه کرباسی و همسرشان رضا عواضه سروده شده به زبان عربی ترجمه می‌شود. این مجموعه را محبوبه حمیدی از شاعران کودک و نوجوان از زبان محمد پسر ۹ ساله این شهید سروده است. معصومه کرباسی اولین شهید زن راه قدس است که سال گذشته به همراه همسرشان در لبنان توسط رژیم صهیونیستی به شهادت رسیدند.

بوستان بانوان بسیج افتتاح شد

بوستان ۲.۵ هکتاری بانوان بسیج هم‌زمان با ایام ولادت حضرت زینب (س)، در مشهد افتتاح شد. در طراحی بوستان شهربانوی بسیج تلاش شده تا محیطی امن، پویا و چهارفصل برای حضور بانوان و کودکان فراهم شود. از جمله امکانات این مجموعه می‌توان به زمین بازی مادر و کودک با مساحت ۸۰۰ مترمربع، زمین چندمنظوره ورزشی ۳۰۰ متری، مسیر دوچرخه‌سواری به طول ۶۰۰ متر، تاب‌های گروهی، وسایل بازی متنوع و آمفی‌تئاتر روباز اشاره کرد.

مدیرعامل سازمان آتش‌نشانی و خدمات ایمنی شهرداری تهران گفت: امسال فراخوان جذب بیست بانوی آتش‌نشان برای شرق تهران منتشر خواهد شد. اکنون شانزده بانوی آتش‌نشان در ایستگاه غرب تهران حضور دارند و قرار است جذب این نیروها هم‌زمان با راه‌اندازی ایستگاه‌های مجزا برای آن‌ها ادامه‌دار باشد.

مدال برنز برای تیم تنیس روی میز بانوان ایران

در جریان بازی‌های هم‌بستگی کشورهای اسلامی در شهر ریاض، تیم بانوان کشورمان به مصاف ترکیه رفت و در جدال با این حریف، ضمن ناکامی در صعود به فینال، صاحب مدال برنز در این دوره از بازی‌ها شد.

دبیر ستاد ملی جمعیت گفت: اکنون میانگین ایده‌آل تعداد فرزند برای هر خانواده ۲.۵ فرزند است؛ در حالی که به دلیل موانعی همچون مشکلات اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی شاهد تولد ۱.۵ فرزند در خانواده‌ها هستیم.

مدیرعامل بنیاد ملی خانواده گفت: اکنون حدود ۳ هزار مجموعه در حوزه‌های ازدواج، طلاق، فرزندآوری و هویت زن که با هر سه موضوع مرتبط است در کشور در حال فعالیت است.

شهریانو

مدیر مرکز راهبری و هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی بر ضرورت عزم جمعی بانوان و گسترش روایت زنان به جریانی ملی و فراملی برای تقویت گفتمان سازی انقلاب اسلامی تأکید کرد و گفت: «افق پیشرفت زنان در عرصه‌های علم و فناوری، کارآفرینی، تحولات اجتماعی، خانوادگی و فردی باید به عنوان بخشی از هویت زن ایرانی دیده شود».



اهدای قرآن دست نویس بانوی تونسسی به حرم امام رضا^(ع)

خبرآنلاین

قرآن دست نویس «سیده کریمه الجزیری»، از بانوان ارادتمند حضرت رضا^(ع) در کشور تونس، به کتابخانه مرکزی حرم مطهر رضوی اهدا شد. این اثر در گنجینه رضوی نگهداری خواهد شد



شهریانو

وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات از موفقیت پرتاب ماهواره مخابراتی ناهید ۲ خبر داد و تأکید کرد که این دستاورد تاریخی توسط تیم توانمند بانوان ایرانی محقق شده است. این ماهواره که در مدار ۵۰۰ کیلومتری زمین قرار گرفته، پس از حدود سه ماه، تمامی آزمون‌های خود را با موفقیت پشت سر گذاشته و به تازگی برای اولین بار توانسته است ارتباط تلفنی بین دو ایستگاه زمینی را به طور کامل از طریق فضا برقرار کند.

افزایش شیوع سرطان پستان در دهه شصتی‌ها

تابناک

عضو پژوهشکده سرطان معتمد جهاد دانشگاهی تهران گفت: در سال‌های اخیر سن ابتلا به سرطان پستان در ایران کاهش پیدا کرده و به جوانان سی تا چهل ساله رسیده است. کم نیستند خانم‌های دهه شصتی و خانم‌های جوان تر که به این سرطان مبتلا می‌شوند. سرطان پستان، شایع‌ترین سرطان و مهم‌ترین علت مرگ ناشی از سرطان در میان زنان ایرانی است و عوامل متعددی موجب ابتلا به آن می‌شود که وراثت، سبک نادرست تغذیه و چاقی، عوامل محیطی، کاهش فرزندآوری، دوره کوتاه شیردهی و سن بالا در اولین بارداری مهم‌ترین آن‌ها هستند که ریسک ابتلا به این نوع سرطان را افزایش می‌دهند.

آزادی یک مادر زندانی باارثیه

همراه

بانوی نیکوکار یزدی با حضور در دفتر ستاد مردمی دیه استان یزد، مبلغ ۵۰ میلیون تومان از فروش النگوهای که از مادر خود به ارث برده بود، برای آزادی یک مادر زندانی جرایم غیر عمد اهدا کرد.

شهریانو

بزرگداشت شهید «جمیله الشنطی»، رهبر گروه‌های مقاومت بانوان فلسطین در مشهد برگزار شد. دبیرکل اتحادیه جهانی زنان مسلمان، با اشاره به اینکه جمیله الشنطی بعد از عمری فعالیت در عرصه مقاومت، به درجه والای شهادت رسید، گفت: این بانوی بزرگوار در شصت و هشت سالگی به شهادت رسید و یکی از الگوهای زن مسلمان بود.

اولین پستی زن در مشهد

شهریانو

به تازگی اولین پستی خانم هم در مشهد مشغول به کار شده است. امیدواریم کارش واقعا زنده باشد! مدیرکل پست خراسان رضوی در این باره گفته است: تلاش ما بر این است برنامه‌ای برای اشتغال بیشتر بانوان در این زمینه اجرا کنیم تا با انجام تناسب سازی‌های لازم، از ظرفیت زنان نیز بهره ببریم.



همراه

کنفرانس جهانی مؤسسه بین‌المللی مطبوعات، «مریم ابودقه»، خبرنگار شهید فلسطینی را به عنوان یکی از هفت برنده جایزه «قهرمان آزادی مطبوعات جهان» معرفی کرد. این جایزه معتبر که هر ساله به خبرنگارانی از سراسر جهان اهدا می‌شود، امسال به پاس شجاعت و فداکاری ابودقه در انعکاس رسانه‌ای واقعیت‌های جنگ غزه به او تعلق گرفت. در بیانیه مؤسسه بین‌المللی مطبوعات آمده است: «مریم ابودقه بارها جان خود را به خطر انداخت تا از طریق تصاویرش، فجایع جاری در غزه را به جهانیان نشان دهد. شهادت او که هیچ کس بابت آن پاسخگو نبود، نمادی از شرایط خطرناکی از جمله حملات هدفمند، آوارگی و گرسنگی است که خبرنگاران غزه با آن روبه‌رو هستند».



همراه

سخنگوی وزارت امور خارجه، از آزادی مشروط مهدیه اسفندیاری، شهروند ایرانی مقیم فرانسه، خبر داد. او شهروند ایرانی و استاد دانشگاه مقیم فرانسه است که به دلیل فعالیت در حمایت از مردم فلسطین توسط پلیس فرانسه بازداشت شد.

عشق

در معنایی دیگر

روایت‌هایی از زنانی که
مهربانی را در دل رنج
معنا کردند

فاطمه آصفی | چراغ خانه‌های بسیاری شب‌ها دیرتر از همه خاموش می‌شوند. جایی، زنی بیدار است؛ کنار تخت بیماری، کنار نوزادی بی‌قرار یا در سکوتی که تنها خودش آن را می‌فهمد. این گزارش، روایت چند زن است که میان خستگی، ترس و امید، آموخته‌اند عشق یعنی ماندن؛ زنانی که گفته‌اند «حالمان خوب است»، اما پشت این جمله داستانی از صبر و مراقبت نهفته است. گاهی عشق، در سکوت شب معنا پیدا می‌کند؛ در لحظه‌ای که زنی با داستانی لرزان، قند خون همسرش را می‌گیرد، در حالی که کودکان در اتاق کناری آرام خوابیده‌اند. زندگی همیشه آن‌طور که برنامه‌ریزی کرده‌ایم پیش نمی‌رود، اما در خانه‌های بسیاری، زنانی هستند که بی‌هیاهو، در برابر درد، بیماری و خستگی ایستاده‌اند. این گزارش روایت چند زن است از تجربه‌هایشان با مراقبت؛ از عشق، بیداری و صبوری که هر روز تمرین می‌کنند.

شب، پیش از خواب، قند خون همسر را کنترل می‌کنم. زندگی من آرام نیست، اما پر از معناست. او از درس بزرگی می‌گوید که از مراقبت کردن از دیگری آموخت: پرستاری از او به من آموخت که عشق، فقط لیخند و روزهای خوش نیست، عشق یعنی ماندن در دل طوفان، وقتی تمام دنیا می‌گوید برو. یعنی صبر، وقتی اشک در چشمانت حلقه زده، یعنی امید، حتی در تاریکی شب. این سال‌ها به من فهماند که انسان بودن، یعنی ماندن کنار دیگری، حتی وقتی خودت زخمی و خسته‌ای و من آموخته‌ام که گاهی، «ماندن»، زیباترین شکل عشق است.

یادگرفتم پرستار خودم باشم

در خانه‌ای دیگر، زنی دیگر در میان بارداری، مادری و خستگی، از نوع دیگری از مراقبت سخن می‌گوید: گاهی زندگی، انسان را در جایی می‌نشانند که نه پرستار دیگری است، نه بیمار کسی دیگر، بلکه باید پرستار خودش باشد، در حالی که مجال نالیدن هم ندارد. من آن روزها را خوب به یاد دارم؛ روزهایی که باردار بودم و دو فرشته کوچک، هریک سهمی از جانم را می‌خواستند. یکی چهار ساله، پر از پرسش و شور کودکانه و دیگری یک ساله، هنوز در آغوشم و وابسته به تپش قلبم. بدنم خسته بود، روحم گاه می‌لرزید، اما نگاه دودخترم نمی‌گذاشت از پا بیفتم. هر صبح با تنی سنگین و چشمانی نیمه‌باز، به صدای خنده‌شان بیدار می‌شدم و شب، با دردی که از عمق وجودم برمی‌خاست، برایشان قصه می‌گفتم تا خوابشان آرام باشد. در میان تهوع‌های صبحگاهی، کمر دردهای مداوم و تپش‌های ناآرام قلب، یاد گرفتم چطور «قوی بودن» را تمرین کنم، وقتی هیچ پناهی جز عشق ندارم. او ادامه می‌دهد: زایمانم پایان رنج نبود، آغازی بود برای فصلی تازه از پرستاری. این بار، من بودم با بدنی زخمی، داستانی لرزان و نوزادی که با نخستین گریه‌اش، جهان را دوباره به من هدیه داد. میان شیردهی و لالایی، باید برای دختر بزرگم نقاشی می‌کشیدم و دختر کوچک‌ترم را در آغوش می‌خواباندم. گاهی نیمه‌شب، از درد بخیه بیدار می‌شدم و در همان تاریکی، لیخند نوزادم را می‌دیدم؛ لبخندی که به من می‌گفت هنوز می‌توانم، هنوز باید ادامه دهم. خانه‌اش پر بود از صدا؛ گریه نوزاد، خنده کودک و گاه نفس بریده خودش که می‌کوشید آرام بماند. در میان خستگی و اشک‌هایی که پنهانی ریخته می‌شد، فهمیدم که پرستاری فقط شستن زخم یا دادن دارو نیست؛ پرستاری یعنی بیدار ماندن

ماندن، معنای دیگر عشق

زن جوان، بانگ‌های آرام از شبی می‌گوید که همه چیز در زندگی‌اش تغییر کرد زندگی همیشه به دلخواه ما پیش نمی‌رود. گاهی در آرام‌ترین روزهای جوانی، ناگهان در برابر تصمیمی قرار می‌گیری که سنگینی‌اش از سال‌ها تجربه بیشتر است. من در نوزده سالگی با چنین لحظه‌ای روبه‌رو شدم؛ شبی که همسرم برای نخستین بار دچار افت شدید قند خون شد. نیمه‌شب بود، او در خواب بی‌هوش شد و تنش از عرق خیس بود و می‌لرزید. صدای تپش قلبم در سکوت خانه می‌پیچید. نمی‌دانستم چه باید بکنم؛ هراسان دنبال تلفن می‌گشتم و شماره اورژانس را می‌گرفتم، دنبال دستگاه تست قند می‌گشتم؛ فقط دعا می‌کردم چشمانش دوباره باز شود. آن شب، ترس را با تمام وجود لمس کردم. صبح که رسید، او مانده بود میان دوراه؛ یا باید می‌ماندم و با این بیماری می‌ساختم، یا از ترس آینده‌ای سخت، راه جدایی را برمی‌گزیدم. اما دل من گفت: بمان. و من ماندم؛ نه از سر ترحم، بلکه از سر ایمان به عشقی که در رنج معنا پیدا می‌کند. ایمان آوردم به اینکه خدا نجات و زندگی را به داستان من سپرده است. او ادامه می‌دهد: از آن شب، ۱۰ سال گذشته است. ۱۰ سال پر از اضطراب، شب‌زنده‌داری و لحظه‌هایی که میان امید و ترس گذشت. گاهی در دوران بارداری، با تنی خسته و دلی نگران، پرستار همسرم بودم. بارها پیش آمد که نیمه‌شب، صدای افتادنش را شنیدم و هراسان بالای سرش دویدم. شبی بود که وقتی تکنسین اورژانس مرا دید، اشک در چشمانش حلقه زد؛ شاید در من زنی جوان و درمانده دید، اما من خودم را قوی‌تر از همیشه احساس می‌کردم. امروز بیست‌و نه سال دارم و مادر سه دختر کوچک هستم؛ یکی شش ساله، یکی سه ساله و دیگری دوساله. هنوز هم هر



در سکوت خانه، دست همسرشان را می‌گیرند و با صدایی آرام می‌گویند: «نفس بکش... من هنوز اینجا هستم.» شاید دنیا از بیرون چیزی نبیند، اما در دل آن شب‌های بیداری، ایمان دوباره متولد شد و حالا، هر بار که سحر طلوع می‌کند، می‌دانم هنوز زنده‌ام، ادامه داده‌ام و همین یعنی پیروزی.

شکستن غول افسردگی

زنی دیگر تجربه مراقبت از نوزاد تازه متولد شده را این گونه روایت می‌کند: بعد از تولد دخترم، به خاطر دوری از خانواده‌ام، ناچار بودم تنهایی از او مراقبت کنم؛ آن هم در حالی که هنوز حال جسمی و روحی‌ام خوب نبود و از بی‌خوابی‌های بعد از زایمان رنج می‌بردم. همسر صبح‌ها سر کار می‌رفت و شب، خسته و بی‌رمق برمی‌گشت. او ادامه می‌دهد: گاهی چنان از پا درمی‌آمدم که حتی توان بلند شدن از تخت را نداشتم. اما با نیرویی که از نگاه دخترک می‌گرفتم، روز را شروع می‌کردم. افسردگی بعد از زایمان مثل بختکی به جانم افتاده بود. منی که تا پیش از تولد او حسابی درگیر درس و دانشگاه و ورزش و فعالیت‌های فرهنگی بودم، حالا تمام روز را تنها با نوزادی می‌گذراندم که به دلیل کولیک، تا سه ماه تقریباً مدام گریه می‌کرد و این شده بود قوز بالای قوز.

تصورش از مادری، شبیه فیلم‌ها بود؛ فکر می‌کرد بچه که بیاید، فرشته‌ای کوچک با لبخندی شیرین و خوابی آرام در قنداق خواهد بود. اما واقعیت، فاصله زیادی با خیال او داشت. گاهی افکار عجیب و تیره‌ای به ذهنم می‌آمد و از فشار روانی و خستگی به مرز فروپاشی می‌رسیدم. اما همان لحظه که لبخند دخترک را بعد از ساعت‌ها گریه می‌دید، همه چیز درونش عوض می‌شد؛ عصبانیت جایش را به عذاب وجدان می‌داد و بعد، به عشق.

او می‌گوید: جالب اینکه وقتی حالا به یاد داشت‌های آن روزها نگاه می‌کنم، می‌بینم در هیچ کدام اشاره‌ای به رنج‌هایم نکرده‌ام. برعکس، با واژه‌ها و آرایه‌های شاعرانه، آن روزهای پرگریه را چون رؤیایی شیرین توصیف کرده‌ام. و به راستی، من چگونه آن روزها را سپری کردم. چگونه غول افسردگی را شکست دادم و تاب آوردم. جز عشق، پاسخ دیگری می‌شود یافت؟

آلزایمر و تمرین ۷ سال صبر و توکل

زن دیگری که به سراغ روایت‌های او رفتیم، هفت سال از مادر خود، که به بیماری آلزایمر مبتلا بود، مراقبت می‌کرد؛ اما در لابه‌لای حرف‌هایش اثری از خستگی ندیدیم؛ زمانی که کرونا شیوع پیدا کرده بود، تمام مدت همراه مادر در بیمارستان بودم. خیلی‌ها نگرانم بودند و می‌ترسیدند در آن ایام من مبتلا به کرونا شوم، اما انگار این پرستاری و مراقبت، به لطف پروردگار، به من نیرویی داد تا هیچ مشکلی برآیم پیش نیاید.

او ادامه می‌دهد: مادرم با اینکه چند سالی بود دیگر اصلاً حرف نمی‌زد، اما من خوب از نگاهش حرف‌ها را می‌فهمیدم. هر زمان که در زندگی‌ام به مشکلی برمی‌خوردم یا حاجتی داشتم، سراغ مادر می‌رفتم و از او می‌خواستم برآیم دعا کند. من حتی سفر کربلا را هم از دعای مادرم در همان ایام دارم.

پرستاری صفر تا صد

زنی دیگر با صدایی مطمئن از تجربه‌های خود در مراقبت از فرزندانش می‌گوید: من وقتی پرستار می‌شوم، صفر تا صد پرستاری را به عهده می‌گیرم؛ از دمنوش و شیر به بادام بگیر تا دارو و درمان، همه چیز باید بموقع باشد.

او از تجربه‌های بی‌پایانش می‌گوید: دخترانم موقع زایمان، خانه‌ما بودند. از اول صبح، دمنوش و شیر برایشان آماده می‌کردم. یک بار، دختر کوچکم تهوع شدید داشت؛ تا صبح کنارش نشستم و قاشق قاشق دارو به او دادم. نوزاد زردی دار هم داشتیم؛ شب تا صبح از او مراقبت کردم تا رنگ صورتش بهتر شد.

بانگاهی پراز ایمان ادامه می‌دهد: بارها پیش آمده تا صبح بالای سر مریض مانده‌ام و تبش را با حوله نمناک پایین آورده‌ام. همیشه سعی کرده‌ام به بهترین حالت پرستاری کنم تا مریض زودتر خوب شود و خدا را شکر، همیشه نتیجه داده است.



در دل این روایت‌ها وجه مشترکی هست؛ چه در شب‌های بیداری زن جوان، چه در سکوت خسته مادری تنها، چه در دستان مهربان پرستاری باتجربه، همه‌شان در یک نقطه به هم می‌رسند: عشق. در جهانی که از شتاب پُر شده، این زنان به ما یاد می‌دهند که مراقبت فقط کار پرستاران یا پزشکان نیست؛ مراقبت یعنی دیدن دیگری، حتی وقتی خسته‌ای و شاید همین ماندن‌ها، همین تاب آوردن‌های خاموش، زیباترین شکل ایمان باشد.



برای دیگری، حتی وقتی خودت به خواب و درمان نیاز داری.

در روزهایی که تنش از درد می‌سوخت، یاد گرفت برای خودش چای دم کند، برای خودش دلسوزی کند و گاهی در آینه، بازنی که روبه‌رویش بود حرف بزند و بگوید: خسته‌ای، اما هنوز زیبا هستی. هنوز توان عشق داری.

او در پایان می‌گوید: اکنون که سال‌ها از آن روزها گذشته، وقتی به عکس‌های کود کانم نگاه می‌کنم، می‌بینم که من در آن روزها چگونه از خاکستر خستگی، زنی تازه ساخته‌ام. زنی که فهمیده است مادری، فقط بزرگ کردن فرزند نیست؛ زنده ماندن در دل طوفان است، و بخشیدن بی‌پایان خود. پرستاری از خودم به من آموخت که ضعف، عیب نیست؛ نشانه انسان بودن است و فهمیدم گاهی قوی‌ترین آدم‌ها، همان‌هایی هستند که در سکوت شب، در حالی که تنش‌ان می‌سوزد و دلشان می‌لرزد، باز هم دست بر پیشانی کودکی می‌گذارند و آرام می‌گویند: بخواب عزیزم، من هستم و شاید همین جمله، خلاصه تمام عشق دنیا باشد.

همین یعنی پیروزی

شب‌ها، وقتی همه چیز در سکوت فرو می‌رفت، او تازه بیدار می‌شد؛ نه برای کار، نه برای نوشتن، بلکه برای جنگیدن با ترس. ترس از صدای افتادن، از بی‌هوشی ناگهانی و از آن لحظه‌هایی که نفس در سینه‌اش حبس می‌شد. می‌گوید: گاهی فقط چند ثانیه طول می‌کشید، اما همان چند ثانیه، به اندازه سال‌ها می‌گذشت. در تاریکی، بادست‌هایی لرزان، دنبال قند، آب‌میوه یا دستگاه تست می‌گشتم. نور ضعیف چراغ خواب روی چهره همسر می‌افتاد؛ رنگش پریده، نفسش سنگین... و من با هر تپش قلبش، دوباره زنده می‌شدم.

در آن شب‌های طولانی، سکوت خانه پر بود از گفت‌وگوهای درونی او با خدا: خدایا، خسته‌ام، اما نگذار از پا بیفتم، بچه‌ها به من نیاز دارند. در همان لحظه‌ها، میان اضطراب و اشک، صدای نفس کشیدن دختر کوچکش از اتاق کناری می‌آمد و او از آن صدا این گونه یاد می‌کند: «مثل نوایی که مرابه زندگی برمی‌گرداند.» دلش می‌خواست قوی بماند؛ نه فقط برای خودش، بلکه برای آن چشم‌های کوچک که صبح فردا دنبال لبخند مادر می‌گشتند. در پایان با لبخندی می‌گوید: یاد گرفته‌ام ترس را آرام در آغوش بگیرم. یاد گرفته‌ام میان دلشوره و دعا، راهی برای دوام پیدا کنم. هیچ کس نمی‌فهمد که پشت یک «همه چیز خوب است»، چقدر اشک فروخورده پنهان است. اما من فهمیده‌ام: گاهی قوی‌ترین زن‌ها، همان‌هایی‌اند که در تاریکی شب،



روایت زنانی که گره‌های زندگی دیگران را با عشق باز می‌کنند

نقش آفرینی مادرانه در دل خانه‌های محله

کارگاه‌هایی برای زندگی

نوبت به خانم غلامی می‌رسد. او خودش را مسئول برگزاری کلاس‌های آموزشی معرفی می‌کند و می‌گوید: موضوع سبک زندگی و فرزندآوری از جمله موارد مهمی است که احساس کردم لازم است خانواده‌ها به ویژه خانم‌ها نسبت به آن آگاهی کافی پیدا کنند، به همین دلیل هدفم این بود که با کمک شهرداری و مربیانی که به مسجد محله می‌آیند، کلاس‌هایی را برای همسایه‌ها برگزار کنم که برایشان سودمند باشد. گاهی هم در شرایطی ویژه مانند جنگ دوازده روزه اخیر کارگاه‌های آموزشی برای کاهش استرس و اضطراب در شرایط بحران برگزار کردیم.



طعم زیارت برای همه

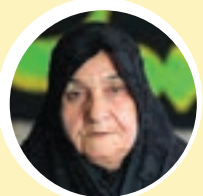
در بین این خانم‌ها یکی‌شان مسئولیتی خاص و دل‌نشین دارد؛ از آن‌هایی که آشپزی را در چشم آدم می‌آورد و حال و هوایی دارد که بوی خانه‌داری می‌دهد، بوی زیارت امام رضا^(ع). خانم محمدی مسئولیتش این است که هر هفته اهالی‌ای را که توان رفتن به زیارت ندارند، به حرم مطهر رضوی ببرد. او می‌گوید: خیلی از همسایه‌ها در این محله واقعا امکان رفتن به یک زیارت را ندارند. از ناتوانی جسمی بگیرند تا ناتوانی مالی؛ مانعی برای سلب این توفیق شده است. توفیقی که دل خیلی‌ها برای آن‌پر می‌کشد. این را در لحظه‌ای که چشم‌هایشان به گنبد و بارگاه آقا می‌افتد، کاملاً درک می‌کنم. گاهی از درد دل‌هایشان اشک من هم درمی‌آید، عجیب است اما از همین فاصله کم، خیلی‌ها آرزوی زیارت دارند. به توفیق خود آقا، من مسئول سرویسی هستم که از طرف آستان قدس در اختیار محله‌های مختلف گذاشته می‌شود. کارم جمع و جور کردن اهالی، سرو سامان دادن زائران مجاور و رفتن به زیارت و بازگشت دوباره به خانه است. مسئولیت سنگینی است؛ بالاخره باید حواسم باشد کسی جانمندان یا گم نشود. ولی اجر زیادی دارد. خانم محمدی در بین صحبت‌هایش به این نکته هم اشاره می‌کند که خیرانی هستند که هزینه بلیت رفت و آمد به حرم را هدیه می‌کنند تا افراد در زمان‌های دیگر هم به زیارت نائل شوند.



تکلو - قمری | کارشان این است که بگردند توی محله و مشکلات را حل کنند؛ انگار اولویت زندگی‌شان همین شده است که گره‌های زندگی دیگران را با همان کم‌و‌زیادی که خودشان دارند، باز کنند. در این میان، گاهی هم برای آنکه دستشان بازتر شود، دست به کارهای خلاقانه‌ای زده‌اند؛ از تهیه جهیزیه بگیرند تا جمع و جور کردن دورریختنی‌هایی که به درد کاری می‌آیند و خودشان کلی درآمد می‌توانند داشته باشند. قرارمان را خانه یکی از خانم‌ها گذاشته ایم؛ جایی در محله کشاورز که خیلی‌ها آن را با نام پشت بازار حافظ می‌شناسند. به خانه‌ای قدیمی در انتهای کوچه‌ای بن‌بست می‌رسیم. در طبقه دوم خانه، خانم‌هایی منتظرمان هستند که سن و سالشان باهم یکی نیست و آنچه در نگاه اول به چشم می‌آید، این است که این جمع را سادگی، صمیمیت و قلب‌های مهربان‌شان دور هم جمع کرده است و همین باعث شده سال‌های طولانی در کنار هم بمانند و دغدغه‌شان کمک به همسایه‌ها باشد.

جهیزیه‌ای برای نوعروسان

بزرگ‌تر جمع، حاجیه خانم رحیمی است. حدود هفتاد و پنج ساله به نظر می‌رسد. قبل از اینکه بخواهد صحبتش را شروع کند، چادر رنگی‌اش را کمی روی صورتش جابه‌جایی می‌کند و می‌گوید: من سعی می‌کنم با کمک بقیه خانم‌ها برای نوعروسانی که امکان خرید جهیزیه ندارند، وسایل و لوازم مناسب را آماده کنم. او می‌گوید از اول سال برای هشت نوعروس جهیزیه جمع و جور کرده‌اند و با لبخندی که روی لب‌هایش نشست، ادامه می‌دهد: کمک همسایه‌ها به این نوعروسان معمولاً این‌طور است که لوازمی را که در خانه دارند و تاکنون استفاده نکرده‌اند و نواست، به من تحویل می‌دهند و من هم بعد از اینکه وسایل لازم کامل شد، خانواده‌هایی را که نیاز دارند خبر می‌کنم تا بیایند و وسایل را ببرند. در حد بضاعت ماست دیگر؛ حتماً یک چیزهایی کم دارد و در حد عروس خانم‌ها نیست، ولی تلاشمان را می‌کنیم که از بهترین‌ها باشد.



«سه‌شنبه‌های مهدوی» با پخت غذای گرم

صحبت‌های حاج خانم را عروسش ادامه می‌دهد؛ عروسی که به گفته خیلی‌ها از آن دست پخت‌هایی دارد که به قول معروف، انگشت‌هایت را هم همراه غذا می‌خوری. او که می‌خواهد اسمش را «عروس خانم رحیمی» بنویسیم، می‌گوید: روزهای سه‌شنبه با کمک خانم‌های محله غذا می‌پزیم و همسرم غذاها را به محله‌های مختلف که نیاز دارند، می‌برد. اسم این روزها را سه‌شنبه‌های مهدوی گذاشته ایم و هدفمان هم این است که به واسطه دعای خیری که می‌شود، زمینه حضور و ظهور امام زمان^(عج) فراهم شود. عروس خانم در همین حین یاد خاطره‌ای می‌افتد و می‌گوید: چند سالی است به این نتیجه رسیده‌ایم که پول‌هایمان را روی هم بگذاریم و مواد غذایی بخریم و غذا بپزیم. قبل از آن، هر کدام از خانم‌ها که امکانش را داشتند، به سلیقه خود غذایی می‌پختند و وقتی این غذاها کنار هم قرار می‌گرفت، مشخص می‌شد مثلاً یکی ما کارونی درست کرده، دیگری قیمه و دیگری قورمه‌سبزی. این موضوع از نظر تنوع غذایی خوب بود، اما در زمان توزیع اختلاف نظر پیش می‌آمد؛ بارها شده بود سر اینکه یکی این غذا را نمی‌خواست و نذرش روی غذای دیگری بود، به مشکل بخوریم. این شد که همه را یک کاسه کردیم و یک غذا پختیم و هر سه‌شنبه بین نیازمندان توزیع می‌کنیم؛ از کارتن خواب‌ها گرفته تا خانه‌هایی که معلوم است مدت‌هاست بوی پخت و پز در آن‌ها نیچیده است.





نقش آفرینی مادرانه

خانم‌های این گروه جهادی، به دنبال پای کار آوردن مادران هم‌بوده‌اند و با ایده‌ها و طرح‌های ساده و اجرایی، مسئولیت برنامه‌های مختلفی را در ایام شادی و عزای عهده‌مادران محله گذاشته‌اند. مسئولیت این کار با خانم اسدی است.

او می‌گوید: ما هیئت مستقری در محله نداریم، گاهی ممکن است یک مراسم را در مسجد برگزار کنیم، گاهی هم در کف خیابان. آنچه مهم است این است که مراسمی در حد توان برگزار کنیم و خانواده‌ها، به‌ویژه مادران خانه‌دار آن مشارکت دهیم تا دیگر اعضای خانواده‌را پای کار بیاورند. مثلاً ما بیشتر اوقات موبک‌های پذیرایی در محله برگزار می‌کنیم و در مناسبت‌های مختلف جای یا شربت می‌دهیم و از همسایه‌ها پذیرایی می‌کنیم. برپا کردن و چرخاندن این موبک‌ها به عهده پسرهای نوجوان محله است و اینجاست که مادران آن‌ها هم با دعوت از پسرهایشان و هم با تهیه اقلام مورد نیاز شربت و چای، سعی می‌کنند به فرزندان خود در پذیرایی بهتر موبک کمک کنند. و این می‌شود همان نقش آفرینی‌ای که ما نیاز داریم و در نتیجه به هدف خودمان می‌رسیم. کار من همین است که امیدوارم با کمک خیران، بهتر از این بتوانم آن را پیش ببرم و زمینه مشارکت بیشتری برای مادران که نقش اساسی در خانه دارند، فراهم کنم.



نان‌های خشک پول‌ساز

اگر یادتان باشد گفتیم که این خانم‌ها از دورریختنی‌ها هم پول درمی‌آورند! مسئولیت این کار بر عهده خانم بیرجندی است. او برای کمک به خانواده‌های کم‌بضاعت، یک طرح ویژه را اجرایی کرده و آن، فروش نان‌های اهدایی توسط خانواده‌هاست. خانم بیرجندی از خانم‌ها خواسته است نان‌های خشک خانه را به او تحویل دهند تا محل درآمدی برای فعالیت‌های دیگر گروه باشد. او که هنگام روایت ایده‌اش لبخندی از رضایت بر لبانش نقش بسته است می‌گوید: این ایده تا الان نتایج خوبی داشته و با استقبال بسیاری از خانواده‌ها روبه‌رو شده است؛ انگار دنبال جایی بودند که برکت خدا حیف و حرام نشود. خانم بیرجندی فقط به این ایده بسنده نکرده است و درباره ایده دیگر خود می‌گوید: جمع‌آوری لباس‌های نو و استفاده نشده، لوازم تحریر، کیف و تمام وسایلی که خیران نیاز ندارند، کار من است. بعد از جمع‌آوری، سر و سامان دادن و کنترل کردن سلامت وسایل، همه آن‌ها را بین خانواده‌هایی که می‌دانیم نیاز دارند، توزیع می‌کنیم. ناگفته نماند که این کار کاملاً پنهانی و با رعایت شأن و شئون خانواده‌ها انجام می‌شود. به این جای صحبت‌ها که می‌رسیم، حاج خانم رحیمی لبخندی می‌زند و می‌گوید: آن قدر وسایل اهدایی زیاد شده است که خانه خانم بیرجندی دیگر جایی برای خودش ندارد! این موضوع را بقیه خانم‌ها هم تأیید می‌کنند.





«ریحانه» بزرگ‌ترین بوستان اختصاصی بانوان در مشهد است، آن را تجربه کنید

اینجا زنانه گردش کنید

است. اینکه در پارک بدون گوشی همراه و دنیای مجازی وارد شویم خودش می‌تواند یک گام برای تجربه و لذت بردن از طبیعت باشد. در بوستان ریحانه تا جایی که چشم کار می‌کند، درخت و فضای سبز است. تابلوهای معرفی خیابان‌ها و آلاچیق‌هایی بزرگ به راحتی مسیرها را برای رسیدن به قرارهای دوستانه و خانوادگی مشخص کرده‌اند. صدای خنده و شادی در فضایی بدون ایجاد مزاحمت برای بانوان قطعاً تأثیر مثبت و بسزایی در احساس امنیت و آرامش دارد که در پارک بانوان این را کاملاً تجربه می‌کنیم.

والیبال، دوچرخه‌سواری با امکان اجاره دوچرخه و همچنین سالن ورزشی سرپوشیده و زمین‌های بازی کودکان با وسایل هیجان‌انگیز هم در نظر گرفته شده است. برای رفع خستگی، کافی‌شاپ‌ها و بوفه‌های خوراکی در آن به چشم می‌خورد. برای بانوانی که علاقه به خرید دارند هم بازارچه‌های خوداشتغالی در بوستان برپاست، هم صنایع دستی و هم انواع خوراکی‌ها که می‌توان در آلاچیق‌ها آن‌ها را نوش جان کرد، اما با وجود همه این شرایط، چیزی که برای ما از همه مهم‌تر است، همین «ورود آقایان ممنوع» و رایگان بودن فضای اختصاصی

اختصاصی بودن فضا حس خیلی خوبی دارد؛ فکرش را بکن در پارک باشی، بدون روسری یا موهایی که می‌توانی در با درها کنی، با خیالی راحت. توی این فکر هستم که چطور بیشتر با بخش‌های مختلف پارک آشنا شوم که چشمم به تابلوی معرفی بخش‌های مختلف بوستان ریحانه می‌افتد. فلش‌ها، مسیر را برای رسیدن به مقصد مورد نظر آسان می‌کنند. از نکات مهمی که علاوه بر بزرگ بودن بوستان ریحانه باعث جذابیت در این بوستان شده است، امکانات تفریحی، ورزشی و فرهنگی متنوع است. زمین‌های متنوع ورزشی بدین‌تول،

ریحانه بنازاده وسط روز است و نزدیک خیابان جمهوری خودم را برای یک سفر نیم‌روزه با یک کوله‌پشتی کوچک آماده کرده‌ام. از پنجره ماشین درخت‌هایی را می‌بینم که از دیوارها بلندتر هستند و در امتداد مسیر از جلوی چشمانم رد می‌شوند تا به تابلوی بوستان ریحانه می‌رسند. در همان ورودی و بعد از بازرسی، گوشی را می‌گیرند و خیالت را راحت می‌کنند که قرار است یک روز برای خودت باشی. در شیشه‌ای برقی از دو طرف باز می‌شود؛ برای یک روز فقط برای خودت.

یک خیابان از مشاهیر

نام خیابان مشاهیر را روی یکی از تابلوهای بوستان می‌بینم. به خیابان بلندی می‌رسم که زیر سایه سار درختان کهن سال، تصویر بانوانی دیده می‌شود که به لحاظ علمی، فرهنگی، دینی و تاریخی جایگاهی ویژه دارند و نقش آفرینی کرده‌اند، مانند پروین اعتصامی، فروغ آذرخشی، گوهرشاد بیگم، بدری تیمورتاش، نیره عاکف و... در این خیابان کاملاً زنانه، اسامی بانوان فرهیخته به صورت سازه نصب شده است. وقتی در این خیابان قدم می‌زنم با دیدن تصاویر مفاخر و با شرحی کوتاه از زندگی‌نامه که نوشته شده است، بیشتر بانوان فرهیخته مشهدی و ایرانی آشنا می‌شوم. زنانی که هر کدام یادآور بخشی از تاریخ، فرهنگ و مقاومت این سرزمین هستند.



۸ هکتار خصوصی

اشرف احمدی، مدیر بوستان ریحانه است. او درباره اینجایی گوید: بوستان ریحانه با هشت هکتار یکی از بزرگ‌ترین بوستان‌های بزرگ مربوط به بانوان در مشهد است. مخاطب این بوستان بانوان، کودکان و دختران نوجوان و جوان هستند و برای تمام این گروه‌های سنی در بوستان اردوهای مختلف داریم. قرار است علاوه بر خیابان مشاهیر، خیابان‌های دیگر با نام‌های خیابان‌های هنر، گل و... ایجاد کنیم تا با توجه به عنوان آن‌ها بیاسازی انجام شود. همچنین با آوردن بازی‌های پرهیجان برای دختران جوان و برگزاری کلاس‌های فرهنگی آموزشی، محیطی جذاب و شاد را داشته باشیم.

می‌مانی یا می‌روی؟! مسئله این است

لیلا جان قربان! شاید تو هم، مثل بسیاری از زنانی که طعم عشق و زندگی مشترک را چشیده‌اند، آن روزی که رخت سفید بر تن کردی و راهی خانه مردی شدی که قرار بود تمام پشت و پناهت باشد، فکر نمی‌کردی همین پشت و پناه شاید روزی آن قدر درودیوار زندگی را برایت تنگ و سخت کند که ناچار به ترک آن شوی؛ ناچار به رفتن که سخت‌ترین تصمیم پس از عمری زندگی است. این عمری از زندگی را فقط برای آن‌هایی نبین که بیست و اندی سال کنار هم زیسته‌اند؛ گاهی آن قدر در زندگی غرق می‌شوی که شاید طولش یکی دو سال باشد، اما عمقی به وسعت تمام وجودت داشته باشد؛ عمقی که بالا آمدن و ترک کردنش، همچون جان‌گندن است. این جان‌گندن رازنان زیادی تجربه کرده‌اند؛ من، تو، مادرم، مادرت، خواهرم، خواهرت و... بعضی‌ها مانده‌اند، به خاطر خیلی چیزها، و بعضی‌ها گنده‌اند و رفته‌اند، بزهم به خاطر چیزهایی که به عنوان یک زن، خوب می‌دانی. می‌دانم که می‌دانی... از ماندن، از نرفتن و از از گاهی جان‌گندن. این بار در «شهربانو» سراغ همین اتفاق رفته‌ایم؛ اینکه زندگی گاهی به مویی می‌رسد و از اعماق وجودت توران انتخابی که یک روز با عشق داشتی آزار می‌دهد. نمی‌خواهیم بگوییم برو یا بمان، فقط می‌خواهیم بگوییم پیش از رفتن، شاید راه‌های دیگری هم باشد؛ راه‌هایی که برخی تجربه کرده‌اند و برخی توصیه و پیشنهاد می‌کنند. اگر بر سر دوراهی رفتن یا ماندن هستی، در این پرونده همراه ما باش...



این دوره ها زندگی مشترک ما را تهدید می کند

حواست به این روزها باشد

آزاده خلیلی طلاق در آغاز راه زندگی مشترک و همچنین پس از گذر از سه دهه از این هم زیستی، در کمین خوشبختی شماست. این حقیقتی است که هم آمار و ارقام درباره آن سخن می گویند و هم نشانه ها پیش را میان اطرافیانمان می بینیم؛ حقیقت تلخی که می تواند برای مجردها و متأهلها یک هشدار باشد، هشدار مثل تابلوی راهنمایی و رانندگی که اعلام می کند نزدیک پیچ خطرناک هستید و بدون خوش خیالی «مرگ برای همسایه است»، بهتر است شش دانگ حواس و انرژی تان را به کار بگیرید تا از این پیچ خطرناک به سلامت عبور کنید. در ادامه به کمک آمار و ارقام دلایل بروز این خبر و راه های پیشگیری از آن بررسی می شود.

طلاق در سه مرحله زندگی مشترک در کمین شماست



• دوران نامزدی و عقد

• سال های ابتدایی ازدواج یا همان مرحله اول زندگی مشترک

• پس از سه دهه زندگی مشترک

از بحران سال اول ازدواج چه می دانیم؟

گرفته شان را از هم بپاشد. به همین دلیل بسیاری از کارشناسان به زوجین درباره بحران سال اول ازدواج هشدار می دهند. آمارها چه می گویند: بیشترین طلاق سال اول تا پنجم ازدواج با ۵۷ هزار و ۷۸۵ مورد مربوط به سال ۱۳۹۶ بوده و کمترین طلاق در همین بازه زمانی، با ۵۰ هزار و ۹۵۶ طلاق مربوط به سال ۱۴۰۲ است.

روزهای شیرین پس از ماه عسل، خطرناک ترین روزهای زندگی مشترک است. روزهایی که ما تصور می کنیم باید بهترین و شادترین روزهای ازدواجمان باشد، اما در حقیقت مقطع خطرناکی است که می تواند سرنوشت یک عمر زندگی ما را مشخص کند. روزهای مهمی که زوجین انگار روی لبه تیغ راه می روند و یک حرکت ساده به آسانی می تواند رابطه تازه شکل

دوره های سنی خطر



۴۰٪

• ۴۰ درصد طلاق ها در بین زنان، مربوط به زنانی است که در دهه سوم زندگی هستند.

۳۹٪

• ۳۹ درصد طلاق ها در بین مردان، به مردانی تعلق دارد که در دهه چهارم زندگی خود هستند.

۶۰٪

• طلاق پس از شصت سالگی پدیده این سال های ما شده است.

• مردان پس از شصت سالگی بیشتر از زنان طلاق گرفته اند.

دلایل مهم جدایی در سال اول ازدواج

- سبلی سخت واقعیت زندگی
- فانتزی های زوجین از رابطه عاشقانه
- آرمان گرایی یا کمال گرایی
- مقایسه زندگی خود با الگوهای شبکه های مجازی
- تغییر رفتار زوجین پس از پایان دوره نامزدی و ورود به زندگی مشترک
- تلقی شکست رابطه پس از نخستین اختلاف یا دعوا
- اعتقاد قدیمی به باور «کشتن گربه دم حجله»
- باور داشتن به این جمله که «آن ها سال های سال در کنار هم به خوبی و خوشی زندگی کردند»
- فردیت و ناتوانی در پذیرش شرایط مشترک
- توانایی نداشتن در ترک عادت های زندگی مجردی در ورود به دنیای متأهلی
- نداشتن میل به تغییر و تطبیق با زندگی مشترک
- فشار مراسم و سنت های دست و پاگیر آغاز زندگی مشترک
- وعده های دروغین و خارج از واقعیت قبل از ازدواج
- توقعات غیرواقعی زن و مرد از هم
- عجله برای شروع زندگی مشترک و طی کردن مسیر خواستگاری تا ازدواج در فرصت محدود
- ارتباط های غیررسمی پیش از ازدواج
- ناتوانی در ارتباط با خانواده همسر و تطبیق با خانواده جدید
- پنهان کردن مشکلات و کمک نگرفتن از خانواده یا کارشناسان
- کم شدن تاب آوری زوجین نسبت به زندگی و مشکلات آن

آمارها چه می گویند؟

۱٪

• سال اول ازدواج بحرانی ترین سال زندگی مشترک است.

۵٪

• اغلب طلاق ها بین یک تا ۵ سال بعد از ازدواج رخ می دهد.

۳۰ تا ۳۹٪

• بیشترین طلاق ها در سن ۳۰ تا ۳۹ سال برای زنان و مردان در کشور به ثبت رسیده است.

وقتی زندگی خاکستری می‌شود

در گذشته، وقتی زن و مرد به دوران پیری می‌رسیدند، باور عمومی این بود که از دشواری‌های زندگی گذشته‌اند و به ساحل امن و آرامش رسیده‌اند؛ حالا پس از سروسامان گرفتن فرزندان و رهایی از مشاغل و مشغله‌های زندگی می‌توانند کنار هم به خوبی و خوشی زندگی کنند. از سوی دیگر، این تصور وجود داشت که بر اثر چند دهه همراهی و هم‌جواری، زن و شوهر با خلیات یکدیگر خو گرفته‌اند و دیگر چالشی نه بیرونی و نه درونی در مسیر زندگی‌شان وجود نخواهد داشت.

اما پدیده طلاق خاکستری بیش از یک دهه است که این باور را زیر سؤال برده است.



به وقت خاکستری

بر پایه آمار رسمی سازمان ثبت احوال، طلاق خاکستری در دهه‌های پایانی ۹۰ رشد قابل توجهی داشته است. از نظر طول عمر ازدواج، بیشترین طلاق در زوج‌هایی ثبت شده که ۲۵ تا ۲۹ سال با یکدیگر زندگی کرده‌اند؛ با ۷ هزار و ۲۷۳ مورد در سال ۱۴۰۲. در همین سال، از میان زوج‌هایی که سه دهه در کنار هم زندگی کرده‌اند، ۱۰ هزار و ۴۳۶ مورد طلاق ثبت شده است.

همچنین طبق آمار، گروه سنی شصت سال به بالا بیش از دیگران طلاق خاکستری داشته‌اند. نکته دیگر اینکه در این بازه سنی، مردان بیش از زنان زندگی مشترکشان را خراب کرده‌اند. جالب آنکه طلاق در این گروه سنی به طور میانگین شش برابر طلاق در گروه ۵۱ تا ۶۰ سال گزارش شده است.

۳۰

۶۰

مهم‌ترین دلایل طلاق در دوره کهن‌سالی

- مشهورترین دلیل، سندرم آشیانه خالی است
- ناامید شدن از اصلاح یا بهبود رفتار همسر
- تبدیل طلاق عاطفی به طلاق قانونی
- امیدواری به زندگی با فرزندان و گرفتن حمایت مالی یا عاطفی از آنان
- نامرئی شدن زنان در زندگی خانوادگی و احساس دیده نشدن
- قطع حمایت مالی مرد از زن مانند پرداخت نکردن نفقه و...
- فارغ شدن از مسئولیت فرزندان
- نداشتن انگیزه برای ادامه زندگی مشترک
- بی‌توجهی عاطفی از سمت دو نفر
- مقایسه زندگی خود با زندگی فرزندان
- اختلافات مالی مانند درخواست ارثیه یا مهریه از سمت زن
- نبود نیازهای جنسی هم‌سو
- باور به این گزاره که «مگر چقدر دیگر قرار است زندگی کنیم؟»
- از بین رفتن تابوی طلاق در دوران کهن‌سالی
- بی‌کاری و نداشتن سرگرمی
- بالا رفتن امید به زندگی، کهن‌سالان دیگر تصور نمی‌کنند که چیزی از عمرشان باقی‌مانده و می‌دانند روزهای زیادی پیش رویشان است و به فکر بهره‌برداری از آن می‌افتند.

۳

بحران میان‌سالی و دردسرهای چهل سالگی

اگر سال اول آشنایی و پنج سال نخست زندگی مشترک را گذرانده‌اید، لازم است که اول‌خدا را شکر کنید و بعد حواستان را بدهید به روزهای میان‌سالی. دوره‌ای که برای خانم‌ها با توجه به عرف کمی زودتر شروع شده است و در دهه سوم عمرشان یقه‌شان را می‌گیرد و در آقایان معروف به چل‌چلی است.

مهم‌ترین دلایل طلاق در دوره میان‌سالی

- بحران میان‌سالی؛ اینکه زوجین فکر می‌کنند کارهای نکرده‌ی زیادی دارند و همسرشان مانع رسیدن به آن خواسته‌هاست.
- ازدواج در سن پایین؛ یعنی زوجین در سن پایین ازدواج کرده و با بالا رفتن سن به اصطلاح تازه می‌فهمند از زندگی چه می‌خواهند یا معتقدند جوانی نکرده‌اند.
- اختلافات سنی زوجین و تغییر نیازها؛ به طور مثال مرد وارد سال‌های آخر میان‌سالی شده و زن هنوز جوان است.
- اختلاف سطح تحصیلات؛ چه در زن چه مرد که موجب به هم خوردن هم سطح بودن آن‌ها می‌شود.
- ارتقای شغلی مرد و عقب ماندن زن از پیشرفت
- ارتقای مالی زن و دستیابی به استقلال مالی
- تغییر در باورها و ارزش‌ها
- تغییر در سبک زندگی
- نداشتن هدف مشترک، علایق مشترک یا فعالیت مشترک با هم
- تنوع طلبی زوجین و ورود به رابطه موازی با زندگی مشترک
- مشکلات مالی و اقتصادی
- ناباروری
- تفاوت خواسته‌ها و توجه نکردن به خواسته‌های طرف مقابل
- سردی روابط زناشویی
- خیانت
- شکست شغلی
- اعتیاد و سوء رفتارهای ناشی از آن
- خشونت خانگی از توهین لفظی تا ضرب و جرح
- انحرافات یا تفاوت گرایش‌های جنسی

۲

روایت‌هایی واقعی از زنانی که یک روز تصمیمی سخت گرفتند

راهی که هم بُرد دارد هم باخت

اگر شوهرم برگردد، حتماً می‌بخشمش

بچه‌دار شویم. گفتیم کمی کارمان بیشتر می‌شود و درس خواندن من هم باشد برای بعد. دخترم دو ساله بود که من دوباره ناخواسته باردار شدم. این بار شوهرم حسابی به هم ریخت. من هم شوکه شده بودم. اما چه کار می‌توانستم بکنم؟ شوهرم هر روز دیرتر می‌آمد خانه و می‌گفت بچه‌ها نمی‌گذارند درس بخواند. می‌گفت کارم زیاد شده و یک لحظه استراحت ندارم. البته حق داشت. اما گناه ما چه بود؟! خاطرم هست در حالی که من درگیر بچه و سختی بارداری بودم، او در مقطع دکترا قبول شد و من هم به امید بهتر شدن رابطه‌مان گفتم می‌تواند برود و من از پس بچه‌ها برمی‌آیم. اما نمی‌دانستم این پیشنهاد برای جان زندگی‌مان می‌شود. کم‌کم فاصله‌اش از ما زیاد شد. راستش وقتی فهمیدم خیانت کرده، همه چیز برایم تمام شد و تصمیم به جدایی گرفتم؛ تصمیمی که امروز بابتش مطمئن نیستم. ما خیلی جوان بودیم و باید از بزرگ‌ترها کمک می‌گرفتیم یا اینکه به خودمان فرصت بیشتری برای اشتباه کردن می‌دادیم. الان اگر شوهرم برگردد، حتماً می‌بخشمش.

فاطمه، سی‌وسه ساله است و یک‌سال از جدایی‌اش می‌گذرد. او صحبتش را با دوواژه «ترس» و «افسوس» شروع می‌کند و می‌گوید: این روزها هم می‌ترسم و هم افسوس می‌خورم. هم پشتوانه مالی ندارم و هم مطمئن نیستم تصمیم درستی برای زندگی‌ام گرفته باشم. من در هجده سالگی ازدواج کردم. فشار یا زور از طرف خانواده نبود. با همسر در کانون زبان آشنا شده بودیم. دو تا بچه بودیم؛ یکی هجده ساله و دیگری نوزده ساله. خانواده‌ها می‌گفتند الان بچه‌اید و بعد پیشیمان می‌شوید، اما ما می‌گفتیم نه، با هم زندگی را می‌سازیم. ابتدا همین‌طور هم بود؛ با هم درس خواندیم و با هم دانشگاه رفتیم. حتی شوهرم به خاطر من دانشگاه تهران نرفت و ماند مشهد، سر کار هم می‌رفت. فکر می‌کنم همین چیزها او را خسته کرد. بالاخره هر کدامان باید از برخی نیازهایمان می‌زدیم. مثلاً خاطرم هست دوستانم سفر گروهی بودند. اما ما مشغول قسط و وام بودیم. دیگر نه وقت خوش‌گذرانی دوران مجردی را داشتیم، نه ریسک و شیطنت. همه چیز خوب بود؛ بعد از کارشناسی، هر دو تصمیم گرفتیم

آزاده خلیلی زندگی تنها داستان قهرمان‌ها یا آدم‌های معروف نیست. گاهی وقت‌ها زندگی آدم‌های معمولی، داستان‌هایی پرآب و تاب دارد؛ داستان‌هایی که از روزگار رفته به زنان زیر سقف خانه‌های این شهر می‌گوید. زنانی که بادل خوش و هزار امید وارد زندگی مشترک شده و در نقطه‌ای از مسیر، تصمیم به ترک آن گرفته‌اند؛ تصمیمی که برای هیچ زنی، با هر سن و سال و سبک زندگی و مدل فکری، آسان نیست. زبیرا طلاق، یک شروع دوباره نیست، بلکه چالشی دشوار در مسیر زندگی است؛ چالشی که می‌تواند ادامه راه را برای همیشه دشوار کند. در ادامه، داستان‌هایی از تصمیم سخت زنان درباره طلاق را با هم می‌خوانیم.

همسر نمی‌توانست پیشرفت من را ببیند

با نقیسه چهل و یک ساله است و در دهه سوم زندگی‌اش از همسرش جدا شده است. درباره علت جدایی‌اش می‌گوید: ترم اول دانشگاه بودم که با خواست خانواده‌ام با شوهرم رفتیم زیر یک سقف. من درس خواندن را خیلی دوست داشتم و ادامه تحصیل تنها شرط ازدواج بود. اما شرطی که با بارداری ناخواسته به دست فراموشی سپرده شد و من خانه‌نشین شدم. وقتی پسر من به مدرسه رفت، همه هم دوره‌ای‌هایم داشتند پایان‌نامه ارشدشان را تمام می‌کردند. من هم دوباره برگشتم دانشگاه و امیدوار بودم که این کمبود را به سرعت جبران کنم، اما بعد از گرفتن مدرک کارشناسی و قبولی در ارشد، همسر من بنای ناسازگاری گذاشت. انگار نمی‌توانست پیشرفت من را ببیند. کارمان شده بود دعوا و مدام تهدید می‌کرد خانه مادرش می‌رود و پسرمان را هم می‌برد. باورم نمی‌شد که او این‌طور یک‌شبه عوض شده بود و فداکاری چند ساله من را برای زندگی و فرزندمان نمی‌دید. دعوای کم‌کم بالا گرفت و از هم دور شدیم و در پایان من مجبور به جدایی شدم. خیلی هاسرزنشتم کردند. اما نمی‌توانستم زورگویی همسر را تحمل کنم. البته که او هم ادامه این زندگی را نمی‌خواست.

هیچ کس حرف من را نمی‌شنید

زندگی مشترک شبیه هم می‌شوند، اما برای مایکی که حداقل این‌طور نشد و هر چه از عمر ازدواجمان گذشت تفاوت‌هایمان بیشتر شد. من هم بعد از دو تا بچه تصمیم گرفتم همه چیز را تمام کنم. هیچ کس حرف من را گوش نمی‌کرد. همه می‌گفتند خوشی زده زیر دلت. واقعا کلافه و خسته بودم. خلاصه از روی لج و لجبازی یا استیصال برای طلاق اقدام کردم. کارمان به دادگاه هم رسید. خاطرم هست به قاضی گفتم: «حاج‌آقا، هیچ کس به درد من گوش نمی‌دهد.» یک مرتبه گفت: «بیا بنشین و دردت را بگو. هر چقدر وقت می‌خواهی، ما هستیم.» انگار یک نفر برای اولین بار تصمیم گرفته بود صدای من را بشنود. همه حرف‌هایم که تمام شد، شوهرم را صدا زد و گفت: «چند سال این خانم به دل شما راه رفته. چند وقت شما به دل خانم راه برو.» بعد هم به من گفت: «اگر درست نشد، برگرد. خودم اینجا کمکت می‌کنم.» همین حرف انگار دلم را آرام کرد. برگشتم خانه و دوباره شروع کردم.

مرضیه، چهل و هشت ساله است. وقتی موضوع گفت و گورابا او در میان می‌گذارم، می‌گوید: خوب جایی آمدی، طلاق کلمه‌ای بوده که در زندگی خیلی درباره‌اش فکر کرده‌ام و می‌خندد و داستان‌اش را این‌طور شروع می‌کند: راستش من و همسر من هیچ مشکلی در ظاهر نداشتیم. او آدم آرام، مهربان و با اخلاقی بود و هست. وضع مالی‌اش هم خوب است و دستش به اصطلاح به دهنش می‌رسد. من از اول مخالف ازدواجمان بودم. می‌گفتم سنم کم است. بعد از عقد بیشتر توی ذوقم خورد. من و شوهرم خیلی باهم تفاوت داشتیم. او خانه‌نشینی را دوست داشت و من دلم می‌خواست همه ایران را بگردم. خیلی هم غیرتی بود. البته به من سخت نمی‌گرفت. اما خب من دنبال یک جوان شوخ‌وشنگ بودم. شوهرم را ببینی، عین استاد‌های دانشگاه سنگین و رنگین است. خلاصه بنای ناسازگاری گذاشتم. می‌رفتم پیش مادر من و گریه می‌کردم که مرا بدبخت کردید. مادر من گفت زن و شوهر در

می‌خواستم بروم کیش، شوهرم می‌گفت نه

نازنین فقط بیست و یک سال دارد، اما تا پای دادگاه خانواده و طلاق رفته است. به قول خودش از اول مسیرش اشتباه بوده؛ مسیری که درباره‌اش می‌گوید: پدرم با پدر شوهرم دوست و همکار هستند. رفت‌وآمد خانوادگی داشتیم و من به مادر شوهرم می‌گفتم: «خاله». همه فکر می‌کردند اگر پسر آن‌ها و من با هم ازدواج کنیم، خوشبخت‌ترین زوج می‌شویم؛ اما این طور نشد. راستش از همان نامزدی مشکلاتمان شروع شد. خانواده شوهرم من را همان بچه کوچک فامیل می‌دیدند. از خودمان هیچ اختیاری نداشتیم. می‌گفتند شما بچه اید و ما صلاح شمارا می‌خواهیم. برای همه چیز تصمیم می‌گرفتند؛ از تاریخ عروسی تا اینکه من چه بپوشم یا نپوشم. من هم یکی یک‌دانه دختر بودم و خیلی سخت بود. دانیال، شوهرم، هم اعتراضی نمی‌کرد؛ می‌گفت ما را دوست دارند و تو محبتشان را ببین. می‌خواستم بروم کیش، شوهرم می‌گفت نه. می‌گفتم فقط چند روز تفریح است، اما او جواب می‌داد: «ما مان خوشش نمی‌آید که تنها بروی». من مدام می‌گفتم اگر بچه بودیم، اصلاً چرا از دواج کردیم؟ اما کوهش شنوا! حتی محل و نوع مراسم را هم بزرگ ترها تصمیم گرفتند. خاطرم هست پشت کنکور بودم و مادر شوهرم گفت عروس ما باید فلان رشته بخواند. دیگر طاقتم تمام شده بود، قهر کردم و از خانه خودمان رفتم خانه یکی از دوستانم و تلفنم را هم خاموش کردم. خیلی حالم بد بود. همه نگران شده بودند و دنبالم گشتند؛ از خانه اقوام تا بیمارانستان. وقتی پیدا می‌کردند، مادر شوهرم گفت مادیر این دختر را نمی‌خواهیم و مادر من هم گفت ما هم راضی به عذاب جگر گوشه‌مان نیستیم. طلاق و تمام. راستش اول خوش حال شدم، اما کم‌کم شک افتاد به دلم. شوهرم را دوست داشتم؛ عیب و ایرادی نداشت. دادگاه فرستادمان برای مشاوره. وقتی از مشاوره برمی‌گشتیم، شوهرم گفت دلم برای تنگ شده. من هم زدم زیر گریه، عوض اینکه برگردیم خانه، شروع کردیم به قدم‌زدن. او گفت و من گفتم. شب شده بود که عهد کردیم ثابت کنیم بزرگ شده‌ایم و می‌توانیم زندگی‌مان را نجات دهیم. همین کار را هم کردیم.

بچه‌هایم امیدوارند آشتی کنیم

نادره، شصت و دو ساله است و بیشتر از چهل سال با شوهرش زندگی کرده و حالا مدتی است با دخترش زندگی می‌کند. حرفش را با این بیت حافظ شروع می‌کند: «مادر این در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم/ از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم»، بعد آهی می‌کشد و می‌گوید: این قدر با شوهرم زندگی کرده‌ام که حساب و کتابش از دستم در رفته است. راستش برای خودم هم اینجا بودنم عجیب است. هیچ کس یک عمر با همسرش روزگار نمی‌گذراند که بعد سر پیری و کوری به فکر جدایی بیفتد. شوهرم خیلی بد اخلاق است. وقت جوانی من رعایتش را می‌کردم. می‌دانید، حال و حوصله‌اش را داشتم. سرم به بچه‌ها گرم بود. اصلاً وقت نمی‌کردم جواب بی‌مهری‌اش را بدهم. چشم به هم می‌زدیم روزم شب می‌شد و ماه و سال همین‌طور گذشت. بچه‌ها رفتند سر خانه و زندگی‌شان، شوهرم باز نشسته شد و من ماندم و مردی که بد اخلاق تر شده بود و دیوارهای

خانۀ. توقع داشت عین جوانی‌ام تر و خشک‌ش کنم. من آرتروز دارم مادر. انگشت‌های دستم را ببین، کج شده و به زحمت تکان می‌خورد. شب از درد زانوهایم خواب ندارم. بعد شوهرم هنوز فکر می‌کند من همان دختر جوانی هستم که به زنی گرفته؛ تر و فرزندم بودم. کل خانه را راه می‌بردم، اما جانم را داشتم، حالا ندارم. غر می‌زند که چرا به خودت نمی‌رسی. زن شصت ساله رسیدگی‌اش چی هست آخر؟! دوستانم می‌گویند حاجی حق دارد، اما من واقعتاً توان ندارم. می‌خواستم همه چیز را رها کنم و بروم خانه سالمندان. این را گفتم، بلا گفتم. شوهرم بهش بر خورد و دعوایمان بالا گرفت. دخترم آمد، وساطت کرد و من را آورد خانه خودش. شوهرم باورش نمی‌شد که ترکش کنم. بچه‌هایم هنوز امیدوارند ما آشتی کنیم. خودم هم منتظر شوهرم بیاید دنبالم و بگوید قدر تو را می‌دانم و برگردم سر خانه و زندگی‌ام. راستش دیگر جان جنگیدن هم ندارم مادر.

شوهرم می‌گفت من را فراموش کردی

می‌گفت من را فراموش کردی. اول فکر می‌کردم حسودی می‌کند، کم‌کم مهر نوه‌ها می‌افتد توی دلش. اما هر روز بدتر شد. نوه‌ها دوساله شدند که فهمیدم زن گرفته. خنده دار است، همه فامیل فهمیدند و آبرویم رفت. من هم جدا شدم؛ یعنی چطور می‌توانستم ادامه بدهم؟ دستم‌زد را برای مراقبت از بچه‌ام این‌طور داد. عیبی ندارد، دوست نداشتم سربار بچه‌ها باشم. خانه گرفتم و خودم کار می‌کنم. خانه و زندگی‌ام هم شده برای یک زن دیگر.

عاقبتیم. ما از اول هم سازگاری نداشتیم. اما خب، در خانواده ما کسی نمی‌توانست حرف طلاق بزند؛ یعنی آن موقع همه خانواده‌ها همین‌طور بودند. طلاق خیلی بد بود. نه اینکه حالا خوب باشد، نه، حالا هم بد است. من اما چاره‌ای نداشتم. راضی هم بودیم. هر دو پسرمان ازدواج کرده و دو نوه داریم؛ دو قلو هستند، یکی از یکی خوشگل‌تر. عروسم از پس بچه‌ها بر نمی‌آمد؛ مادر هم نداشتم. من شدم کمک‌حالشان. مگر همه مادر بزرگ‌ها این کار را نمی‌کنند؟ اما خب، شوهرم خیلی دوست نداشتم.

سوسن خانم، پنجاه و هشت ساله است. اما می‌گوید قدیم‌ها شناسنامه‌ها را اشتباه می‌دادند و او خیلی کوچک‌تر است. با شوهرش سی سال زندگی کرده و تنها پسرش هم داماد شده است. حالا در آپارتمان کوچکی که بعد از طلاق اجاره کرده زندگی می‌کند و روزگارش را با سبزی سرخ کردن و ترشی انداختن می‌گذراند؛ کاری که درباره‌اش می‌گوید: از اول دست‌پختم خوب بود. خانه خودم که بودم، همه فامیل از من ترشی می‌گرفتند. برای مهمانی‌هایشان غذا می‌پختم. یک عمر پختن و ساختن. این هم

تحکیم خانواده در عصر شکنندگی روابط

بسیاری از ازدواج‌ها از فقر مهارت فرو می‌پاشند

یک بیراهه خطرناک ورود افراد غیرمتخصص به حریم رابطه

دکتر حاجی‌پور با تأکید می‌گوید: یکی از بزرگ‌ترین و مخرب‌ترین اشتباهاتی که زوجین مرتکب می‌شوند، در میان گذاشتن مسائل خصوصی‌شان با افراد غیرمتخصص است. بازگو کردن مشکلات برای دوستان، خانواده و بستگان، مطلقاً ممنوع است. این افراد نه تنها به دلیل نداشتن دانش تخصصی و درگیری عاطفی کمکی نمی‌کنند، بلکه اغلب با قضاوت‌ها و راهکارهای نادرست، مسئله را پیچیده‌تر می‌کنند و شکاف میان زوج را عمیق‌تر می‌سازند. من زوج‌های بسیاری را دیده‌ام که اگر تنها همین یک اصل را رعایت می‌کردند، زندگی‌شان هرگز از هم نمی‌پاشید و تحکیم خانواده حفظ می‌شد.

ایشان همچنین نسبت به روان‌شناسی زرد و اطلاعات شبه علمی در فضای مجازی هشدار می‌دهد: متأسفانه امروزه شاهد هستیم که اطلاعات نادرست و غیرتخصصی در فضای مجازی، به جای کمک، باعث از هم پاشیدگی روان خانواده‌ها می‌شود. افراد، ظاهر زندگی دیگران را با باطن زندگی خود مقایسه می‌کنند و به نتایج مخرب و عجیبی می‌رسند. این رویکردها، که اغلب توسط روان‌شناس‌نماها ترویج می‌شود، تحکیم خانواده را با چالشی جدی روبه‌رو می‌کند.

آخرین حلقه نجات مداخله علمی پیش از تصمیم به طلاق

او در تحلیل مرحله بحران در روابط می‌گوید: زمانی که زوج‌ها به تنش‌های جدی برخورد می‌کنند و رابطه به طور جدی دچار مشکل شده است، باید پیش از آنکه مسئله به عرصه حقوقی کشیده شود یا خانواده‌های زوج‌ها دخالت کنند، خدمات روان‌شناختی به آنان ارائه شود.

دکتر حاجی‌پور با اشاره به پشیمانی‌های پس از طلاق می‌افزاید: شاید باور نکنید، اما بر اساس تجربیات بالینی، بیش از یک سوم افرادی که طلاق می‌گیرند، پس از مدتی پشیمان می‌شوند. بسیاری از آن‌ها پس از ورود به ازدواج دوم و تجربه مجدد چالش‌ها، به این نتیجه می‌رسند که ازدواج اولشان بهتر بود و می‌توانستند با مدیریت صحیح و یافتن یک راه حل، آن را حفظ کنند. البته استثنائاتی وجود دارد و برخی طلاق‌ها ضروری هستند، اما برای جلوگیری از طلاق‌های غیرضروری، مداخله کارشناس متخصص امری حیاتی است.

او قانون مشاوره اجباری پیش از طلاق را بسیار مؤثر ارزیابی می‌کند و می‌گوید: این قانون اگرچه دیر هنگام است، اما می‌تواند جلوی بخشی از آسیب‌های اجتماعی پس از طلاق را بگیرد. متأسفانه خانواده‌ها به دلایلی مانند اعتیاد یا خیانت، سریع مسئله را حقوقی می‌کنند، در حالی که این رویکرد اشتباه است و باید پیش از هر اقدام حقوقی، از مشاوره تخصصی بهره برد.

جمع‌بندی نقشه راه یک پیوستار مراقبتی برای تحکیم خانواده

دکتر حاجی‌پور در جمع‌بندی نهایی خود بر اساس سال‌ها تجربه و دانش علمی خویش، بر یک رویکرد جامع با هدف تحکیم خانواده تأکید می‌کند و نتیجه می‌گیرد: اگر قصد داریم نرخ طلاق را کاهش دهیم، باید اقدامات مؤثر و بموقع را در کل پیوستار زندگی مشترک اجرایی کنیم. این مسیر نجات‌بخش، نیازمند سرمایه‌گذاری بر یک زنجیره کامل مراقبتی است که با پیشگیری اولیه، یعنی آگاه‌سازی و آموزش عمومی از طریق رسانه‌ها و با دعوت از متخصصان مجرب و با حمایت دولت و سیاست‌گذاران آغاز می‌شود. در ادامه، این زنجیره با پیشگیری ثانویه، یعنی آموزش مهارت‌های زندگی و تقویت مؤلفه‌های تاب‌آوری به خانواده‌ها برای مدیریت تعارض‌های طبیعی، تقویت می‌شود و در نهایت، با پیشگیری ثالثیه، یعنی بهره‌گیری از مشاوره تخصصی و مداخلات علمی در زمان بحران، تکمیل می‌شود. بدون توجه به این پیوستار کامل، شاهد روندی صعودی در آمار طلاق خواهیم بود. بنابراین، تأکید و خواهش نهایی من از خانواده‌ها این است که برای تبدیل علاقه اولیه به یک رابطه پایدار و سالم، سرمایه‌گذاری روی مهارت‌را جدی بگیرند و با متخصصان واقعی و متعهد ارتباط بگیرند، نه با افراد غیرمتخصص و مروجان روان‌شناسی زرد.

احمدی در عصری که برای هر مهارتی، از سرمایه‌گذاری در بورس تا یادگیری یک زبان جدید، دوره‌های آموزشی و نقشه‌های راه مدون وجود دارد، به نظر می‌رسد پیچیده‌ترین و سرنوشت‌سازترین شراکت انسانی یعنی ازدواج، همچنان در هاله‌ای از ابهام باقی مانده است. زوج‌ها با ارزشمندترین سرمایه، یعنی علاقه، قدم در این مسیر می‌گذارند؛ نیرویی قدرتمند که سنگ بنای هر شروعی است. این سرمایه اولیه برای عبور از طوفان‌های حتمی زندگی، نیازمند محافظت و مدیریت است. بسیاری، در مواجهه با نخستین دست‌انداзهای واقعی - از فشارهای اقتصادی گرفته تا تفاوت‌های شخصیتی - ناگهان خود را بی‌قطب نما و در میان توصیه‌های متناقض اطرافیان می‌یابند. سراغ دکتر حسن حاجی‌پور، متخصص روان‌شناسی بالینی و سلامت، با بیش از ۲۵ سال سابقه در حوزه زوج و خانواده و مدرس آموزش مهارت‌های زندگی رفته‌ایم تا از زبان او نقشه راهی ترسیم کنیم که می‌تواند سرنوشت بسیاری از روابط را تغییر دهد.



ضرورت مشاوره پیش از ازدواج بنیان‌های علمی یک ازدواج آگاهانه

دکتر حاجی‌پور با تأکید بر لزوم استحکام بنیان‌های تشکیل خانواده، بیان می‌کند: هر فردی دارای نیازهای زیستی، روانی و اجتماعی است که ارضای سالم این نیازها اغلب در چارچوب رابطه زوجی و نهاد خانواده محقق می‌شود. او با اشاره به نقش کلیدی ارزیابی‌های پیش از ازدواج می‌افزاید: اگر تناسب شخصیتی زوج‌ها با دقت بیشتری و از طریق مشاوره اجباری و ضروری پیش از ازدواج بررسی شود، می‌توانیم مانع ازدواج‌های نامناسب شویم یا زمینه را برای ازدواجی آگاهانه فراهم کنیم. نتیجه هر دوی این موارد، کاهش نرخ طلاق خواهد بود، چرا که یکی از دلایل اصلی افزایش آمار طلاق، همین ازدواج‌های ناسازگار است.

پیمایش چرخه‌های زندگی هنر مدیریت تعارض‌های طبیعی

این روان‌شناس بالینی، بر ضرورت آموزش مهارت‌ها در طول زندگی زناشویی تأکید و بیان می‌کند: زندگی مشترک یک مسیر خطی نیست، بلکه سفری است که از چرخه‌های متعددی تشکیل شده است. از دوران آشنایی، عقد و نامزدی گرفته تا تشکیل زندگی مشترک، تولد فرزند، ورود بچه‌ها به مدرسه، رسیدن آن‌ها به سن نوجوانی و در نهایت ازدواجشان. مادر این مسیر حدود هشت چرخه اصلی را پشت سر می‌گذاریم. نکته کلیدی این است که در هر یک از این چرخه‌ها، بروز مسائل و تعارض‌های مختص به همان دوره، امری کاملاً طبیعی و قابل انتظار است. این تنش‌ها می‌توانند سه منشأ اصلی داشته باشند، یا ناشی از مشکلات و ویژگی‌های فردی هر یک از زوجین هستند یا از نوع ارتباط بین آن‌ها سرچشمه می‌گیرند یا به دلایل استرس‌زای بیرونی مانند بیماری، ورشکستگی مالی یا مشکلات شغلی رخ می‌دهند. بخشی از این اتفاقات قابل پیش‌بینی و برخی دیگر کاملاً غیرمنتظره هستند.

دکتر حاجی‌پور تصریح می‌کند: آنچه حیاتی است، نفس وقوع این اتفاقات نیست، بلکه نحوه مدیریت آن‌هاست. زوجی که به پختگی عقلانی و عاطفی رسیده است، این تعارض‌ها را طبیعی می‌داند و با آن مقابله مؤثر می‌کند. اگر نتواند کمک تخصصی می‌گیرد و استرس را مدیریت می‌کند. این زوج از چرخه عبور می‌کند. اما اگر زوجین نتوانند با تعارض‌های یک مرحله به درستی مقابله کنند، در آن چرخه گیر می‌کنند و این توقف، زمینه‌ساز بحران‌های عمیق‌تری همچون خیانت، اعتیاد یا طلاق می‌شود. در واقع این زوج‌ها به جای حل مسئله، وارد حاشیه و از قطار این سفر پیاده می‌شوند. باید بدانیم که نحوه سپری کردن هر مرحله، مستقیم به این بستگی دارد که مرحله قبل را چگونه پشت سر گذاشته‌ایم.

زمانی که زوج‌ها به تنش‌های جدی برخورد می‌کنند و رابطه به طور جدی دچار مسئله شده است، باید پیش از آنکه مسئله به عرصه حقوقی کشیده شود یا خانواده‌های زوج‌ها دخالت کنند، خدمات روان‌شناختی به آنان ارائه شود.



راهکارهای جامع دین برای پیچیده‌ترین بحران خانواده

حکمت منفورترین حلال

زاده خلیلی اطلاق، تنها یک واقعه حقوقی یا پایان یک قرارداد نیست؛ شکافی عمیق در مقدس‌ترین پیمان انسانی و بحرانی است که می‌تواند پایه‌های عاطفی، اجتماعی و حتی هویتی افراد را متزلزل کند. در نگاه نخست، آموزه‌های دینی با تأکید بر قداست خانواده و عباراتی چون «لرزیدن عرش الهی»، طلاق را پدیده‌ای ویرانگر و به شدت مذموم معرفی می‌کنند. اما همین دین، در اوج نگاه تقدس‌گرایانه به خانواده، راه خروج از یک رابطه غیرقابل تحمل و آسیب‌زا را مسدود نکرده است. برای واکاوی این نگاه عمیق و فهم نقشه راه اسلام در مواجهه با طلاق، از مراحل پیشگیری و اصلاح تا آداب یک جدایی محترمانه و امیدبخشی به آینده با حجت الاسلام والمسلمین رضا یوسف زاده، عضو هیئت علمی خانواده مراکز مشاوره حوزه‌های علمیه کشور (سماح) به گفت‌وگو نشستیم تا با ابعاد پنهان این رویکرد جامع را روشن سازیم.



حلالی که قلب دین را به درد می‌آورد

حجت الاسلام والمسلمین یوسف زاده نخستین و کلیدی‌ترین نکته در تبیین نگرش اسلام به طلاق را درک ماهیت دوگانه آن ذکر می‌کند و توضیح می‌دهد: طلاق در شریعت اسلام، امری حلال و مجاز شمرده شده است؛ بنابراین، ارتکاب آن گناه یا خطایی بزرگ محسوب نمی‌شود. این جواز، راه را برای خروج از زندگی‌های مشترک طاقت فرسا و آسیب‌زا باز می‌گذارد. با این حال، همین امر حلال، در روایات با عنوانی سنگین توصیف شده است: «أَبْغَضُ الْحَلَالِ إِلَى اللَّهِ الطَّلَاقُ»، یعنی «منفورترین و مبغوض‌ترین حلال نزد خداوند، طلاق است». این تعبیر نشان‌دهنده یک تعادل ظریف است؛ اسلام نه راه را به کلی می‌بندد و نه آن را تشویق می‌کند، بلکه با صفت «أَبْغَضُ»، سنگینی و کراهت شدید خود را از وقوع آن اعلام می‌دارد. نگاه اسلام آن است که تا حد امکان، این جدایی نباید رخ دهد و طلاق، نه یک راه حل اولیه، بلکه گزینه‌ای اضطراری و آخرین راهکار در شرایطی است که هیچ مسیر دیگری برای اصلاح باقی نمانده باشد. برای درک عمق ناخشنودی اسلام از طلاق، باید ابتدا به جایگاه ازدواج نگرست. ازدواج از منظر قرآن، صرفاً یک قرارداد حقوقی و اجتماعی نیست، بلکه یک «مِيثَاقًا غَلِيظًا» (سوره نساء، آیه ۲۱) یعنی پیمانی مقدس، محکم و استوار است. کارکرد اصلی این پیمان، رسیدن به آرامش (سکینه)، مودت و رحمت است. این کانون به قدری ارزشمند است که نه تنها از هم پاشیدن آن، بلکه حتی سست کردن پایه‌های آن نیز به شدت ناپسند شمرده می‌شود. در روایات آمده است که با وقوع طلاق، عرش الهی به لرزه درمی‌آید. این تعبیر نمادین نشان می‌دهد که طلاق تنها یک آسیب فردی برای دو نفر نیست، بلکه گسستی در نظم معنوی و اجتماعی مطلوب خداوند ایجاد می‌کند. به تعبیر رهبر معظم انقلاب، خانواده، سلول بنیادین جامعه اسلامی است و اگر این سلول بیمار شود، تمام پیکره اجتماع متأثر خواهد شد.

اگر تمام راه‌های اصلاح به بن‌بست رسید، اسلام فرد را به عزم طلاق دعوت می‌کند. عزم به معنای یک تصمیم آگاهانه، محکم و شفاف است که پس از بررسی تمام جوانب سود و زیان‌ها و آخرین راهکارها، با مشکلات اتخاذ می‌شود.

«وَالصُّلْحُ خَيْرٌ»؛ منطق اسلام برای بستن راه بر جدایی

این کارشناس خانواده یادآور می‌شود: اسلام به طلاق به عنوان یک رویداد ناگهانی نمی‌نگرد، بلکه آن را آخرین مرحله از یک فرایند طولانی می‌داند که باید پس از شکست تمام تلاش‌ها برای اصلاح صورت گیرد. این نگاه، ماهیتی اخلاقی، اجتماعی و فرایندی دارد و صرفاً به ابعاد حقوقی محدود نمی‌شود. بر این اساس باید ابتدا اصلاح درونی و پیشگیری را انجام داد و رویکرد اسلام در ابتدا پیشگیرانه است. قرآن کریم پیش از آنکه اختلاف عمیق شود، زنگ خطر را به صدا درمی‌آورد: «وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا...» (سوره نساء، آیه ۳۵) یعنی «و اگر از جدایی و شکاف میان آن دو بیم داشتید...». این آیه نشان می‌دهد که حتی ترس از وقوع اختلاف، برای آغاز فرایند اصلاح کافی است. مداخله بیرونی برای صلح (حکمت) نیز بسیار اهمیت دارد. در ادامه همین آیه، راهکار «حکمت» یا میانجی‌گری پیشنهاد می‌شود: «... فَأَعْيُوا حُكْمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحُكْمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُّؤَيِّقَ اللَّهُ بَيْنَهُمَا» یعنی «... یک‌دور از خانواده شهر و یک‌دور از خانواده زن انتخاب کنید [تا به کار آنان رسیدگی کنند]. اگر این دودور، تصمیم به اصلاح داشته باشند، خداوند به توافق آنان کمک می‌کند». اراده اولیه و اصلی در این مداخله، اصلاح و برقراری صلح است، نه زمینه‌سازی برای جدایی. قرآن در جای دیگر نیز با صراحت می‌فرماید: «... وَالصُّلْحُ خَيْرٌ» (سوره نساء، آیه ۱۲۸) یعنی «... و صلح بهتر است». این صلح به معنای چشم‌پوشی از مشکلات و تحمل آسیب نیست، بلکه به معنای ریشه‌یابی تعارض‌ها و تلاش برای رفع آن‌هاست. در نهایت نیز رسیدن به عزم طلاق بیان شده است. یعنی اگر تمام راه‌های اصلاح به بن‌بست رسید، اسلام فرد را به عزم طلاق دعوت می‌کند. عزم به معنای یک تصمیم آگاهانه، محکم و شفاف است که پس از بررسی تمام جوانب، سود و زیان‌ها و رویارویی منطقی با مشکلات اتخاذ می‌شود. قرآن می‌فرماید: «وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (سوره بقره، آیه ۲۲۷) یعنی «و اگر تصمیم قطعی به طلاق گرفتند، [بدانند که] خداوند شنو و داناست». این آیه نشان می‌دهد که طلاق نباید تصمیمی هیجانی و مبتنی بر احساسات ناخوشایند آنی باشد، بلکه باید حاصل یک فرایند پختگی فکری باشد.

یک جدایی سالم و جوان‌مردانه

او یادآور می‌شود: چنانچه جدایی اجتناب‌ناپذیر باشد، اسلام برای آن نیز ابعاد اخلاقی و انسانی تعریف می‌کند تا آسیب‌های ناشی از آن به حداقل برسد. این رویکرد را می‌توان در سه سطح دسته‌بندی کرد. ابتدا اطلاق ایمن و به معروف (جدایی جوانمردانه) است. پایین‌ترین سطح اخلاقی طلاق، جدایی «به معروف» است. قرآن می‌فرماید: «... فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَوْسَرُ حَوْهْنٍ بِمَعْرُوفٍ...» (سوره بقره، آیه ۲۳۱) یعنی «... یا آنان را به طرز شایسته نگه‌دارید، یا به طرز شایسته رها سازید...». جدایی به معروف یعنی ظلم نکردن، آسیب نرساندن، اتهام‌زدن و پرهیز از رفتارهای ناشایست (منکر). این یک جدایی سالم و جوانمردانه

است تا طلاق به زخمی عمیق و دائمی در روان طرفین و به ویژه فرزندان تبدیل نشود. نوع دیگر و یک مرتبه بالاتر طلاق انسانی و به احسان (جدایی محترمانه) است. «... فَأَمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ وَأَوْسَرُ حَوْهْنٍ بِمَعْرُوفٍ...» (سوره بقره، آیه ۲۲۹). «احسان» از ریشه «حَسَن» به معنای زیبایی و نیکی است و فراتر از صرفاً رعایت حقوق می‌رود. در این سطح، طرفین به یکدیگر خبر می‌رسانند، برای مثال، بخشی از مهریه یا اموال را می‌بخشند، به فکر آینده مالی و معیشتی یکدیگر هستند و با احترام و بخشش از هم جدا می‌شوند. نوع دیگر طلاق اخلاقی و جمیل (جدایی زیبا) است. والا ترین سطح، «سَرَّاحًا جَمِيلًا» یا جدایی زیباست (سوره احزاب، آیه ۲۸). این نوع جدایی، به ویژه در حضور فرزندان، اهمیتی دوچندان می‌یابد. در این مرتبه، طرفین نه تنها به هم آسیب نمی‌زنند، بلکه راه‌های یکدیگر را فاش نکرده، با لطف و برنامه‌ریزی برای آینده فرزندان همکاری می‌کنند و حتی به یکدیگر برای ساختن زندگی جدید یاری می‌رسانند. این رفتار از شخصیتی نشئت می‌گیرد که زیبایی و جمال الهی در وجودش متجلی شده است. تأکید قرآن بر «وَلَا تَسْؤَا الْفُضْلَ بَيْنَكُمْ» (سوره بقره، آیه ۲۳۷) یعنی «و بر زبانی و نیکی را در میان خود فراموش نکنید»، روح حاکم بر این نگاه اخلاقی است.

پایان یک فصل، نه پایان کتاب

این کارشناس حوزه خانواده در پاسخ به نگاه اسلام به طلاق توضیح می‌دهد: نگاه اسلام به طلاق، نگاهی به بن‌بست و ناامیدی نیست. احکامی مانند «عده» به عنوان یک دوره آرامش اجباری، فرصتی طلایی برای فرونشستن هیجانات، تفکر درباره عواقب و امکان بازگشت بدون تشریفات مجدد است. اما اگر بازگشتی در کار نبود، خداوند وعده‌ای امیدبخش می‌دهد: «وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يَغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِّنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا» (سوره نساء، آیه ۱۳۰) یعنی «و اگر آن دوازده یکدیگر جدا شوند، خداوند هر یک را از گشایش و فضل خود بی‌نیاز می‌سازد و خداوند، همواره گشایشگر و حکیم است». این آیه، پایدانی بر ناامیدی است و پیامی روشن دارد: آینده در دست خداوند است. اگر طلاق به شیوه‌ای اخلاقی و درست صورت گیرد، خداوند مسیرهای جدیدی را برای هر دو طرف خواهد گشود. بسیاری از افراد پس از یک طلاق آسیب‌زا، با پذیرش اشتباهات خود، رفع نواقص شخصیتی و دقت بیشتر، در ازدواج بعدی خود بسیار موفق‌تر عمل کرده‌اند. اسلام نیز پس از طلاق، افراد را به تجرد و انزوا تشویق نمی‌کند، بلکه اراده‌اش بر بازسازی خود و تشکیل یک زندگی جدید است. نگاه اسلام به طلاق، یک نگاه صرفاً حقوقی نیست، بلکه رویکردی چندبعدی، مترقی و عمیق است که روح حاکم بر آن، پیشگیری از آسیب در سه سطح است. ابتدا پیشگیری از وقوع طلاق از طریق اصلاح و حکمت. دیگری پیشگیری از طلاق آسیب‌زا از طریق تبیین اخلاق جدایی و در نهایت پیشگیری از آسیب‌های پس از طلاق از طریق ارائه امید و تشویق به بازسازی زندگی. این نگاه جامع که ابعاد معنوی، اخلاقی، اجتماعی و انسانی را در کنار بعد فقهی در نظر می‌گیرد، به دنبال آن است که حتی در بحرانی‌ترین موقعیت زندگی مشترک، مسیر رشد و تعالی انسان بسته نشود و کرامت انسانی حفظ شود.

این مدل از انتخاب‌ها به احتمال زیاد ختم به جدایی می‌شود

ازدواج‌های طلاق‌ی

در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین سید مهدی واعظ موسوی، مشاور و کارشناس حوزه ازدواج و خانواده، به بررسی نکاتی پیرامون این موضوع پرداخته‌ایم که مصداق همان «خشت اول گر نهد معمار کج» تاثیر می‌رود دیوار کج، است؛ نکاتی که باعث می‌شود مسیر ازدواج به سمت طلاق پیش رود.

فاطمه بختیاری | هر چند بسیاری معتقدند تا زیر یک سقف نروید نمی‌توانید طرف مقابل را بشناسید، اما به همان اندازه افراد دیگری باور دارند با در نظر گرفتن برخی معیارها می‌توان انتخاب بهتری داشت؛ یا به عبارتی، با نادیده گرفتن برخی نکات، از همان ابتدای زندگی را کج نهاد.

ازدواج تفاخری

ازدواج می‌کنند که پز بدهند. سابق برای این مردها دوست نداشتند کسی چادر همسرشان را ببیند، اما امروز برخی با همسرشان پز می‌دهند. این نمایش و تفاخر روزی تاریخ مصرفش تمام می‌شود. نوع دیگر ازدواج‌های تفاخری، ازدواج برای نمایش دادن است؛ می‌خواهد به همه بگوید «این را خودم انتخاب کردم». گاه انگیزه این ازدواج‌ها فقط زیبایی ظاهری طرف مقابل است.

ازدواج بدون آمادگی

وقتی دختر یا پسر آمادگی و دغدغه ازدواج ندارند، اما خانواده اصرار می‌کنند که از سنتان می‌گذرد و باید ازدواج کنید، این دختر یا پسر بدون آمادگی و دغدغه وارد زندگی می‌شوند که اتفاق خوبی نیست و تأثیر منفی بر روند زندگی مشترک می‌گذارد.

ازدواج نامتناسب

یعنی این پیچ برای این مهره نیست. در ازدواج باید دنبال تناسب بود، نه صرفاً خوبی. بسیاری از مادران دنبال دختر خوب هستند، در حالی که باید دنبال دختری باشند که با پسرشان متناسب باشد. ازدواج فری سبب نیست که به همه بخورد؛ باید اندازه و هماهنگ باشد. بعضی از انتخاب‌ها لق می‌زنند و با چکش کاری مشاور هم درست نمی‌شوند؛ این مدل ازدواج‌ها چفت نیستند و هر لحظه احتمال در رفتگی دارند.

ازدواج با تحرم

دلشان به هر دلیلی برای دختری یا پسر سوخته و ازدواج کرده‌اند. این دلسوزی اگر شصت سال نباشد، شش ماه یا شش روز هم دوام ندارد.

ازدواج سیاسی

گاهی دو خط سیاسی می‌خواهند به هم نزدیک شوند، برای همین وصلت می‌کنند. این مدل ازدواج‌ها را کم دیده‌ام، ولی هست.

ازدواج با عذاب وجدان

تقریباً مثل همان ازدواج با رودربایستی است، اما رابطه فراتر رفته و فرد از اینکه بخواهد رابطه‌ای فراتر از دوستی را کنار بگذارد، احساس عذاب وجدان دارد.

ازدواج اکراهی

یک درجه پایین‌تر از اجبار است. اجبار یعنی اسلحه روی سرت بگذارند و بگویند «بله»، ولی اکراه شرایطی است که می‌گویند از اول نمی‌خواستیم ولی مامانم توی سرم زد و گفت خواستگار بهتر از این گیرت نمی‌آید.

ازدواج مصلحتی

بعضی‌ها به خاطر مامان ازدواج می‌کنند؛ می‌گویند چون مامان گفت این خوب است. ازدواج کردم. یا به خاطر موقعیت پدر دختر به وصلت تن می‌دهند. این ازدواج‌های مصلحتی پایدار نیستند. در روایت آمده اگر به خاطر مال و ثروت ازدواج کنید، خداوند شما را به اندازه همان مال و خواهد گذاشت.

ازدواج رودربایستی

مثلاً دوستی قبل از ازدواج داشته‌اند و الان رویشان نمی‌شود که بگویند به دردم نمی‌خوریم، رویشان نمی‌شود که بگویند نمی‌خواهیم.



ازدواج با افسرده

فرد افسرده در گذشته زندگی می‌کند و هنوز با خود کنار نیامده است. تصور نکنید با ازدواج خوب می‌شود. همچنین ازدواج با فرد خودشیفته، متکبر، کینه‌توز، وسواسی، خودخواه، شکاک، بی‌ایمان و معتاد توصیه نمی‌شود. ازدواج سنت با مدرنیته یا ازدواج مؤمن با بی‌ایمان هم نتیجه مطلوبی ندارد. ازدواج با شک و تردید، بدون تحقیق، بدون مشاوره، مبهم، سریع یا افرادی که دل‌نشین نیست هم پیشنهاد می‌کنم سمتش نروید.

ازدواج عاشقانه

این نوع از ازدواج با عشق شروع و معمولاً به طلاق ختم می‌شود. ازدواج باید عاقلانه شروع و سپس عاشقانه شود.

ازدواج به دلیل لجبازی با والدین

گاهی که پدر و مادرها مخالف هستند، از آقا پسر می‌پرسم چرا می‌خواهی با این خانم ازدواج کنی؟ می‌گوید: ببین آقای موسوی، پدر و مادرم هیچ وقت نگذاشتند من انتخاب کنم و به انتخاب‌های من احترام نگذاشتند، حالا این اولین باری است که می‌خواهم انتخاب کنم و با آن‌ها مخالفت کنم. خودش را به خاطر لجبازی توی چاه می‌اندازد.

ازدواج خوش خیالانه

ما سه نقطه بین داریم، بدبین، خوش بین و خوش خیال که همان زودباور هم هست. با این نگاه اگر ازدواج کنی به سرعت به سمت طلاق می‌روی! نکته این طور ازدواج‌ها این است که مثلاً در یک ازدواج سنتی، طرف بعد از یک هفته به نتیجه می‌رسد که گزینه مناسب است، آن هم صد درصد. این درست نیست.

ازدواج با دروغ و پنهان کاری

در این نوع، افراد مسائلی را که باید بگویند پنهان می‌کنند و در نهایت، وقتی حقایق آشکار شد، رابطه فرو می‌پاشد.

ازدواج نابالغ به بلوغ نکاح

مورد داشتم در مشاوره‌ها که سه بار طلاق گرفته و باز دنبال ازدواج است، این فرد مشخص است که نباید ازدواج کند؛ چرا که هنوز به بلوغ نکاح نرسیده است، به بلوغ جسمی فرد رسیده، ولی ازدواج نه! این فرد پنجاه بار دیگر هم ازدواج کند، باز هم نمی‌تواند نگه دارد. این آدم به قول ارسطو ازدواجی نیست!

ازدواج باریک و خطرپذیری بالا

گاهی وقتی دختر و پسر برای مشاوره مراجعه می‌کنند می‌گویم که این ازدواج ریسک بالایی دارد، ولی باز هم ازدواج می‌کنند و بعد از مدتی می‌آیند و می‌گویند: شما گفتید! مثل اینکه دختر و پسر هردو عصبی مزاج هستند. خب این‌ها معلوم است که با هم نمی‌توانند زندگی کنند.

ازدواج یک طرفه

یک طرف می‌خواهد، ولی طرف دیگر نه! چه خوش‌بی‌مهر بانی هر دوسری... دقیقاً مثل طلاق یک طرفه.

ازدواج با مطالبات بالا

سالی که نکوست از بهارش پیداست. برخی با مطالبات بالا ازدواج می‌کنند و می‌خواهند همین روند را ادامه دهند. وقتی دیدید سطح مطالبات طرف مقابل خیلی بالاست، کنار بکشید؛ چه دختر، چه پسر.

ازدواج بدون عطش

ازدواج سه شرط دارد. عطش، عزم و شرایط. کسی که تشنه ازدواج نیست، احتمال رسیدنش به طلاق زیاد است. پیشنهاد من این است که دختر و پسر برای ازدواج یک زمانی را مشخص کنند و در آن زمان سعی کنند به نتیجه برسند؛ اینکه سال‌ها دنبال یک دختر بگردند و به نتیجه‌ای هم نرسند. بعضی‌ها نه جسارت زندگی دارند و نه جسارت طلاق، نمی‌توانند تصمیم بگیرند. این ازدواج‌ها نتیجه نداشتن عزم و تصمیم جدی است.

ازدواج بدون شرایط

برای این مورد مثالی می‌زنم. خانمی است که مادری مریض دارد و بدون او نمی‌تواند زندگی کند، این شرایط خانم را شوهر نمی‌پذیرد. به عبارتی خانم شرایط ازدواج را ندارد.

در پایان باید بگویم که فرار از ازدواج و بالا رفتن آمار طلاق، تهدید نسل است. در خانه‌هایی که تکثیر نسل بود، جامعه‌پذیری به خوبی اتفاق می‌افتاد و بچه‌ها بلد بودند که با جامعه جدید ارتباط بگیرند و در خانواده‌های با شرایط جدید کنار بیایند. در خانه‌های پر جمعیت آمار طلاق پایین بود، اما با خلوت شدن خانه‌ها و گوشه‌گیری بچه‌ها، آمار طلاق بالا رفت. در خانواده‌های کم جمعیت بچه‌ها بلد نیستند تعامل کنند، فردگرا ر شد می‌کنند. خودش است و اتاقش و تختش! این تهدیدی است که درگیر آن هستیم و البته که از آن غافل هم هستیم.



علاج واقعه قبل تر از وقوع

یک وکیل دادگستری می گوید آموزش
حقوقی و روانی خانواده ها پیش از ازدواج،
نخستین گام در پیشگیری از طلاق است

لیلا جان قربان | یک بخش از طلاق و جدایی را بعد از روان شناسی و زوج درمانگری باید در مباحث حقوقی پیدا کرد. آنجا که پای یک وکیل در میان است. در گفت و گو با دکتر زهراسادات مرتضوی، مدرس دانشگاه در رشته حقوق با تجربه چندین ساله در وکالت پرونده های جدایی و طلاق، به بررسی این اتفاق خانوادگی نشستیم و حاصل تجربه چندین ساله او را در این زمینه نوشته ایم.

خانم دکتر به عنوان یک وکیل که بارها با پرونده های مربوط به طلاق روبه رو بوده اید، فکر می کنید چه چیز باعث رواج این پدیده شده است؟

موضوع طلاق که عنوان بحث امروز ماست در دسته موضوع های چند وجهی قرار دارد که به طور مستقیم با علمی از جمله حقوق، روان شناسی و جامعه شناسی در ارتباط است. طلاق همانند سایر اعمال حقوقی علی القاعده دارای قواعد، آثار و نتایجی است که توسط عالم حقوق این ایقاع بررسی می شود. به نظر بنده در وضعیت کنونی که کانون های خانواده دچار آسیب های جدی هستند، بهتر این است به عوامل روان شناختی و اجتماعی این پدیده بیشتر توجه شود. به عبارتی زمانی می توان در عالم حقوق به این پدیده به تعبیر کلام خداوند به عنوان آخرین راه حل از هم گسیختگی خانواده اندیشید که بستر خانواده از نظر فرهنگی عجین شده با موضوع های روان شناختی و مشاوره باشد. تازمانی که در کانون های خانوادگی جامعه ما برای رشد و توسعه فردی و طبیعتاً برای حل مسئله اختلافات زوجین ارزشی قائل نباشند، نه تنها وکیل و قاضی بلکه سیستم قضایی ولو با به کارگیری حداکثری ساز و کارهای حقوقی و دولتی نمی تواند مانعی برای سیر صعودی این پدیده حقوقی و به تعبیر خداوند «منفورترین حلال ها» شود. در نتیجه باید انقلابی فرهنگی و حقوقی در نهاد خانواده رخ دهد که لازمه آن آگاهی رسانی و ارتقای سطح دانش حقوقی خانواده ها و ترویج فرهنگ مشاوره حقوقی و روان شناسی در جامعه ایرانی و اسلامی است.

در کدام بازه زندگی مشترک، طلاق بیشتر اتفاق می افتد؟

ممکن است جامعه آماری کشور، طلاق را در همه سنین گزارش کند، اما متقاضیان طلاق در جامعه ایرانی در دو دوره پررنگ تر است. یکی سال های اولیه



ازدواج است، به تعبیری علاج واقعه را کمی قبل تر از وقوع باید کرد. این کمی قبل تر، به قبل از ازدواج برمی گردد. چرا؟ چون اگر ازدواجی مبتنی بر اصول روان شناختی، فرهنگی و اجتماعی انجام شود، به طور قطع توالی فاسد کمتری دارد. نه اینکه بگوییم اگر ازدواجی بر این مبنا شکل بگیرد دیگر به طلاق منجر نمی شود، منظور این است دیرتر و کمتر در ورطه مشکلات پیش پا افتاده زندگی که موجب طلاق می شود، خواهند افتاد. زیرا علاج واقعه را قبل از وقوع کرده اند.

افراد با شناخت بزنگاه های مشکل ساز و شناخت راهکار مقابله با آن، بهتر می توانند مانع از هم گسیختگی زندگی مشترک شوند. این مرحله خودش دو قسمت دارد، اول اینکه فرزندان را با مهارت های زندگی پرورش دهیم و آموزش و مهارت های ارتباطی را از دوران کودکی به فرزندان بیاموزیم، این ها همه آموزش عملی لازم دارد نه تئوری. مرحله دوم فرض را بر این بگذاریم در مشاوره های قبل از ازدواج به نبود رشد و توسعه فردی زوجین در یک یا چند بعد پی برده بشود. اینجا نگوییم حالا ازدواج می کنند در کنار یکدیگر کامل می شوند و ازدواج اکمال دین است. این حدیث اصلاً ربطی به این مقوله ندارد. اینجا حرف بنده به مشاوران قبل از ازدواج است؛ عزیزان! شما تکلیف دارید که ضمن آگاهی دادن به مراجعان اگر موردی به رشد فردی بیشتر نیاز داشت ضمن آگاهی دادن به نوعی تارفع آن نقیصه مانع این ازدواج باشید و آن ها را به سمت خودسازی و رشد سوق دهید. بعد از اصلاح و رشد بالاتر، آن زمان توصیه بر ازدواج بشوند.

گام دوم، اقدامات پسینی و ترمیمی است؛ یعنی زمانی که شناخت کافی پیش از ازدواج صورت نگرفته یا در طول زندگی تغییراتی در رفتار و نگرش زوجین پدید آمده است. در چنین شرایطی، راهکار اصلی برای

زندگی که زوجین از پختگی کامل برخوردار نیستند و سرد و گرم روزگار را انچشیده اند و نگران آینده زندگی متاهلی هستند، سال های اول ازدواج و اغلب تا قبل از فرزندآوری است و دیگری در سنین میان سالی که امروز موجب افزایش طلاق های خاکستری شده و این هم ناشی از انباشته شدن مشکلات زوجین، ناتوانی در حل مشکلات، مراجعه نکردن به زوج درمانگر و درمانگر فردی، نبود کانون گفتمان در خانواده و... است.

عمده مشکلات مشترک متقاضیان طلاق چیست؟

اختلافات فرهنگی، فاصله های طبقاتی و توجه نکردن به هم کف بودن، نداشتن بلوغ فکری و رفتاری، مشکلات اقتصادی، رعایت نکردن حریم خصوصی، بی احترامی و دور شدن هر چه بیشتر آحاد جامعه از معنویت و مفاهیم اخلاقی، رعایت نکردن حقوق یکدیگر و... از جمله این مشکلات است.

بیشتر متقاضیان طلاق مردان هستند یا زنان؟

در هر دو گروه جنسیتی متقاضی طلاق وجود دارد. اگر نگاه جزئی تری داشته باشیم می توانیم علل و انگیزه های طلاق را در این دو گروه جنسیتی متفاوت تر ببینیم. از نظر آماری (منظور مؤسسه وکالت و مشاوره حقوقی شخصی بنده است)، متقاضیان طلاق اغلب خانم ها هستند، البته بدون فرض طلاق توافقی.

با تجربه ای که داشته اید آیا راهی برای پیشگیری هست؟

روش های پیشگیری با توجه به رده های سنی متقاضیان طلاق متفاوت است. به دلیل اینکه علل و انگیزه طلاق متفاوت است. به نظر بنده گام اول و مهم برای پیشگیری از طلاق مربوط به قبل از



+ یادداشت



فاطمه سلیمی

رئیس کمیسیون بانوان و خانواده شورای اسلامی شهر مشهد

دیده نشدن‌ها زن را خسته می‌کند

مهم‌ترین کاری که زن در خانه انجام می‌دهد، مدیریت است؛ مدیریت خانه، کاری که هیچ‌وقت تمام نمی‌شود؛ کاری ۲۴ ساعته که از صبح شروع می‌شود تا صبح روز بعد! اگر شاغل هم باشد، باری بیشتر بر دوش دارد و علاوه بر کار خانه، وظایف بیرونی را هم انجام می‌دهد؛ وظایفی که چندان دیده نمی‌شود. خیلی وقت‌ها همین دیده‌نشدن‌هاست که زن را خسته می‌کند و قدردانی‌نشدن‌ها گاهی باعث می‌شود که زنان زندگی را ترک کنند یا ترک بردارند و نتوانند مسیر را ادامه دهند. برای اینکه به ترک یا ترک نرسیم، راهکارهایی هست.

یکی از این راهکارها، مدیریت زمان است. خانم‌ها خیلی وقت‌ها زیر فشار کار بیرون، کار خانه، درس بچه‌ها و گرفتاری‌های دیگر از خودشان غافل می‌شوند، اما با مدیریت زمان باید وقت‌هایی را هم برای خودشان خالی کنند؛ فعالیت‌های اجتماعی داشته باشند، به دیگران کمک کنند، اثرگذاری بیرونی و کنشگری داشته باشند. همین فعالیت‌ها، حالی خوب و انرژی تازه‌ای به ارمغان می‌آورد.

درست است که مهم‌ترین نقش، «امان‌خانه‌بودن» است، اما باید حواسمان به حال خودمان هم باشد تا بتوانیم خانه‌ای شاد و آرام بسازیم. خودمان به خودمان کمک کنیم که حالمان خوب شود. نمی‌توانیم خودمان را حذف کنیم. صبح‌ها پارک بروید، به خصوص پارک‌های ویژه بانوان. حس طبیعت حال خانم‌ها را خوب می‌کند؛ مثلاً پارک «شهربانو وکیل‌آباد»، حال خوبی دارد. ورزش کنید، استخر بروید. تماس با ۱۴۸۰ را هم فراموش نکنید؛ برای مشاوره. یک حرف بزنید؛ این خط از ساعت ۸ صبح تا ۱۲ شب فعال است. خیلی وقت‌ها ما خانم‌ها فقط گوش شنوا می‌خواهیم. و یک جای ویژه دیگر هم هست که پیشنهاد می‌کنم برای خوب شدن حالمان برویم؛ حرم امام رضا^(ع). این فرصتی است که ما مشهدی‌ها داریم؛ اینکه برویم و به آقا بگوییم: یک راه برای من باز کن.

نکته این است که خیلی‌ها از طلاق به دنبال تغییر موقعیت هستند، در حالی که نمی‌دانند در موقعیت تازه چه شرایطی در انتظارشان است. همین است که بسیاری از افراد، شش ماه بعد از طلاق، دلشان می‌خواهد به زندگی قبلی برگردند. رهاشدگی بعد از ازدواج بسیار تلخ است و باید خانواده‌ها و بزرگ‌ترها حواسشان باشد که زن یا مرد را رها نکنند و سراغشان بروند.

یکی از پیشنهادهای ارزشمند، راه‌اندازی پویش‌هایی برای کمک به مادران چندفرزندی است. مثلاً زنی که وقت آزاد دارد، می‌تواند هفته‌ای یک بار سراغ مادری برود. بچه‌هایش را نگه دارد تا او فرصتی برای استراحت یا رسیدگی به کارهای شخصی‌اش پیدا کند. یا برایش خریدهایش را انجام دهد. حتی اگر همسایه‌ای دارید که تازه زایمان کرده، کافی است یک پیمانه غذا بیشتر بپزید و برایش ببرید. جالب است بدانید در پژوهشی از مادران تازه‌زایمان کرده پرسیده بودند «شما چه چیزی می‌خواهید؟» بیشترشان پاسخ داده بودند: «فقط یک روز ما را آزاد بگذارید تا استراحت کنیم و به خودمان برسیم.»

در میان همه، مهم‌ترین نقش را همسر دارد. گاهی مشغله زن و مرد آن قدر زیاد می‌شود که از هم غافل می‌شوند و همین غفلت، زمینه‌ساز گسل و جدایی می‌شود. همسران باید کمک‌کننده باشند؛ زیرا بعد از خود فرد، این همسر است که می‌تواند بیشترین کمک را بکند. در دین نیز بارها به این موضوع اشاره شده است؛ کارخانه وظیفه زن نیست، اما او با محبت آن را انجام می‌دهد. پس آقایان هم باید در کارها کمک کنند. همراهی مرد هر چند که کم هم باشد ولی همین که نشانه‌ای از درک است حال خانم را خوب می‌کند. نقش افراد خانواده هم اهمیت زیادی دارد. نقش خانواده‌های دو طرف بسیار مهم است؛ اینکه قدر دان باشند. کلی زحمت می‌کشی و دیده نمی‌شود. در کنارش بچه‌ها هم نقش دارند. یکی از کلینیک‌های مشاوره به افرادی که قصد طلاق داشتند، زندگی بعد از طلاق بچه‌ها را نشان می‌داد؛ این کار مانعی برای طلاق می‌شده، اما بچه‌ها هم در این میان نقش دارند و باید در کار و مدیریت خانه سهمی داشته باشند. در خانواده‌های پرجمعیت شاید این مسئله راحت‌تر حل می‌شد.

من خودم یادم است برادر کوچکم را روی پایم می‌گذاشتم تا بخوابد. نه اینکه خیال کنید خیلی بزرگ‌تر بودم؛ نه. اختلاف سنی ما سه سال بود. اما همیشه خواباندن او با من بود. مادرم ما را این‌طور تربیت کرده بود که هر کدام وظیفه‌ای داشته باشیم. تقسیم کار کرده بود تا تمام فشارها روی دوشش نباشد و در کنار انجام کارهای خودش هم به همه برسد؛ مدیریت می‌کرد. این کاری است که همه مادران باید انجام دهند، نه اینکه همه کار را بر دوش خودشان بگذارند.

البته در کنار بچه‌ها، استفاده از تکنولوژی‌ها هم خیلی تأثیر دارد. مثلاً حالا خیلی وقت‌ها دختر خودم به من می‌گوید: «مامان! با پلویز و آرام‌پز سه کاره‌ای که گرفتی، تحولی در زندگی ایجاد کرده‌ای!»

یکی دیگر از عوامل مؤثر، جامعه است. مدیران باید شرایط مادری را که شب تا صبح خوابیده، درک کنند. بسیاری از مسائل مربوط به حوزه بانوان در قانون‌ها نیامده، اما در قوانین اخلاقی هست؛ پس باید کمک کنند، با کارمندان راه ببایند.

در نهایت اینکه همه باید کمک کنند تا مادری در جریان زندگی بماند و زندگی‌ها ترک نشود یا ترک نخورد.

پیشگیری از طلاق، بهره‌گیری از مشاوره‌های پسینی و ترمیمی است. هیچ‌یک از زوجین یا اطرافیان نباید طرفین را به جدایی و دادگاه سوق دهند، بلکه بنا بر پیام قرآنی در سوره بقره، آیه ۲۲۹، «و ان خفتم شقاق بینهم...»، باید به اصلاح و آشتی اندیشید. این آیه پیش از آنکه پیام حقوقی و راهکاری برای پیشگیری از طلاق باشد یک «پیام اجتماعی» است؛ پیامی برای رفع اختلاف خانوادگی که مسئولیت آن نه تنها بر عهده زوجین، بلکه بر دوش والدین، دوستان، وکلا، قضات و حتی حکومت است. هر کسی که بیم اختلاف را احساس کند باید در رفع آن بکوشد. این رفع اختلاف از مسیر تشکیل کانون‌های میانجیگری و داوری در درون خانواده‌ها امکان‌پذیر می‌شود؛ همراه با ارشاد و راهنمایی طرفین، به دور از موضع‌گیری شخصی. در این میان، نقش و توانمندی زوج درمانگر پررنگ‌تر و حساس‌تر می‌شود و از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است.

گام بعدی مربوط به نقش دولت است؛ دولت باید با نهادینه‌سازی و فرهنگ‌سازی مشاوره‌های پیش از ازدواج، چه در حوزه حقوقی و چه روان‌شناسی، زمینه‌ساز ازدواج‌های آگاهانه و پایدار باشد. هر چه فرایند آگاهی از مسائل حقوقی و شناخت متقابل پیش از ازدواج طولانی‌تر و عمیق‌تر باشد، بنیان خانواده‌ها مستحکم‌تر خواهد شد.

شماره کدام موارد را حق می‌دهید که طلاق اتفاق بیفتد و کدام موارد بهانه‌گیری است؟

در مواردی که مشکلات رفتاری یا روحی حاد میان زوجین وجود دارد و امکان تداوم زندگی برای آنان از میان رفته است، یا نه تنها هیچ‌گونه محبت و علاقه‌ای وجود ندارد بلکه نفرت و انزجار بر رابطه حاکم شده، طلاق ناگزیر می‌شود. همچنین در صورت ابتلای یکی از زوجین به بیماری‌های خاص ژنتیکی که می‌تواند سبب بروز اختلال‌های روحی یا جسمی در نسل آینده شود، یا وجود مشکلات جنسی و رفتاری که آرامش را از خانواده سلب می‌کند، باید این موارد به طور جدی بررسی شود. خداوند متعال در فلسفه ازدواج هدفی روشن تعیین کرده است؛ آنجا که می‌فرماید: «لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا». حال باید ببینیم آیا در ادامه این پیوند، این تسکین میان زوجین برقرار است یا خیر.

در مقابل، طلاق‌هایی که ریشه در بهانه‌گیری دارند، اغلب ناشی از ازدواج‌های سطحی و ناپخته یا از اتفاقاتی چون خیانت و نوسانات موقتی زندگی هستند. در این دسته از پرونده‌ها نباید نخستین توصیه، طلاق باشد؛ بلکه باید مسیر درمانگری و مشاوره با جدیت و پیگیری بیشتر دنبال شود.

شماره آیا قانون یا طولانی شدن روند طلاق می‌تواند بازدارنده باشد و موجب بازگشت متقاضیان شود؟

در برخی از پرونده‌ها، زمانی که زوجین مشکلات جدی و بنیادین ندارند و بدون مراجعه به روان‌شناس، زوج‌درمانگر یا مشاور حقوقی اقدام به درخواست طلاق کرده‌اند، طولانی شدن فرایند می‌تواند بازدارنده باشد. چه بسا در برخی از افراد، این زمان بر شدن و دوری زوجین از یکدیگر تلنگری برایشان باشد. اما در مراجعانی که سالیان سال است پرونده‌های عدیده‌ای علیه یکدیگر دارند یا از مشاوره‌های حقوقی و زوج‌درمانی بهره‌مند بوده‌اند این سازوکار تأثیر جدی بر کاهش یا تغییر تصمیمشان از طلاق ندارد و تنها به عنوان مسکنی عمل می‌کند تا از افزایش آماری پرونده‌های طلاق جلوگیری شود. به امید داشتن ایرانی با کانون‌های خانوادگی مهر‌بانانه‌تر و معنوی‌تر.



در مواردی که مشکلات

رفتاری یا روحی حاد

میان زوجین وجود

دارد و امکان تداوم

زندگی برای آنان از میان

رفته است، یا نه تنها

هیچ‌گونه محبت و

علاقه‌ای وجود ندارد

بلکه نفرت و انزجار بر

رابطه حاکم شده،

طلاق ناگزیر می‌شود



برای روزهای تنهایی شما به چه راهکارهایی رسیده‌اید؟

این راهش نیست

فاطمه بختیاری از ن دست‌زدی روی سر هتا (سگش) می‌کشد و می‌گوید: «دخترمه؛ برایش می‌میرم. اگه یه روز پیشم نباشه دق می‌کنم. هرچی بهش می‌گم می‌فهمه. از بچه‌های بی‌معرفتم هم خیلی با معرفت‌تره. بعد دو تا دستش رو کنار هم می‌ذاره و می‌گه: «این قدر بود که آوردمش، اندازه دو تا کف دست. الان سه ساله که پیش خودمه. همه چی رو هم می‌فهمه. شب‌تا خوابم نبره اینم نمی‌خوابه. یه وقتایی هم که ناراحتم می‌آد و پیشم می‌شینم. خیلی می‌فهمه.»



برای من که تنهام خوبه

بچه نمی‌خواهم. حالا نمی‌دانم مشکلی چیزی دارد یا اینکه واقعا بچه نمی‌خواهد. چون چند وقت پیش هم یکی از آشناها می‌گفت بچه نمی‌خواهم و گریه داشت، بعد فهمیدیم شوهرش مشکل دارد و بچه دار نمی‌شود. خودشان می‌دانند، ولی هر چیزی جای خودش را دارد. این حیوان هم مسئولیت دارد. همین چند وقت پیش دست‌پایی روی پله‌ها رفت زیر تنه‌اش و شکست. هم بیشتر از دست یک بچه خرج برداشت و هم سخت بود، ولی خب آدم دیگر به این حیوان‌ها عادت می‌کند و مسئولیت دارد. الان تایکی در می‌زند می‌رود دم در و حواسش هست و یک جوری پارس می‌کند که هر کی نداند فکر می‌کند این نیم‌وجبی چقدر بزرگ است! برای من که تنها هستم خوب است؛ بقیه حساب می‌برند.»

احتمالا شما هم افرادی رادیده‌اید که حیوان خانگی دارند، شاید خودتان هم داشته باشید؛ نمی‌خواهیم بگوییم بد است، اما گاهی زیاده روی می‌شود! در این میان تنهایی، سرگرمی و البته گاهی هم چشم‌وهم‌چشمی دلیل خیلی‌ها برای نگهداری از یک حیوان خانگی است. خانم عباسی که ساکن خیابان رضادر احمدآباد است درباره حیوان خانگی‌اش می‌گوید: «پایی را بعد از اینکه بچه‌ها رفتند خارج خریدم. همیشه پایی پیشم هست. نگهداری از یک سگ واقعا سخت‌تر از نگهداری یک بچه است. حالا من که به جای بچه سگ نخردم، ولی دختر خواهرم دو سگ خریده، می‌گوید



۵ میلیون واسه عملش دادم

روهم می‌برم بیرون که اونم حدود ۴۰۰ هزار تومان هست و هر دو ماه یک بار می‌برم. اگر مریض نشه خرج زیادی نداره. حالا تازه گریه من خیلی خوبه. یکی از دوستانم گریه‌ش شیرینی زیاد خورده و الان یک مرضی گرفته که هر هفته باید بهش خون وصل کنند تازه خون رو هم باید از یک گریه دیگه بگیرن هم کلی مکافات دارن و هم کلی خرج. شیرین فروشنده یکی از فروشگاه‌های زنجیره‌ای است، ۳۷ سال سن دارد و مجرد است و آن‌طور که خودش می‌گوید ماهی ۱۷ میلیون تومان حقوق می‌گیرد و درآمدش را بیشتر خرج گریه‌اش می‌کند، ولی از این خرج کردن ناراضی نیست و یکی از شروط ازدواجش هم ادامه زندگی مشترک با دخترش است!

شیرین یکی دیگر از کسانی است که حیوان خانگی نگهداری می‌کند. چهار سالی می‌شود که حیوان را دارد. می‌گوید: «پارسال دخترم (گریه‌اش) مریض شد، طفلی خیلی اذیت شد. صفرایش مشکل پیدا کرده بود. ۱۵ میلیون واسه عملش دادم که خوب بشه. دخترمه خیلی دوستش دارم. از او می‌پرسم: «دخترت چند می‌ارزه؟ کمی ناراحت می‌شود و می‌گوید: «این نژاد الان حدود ۱۰ میلیون تومان هست، ولی این بچه چون خیلی چاق شده و عملش کردیم، این قیمت‌ها نیست و خریداری نداره. البته من دخترم رو نمی‌خوام بفروشم‌ها. نباشه می‌میرم.» می‌گویم: فقط همین ۱۵ میلیون را خرج کردی یا خرج دیگری هم داشته؟ می‌گوید: «دخترم غذای خشک نمی‌خوره همیشه باید براش غذا رو بپزم. گوشت مرغ خیلی دوست داره. تازه براش یک لباس قرمز هم خریدم که توی مهمونی هفته دیگه که دوستانم گریه‌هاشون همراهشونه، بپوشه و ناز بشه. لباسش با یک کلاه شد ۲ میلیون تومن. باورت می‌شه تا حالا برای خودم ۲ میلیون تومن پول کلاه ندادم، ولی برای این بچه گرفتم. سالی دوبار هم می‌برمش از فروشگاه که حدود ۵۰۰ هزار تومان هست. چون اذیت می‌کنه حموم کردنش



سر چشم و هم چشمی خرید



«سعید سگ را سر چشم و هم چشمی خرید و گرنه خودش به کارهای خودش نمی‌رسد چه برسد به اینکه بخواهد مسئولیت پذیر هم باشد و یک سگ نگهداری کند.» این‌ها حرف‌های مادر پسر بیست و هفت ساله است که چند ماهی می‌شود سر چشم و هم چشمی با پسر خاله اش سگ خریده است. خریدی که چند ماهی برای پسر جذابیت داشته و حالا وبال گردن مادرش شده است که اعتقادات مذهبی دارد. خانم عبدی که حسابی از سروصداها و کثیف کاری‌های سگ کلافه شده است می‌گوید: اول شرط کردم فقط توی حیاط باشه، کم کم آوردش توی اتاق خودش. الان هم که فقط توی اتاق من نمی‌ره. آگهی دادم مجانی واگذارش می‌کنم. خودش ۱۴ میلیون خریدش. از سروصداها و خراب کاری‌هاش خسته شدم. ما توی این خونه روضه می‌خوندیم، حالا ببین کارمون به کجا رسیده! خدا خیر نده اونایی که این چیزها رو مد کردن. روم نمی‌شه دوستان رو دعوت کنم خونه.



هم هست هم مسئولیت ندارد

بعد از جدایی، همسرش بچه‌ها را از اومی گیرد، تنهایی که اذیتش می‌کند می‌رود سراغ یک جفت عروس هلندی. خانم زمانی می‌گوید: چند سال پیش که جدا شدم، شوهرم بچه‌ها رو گرفت و اجازه نداد آن‌ها را ببینم. خیلی به هم ریخته بودم. همه می‌گفتند یک حیوان خانگی بخر تا حالت بهتر شود. پیشنهاد بقیه

گره به یاسگ بود، ولی من از این حیوانات خیلی خوشم نمی‌آید. این شد که رفتم و یک جفت عروس هلندی گرفتم. اینکه بگویم حیوانات نمی‌فهمند و ابعاد درست نیست، چون به اندازه گل و گیاه و حتی بیشتر شرایط و حال آدم را درک می‌کنند ولی وابستگی به آن‌ها هم حدی دارد. من هیچ وقت از این واژه‌های بچه‌ام و من ماما نش هستم استفاده نمی‌کنم و معتقدم درست نیست، ولی به هر حال تنهایی آدم را پر می‌کنند. هم هستند و هم مسئولیت زیادی ندارند.

سر خوردگی یا حیوان دوستی؟



زهره منوری، کارشناس ارشد روان‌شناسی است. او در این باره می‌گوید: نگهداری از حیوانات و مسئولیت‌پذیری در باره آن‌ها موضوعی مثبت و احترام‌آمیز است، اما در هر زمینه‌ای باید حد و حدود رعایت و میزان وابستگی‌ها کنترل شود. این کنترل وابستگی‌ها در باره تمام جوانب زندگی است. به این معنی که وابستگی به همسر، فرزند، دوستان و حتی دیگر دارایی‌ها باید کنترل شود. بسیاری از افراد نمی‌توانند این حد و حدود و مرزبندی‌ها را مشخص کنند، زمانی که از افراد مختلف آسیب می‌بینند یا رفتاری را مشاهده می‌کنند که در حد توقعات آن‌ها نیست، ناچار به مسکن‌هایی دیگر پناه می‌برند که در زندگی‌های امروز یکی از پناهگاه‌ها و مسکن‌ها حیوانات خانگی هستند. بعضا افراد سرخورده از ازدواج یا روابط انسانی یا کاستی‌ها و خلأهای عاطفی، حیوانی خانگی از قبیل سگ، گربه، خرگوش یا انواع پرندگان را با قیمت‌های بالا بدون بررسی شرایط، خریداری می‌کنند. متأسفانه در این نوع رابطه گاهی

حتی حیوان هم آزار می‌بیند، چرا که هم عده‌ای با نیت درآمدزایی توله‌ها را از مادر جد می‌کنند یا برای اینکه برخی از نژادها افزایش نیابد و قیمت حفظ شود آن‌ها را عقیم می‌کنند یا گاهی روی ژنتیک این حیوانات تغییراتی ایجاد می‌کنند که ظلم در حق حیوان است. از طرفی دیگر مابه‌عنوان خریدار، گاهی شرایط خانه و زندگی را بررسی نمی‌کنیم، مثلاً در یک آپارتمان ۸۰ متری زندگی می‌کنیم و می‌رویم سگ نژاد ژرمن می‌خریم!

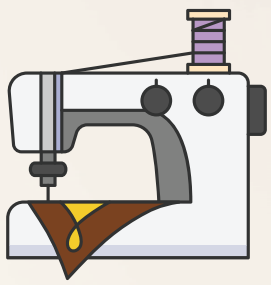
این روان‌شناس در ادامه می‌گوید: به طور کلی جای گیری صحیح حیوانات خانگی در فضای زندگی انسان، موضوعی است که باید در بعد فرهنگی به آن توجه شود و این گونه نیست که یک شبه بتوان آن را تغییر داد. باید سلامت روان با استفاده از راهکارهای مختلف تأمین شود. شادی را به زندگی آورد و چنانچه شرایط مناسبی داشت سراغ نگهداری از یک حیوان خانگی رفت نه اینکه برای درمان افسردگی این کار را بکنیم و در نهایت بعد از چند ماه هم حال خودمان خوب نشود و هم بمانیم که حیوان زبان بسته را که توان رسیدگی به آن را نداریم به چه کسی واگذار کنیم!



تکنولوژی، انسان‌ها را تنها کرد

شیدا اکبری، کارشناس جامعه‌شناسی هم در این باره می‌گوید: دنیای مدرن امروزی اگرچه با خود فواید بسیاری داشت، اما انسان‌ها را تنها تر از گذشته کرد و برای پر کردن این تنهایی بسیاری از افراد به نگهداری از حیوانات خانگی رو آوردند و جاهای خالی زندگی خود و خلأهای عاطفی زندگی خود را با محبت کردن به حیوانات پر کردند. نگهداری حیواناتی مانند سگ و گربه به نوعی تبعیت از مد در زندگی است، اما به طور کلی می‌توان گفت گزینه‌ای برای پر کردن جاهای خالی انسانی و عاطفی در زندگی افراد است و خیلی‌ها که

در ایجاد ارتباطات انسانی دچار مشکل هستند یا از روابط خود آسیب دیده‌اند به این گزینه پناه می‌برند و رفتاری افراطی با حیوان دارند. حتی گاهی آن‌ها به عنوان فرزند خود می‌دانند که ناشی از فقدان بلوغ اجتماعی است و این رفتارها قطعاً حیوان را هم اذیت می‌کند، ولی زبانی برای گفتن آن‌ها ندارد! او در باره تبعات اجتماعی افراط در نگهداری از حیوانات خانگی می‌گوید: افراد با تداوم این رفتارها از زندگی اجتماعی جامی مانند و روابط اجتماعی و انسانی به تدریج تخریب خواهد شد. افراد به سمت زندگی‌های یک نفره می‌روند و خانواده شکل نمی‌گیرد و به تدریج جنس‌علاق و ارزش‌ها تغییر می‌کند و افراد نسبت به اطرافیان و اتفاقات اطراف خود بی‌اعتنا می‌شوند. افزایش آمار طلاق، کاهش آمار ازدواج، خودکشی و اعتیاد از عواقب این شکل زندگی است.



«نادی» برای چرم

این بانوی کارآفرین با چرم توانسته است برای زنان زیادی فرصت شغلی ایجاد کند

فاطمه بختیاری بعد از آنکه درسش را خواند، ازدواج کرد و مادر هم شد، آن هم مادر دو بچه قدونیم‌قد. تصمیم گرفت دست به کاری بزند که برای خودش باشد تا تمام خلاقیتش را خرج آن کند؛ کاری که از محدوده ساعت زدن، ورود و خروج سازمانی خارج باشد و به قول قدیمی‌ها، هم رئیس خودش باشد و هم کارگر خودش! روایت این دفعه شهر بانو، درباره زنی است که کارآفرینی را با خلاقیت پیوند زده تا بتواند همیشه حرفی برای گفتن داشته باشد. روایت محدثه نادی است؛ زنی که خواست هم کارآفرین باشد و هم چرم را به دست همه برساند.

عمیق‌تر از این‌هاست. با دستگاه برش، دقیقاً سر انگشتش رفته است. می‌گویم: چرا باند پیچی نکردی؟ می‌گوید: کار داشتیم، نرسیدیم. از این اتفاقات زیاد پیش می‌آید، ولی این یکی خیلی بد بود. می‌پرسم چرا؟ توضیح می‌دهد: وقتی انگشت رفت زیر تیغ، مامان و بابا اینجا بودند. یک دفعه خون پاشید، تمام ظرف شویی که دستم را داخل آن گرفته بودم پر خون شد. خون‌ریزی شدید بود، و یکی از بچه‌ها گفت رویش پنبه داغ کنیم و بگذاریم که بند بیاید. مامان از بس کلافه شده بود، از در زد بیرون. بابا را هم تا چند ساعت بعد پیدا نمی‌کردیم. بعد متوجه شدم که توی زمین‌های اطراف کارگاه رفته و از شدت ناراحتی فقط فریاد می‌کشیده است. این حال بابا و مامان برایم دردناک‌تر از بریدن انگشت بود. من همیشه سعی کرده‌ام با تمام سختی‌های پای کارم بمانم، می‌دانید چرا؟ چون خیلی‌ها به من گفتند که نمی‌توانی، خیلی‌ها گفتند مگر می‌شود. همین حالا هم منتظرند که زمین بخورم تا بگویند دیدی، گفتیم نمی‌شود!

همسر گفت: با این حالت؟

می‌رویم به روزهایی که کار را شروع کرد؛ به سال ۹۲. می‌گوید: با یکی از دوستانم می‌خواستیم کلاس یک‌روزه آموزش چرم دوزی برویم. آن زمان من یک کار اداری داشتم و باردار هم بودم. همان روز حال درست و حسابی نداشتم. وقتی می‌خواستیم بروم کلاس، همسر گفت: با این حالت؟ من هم نفرتم. روز بعدش دوستم آمد و هرچه یاد گرفته بود به من یاد داد و این شد اولین کلاس من. بعد از آن، بیش از آموزش و کلاس، خلاقیت بود که کارم را پیش می‌برد. مقاله‌های مرتبط زیاد می‌خواندم و سعی می‌کردم با علم روز دنیا هم قدم باشم. از طرفی تصویرسازی و طراحی ذاتی خوبی دارم و در کنار دست مادرم که خیاط است، چیزهایی یاد گرفته‌ام. این‌ها در پیشرفتم بسیار کمک کردند.

اولین باری که دست به کار شدم، رفتم و تکه‌ای چرم خریدم و برای خودم یک کیف دستی دوختم. همه کارهایی را که برای اولین بار درست کرده‌ام، هنوز دارم. آن کیف را در یک روز، با همان وسایل دم‌دستی که داشتم بریدم و دوختم. بعد از آن، برای مامان یک کیف دوشی دوختم. همه می‌گفتند ممکن است خراب کنی، روی چرم مصنوعی امتحان کن. ولی مامان گفت: فقط با چرم طبیعی باید برایم کیف بدوزی.

وقتی هم دوختم، آن قدر واکنش مثبت نشان داد که کلی انرژی گرفتم. همان زمان به دنبال آموزش در فضای مجازی هم بودم، ولی چندان چیزی دستگیرم نشد. برای همین خودم دست به کار شدم. چون سه تا از عموهایم کفاش هستند، می‌دانستم که خیلی از کارگاه‌ها کمبود طرح دارند. طرح می‌زدم و در فضای مجازی می‌گذاشتم و اتفاقاً کارگاه‌های زیادی از آن استقبال کردند. جالب است که بعضی‌ها وقتی می‌خواستند از طرح‌ها استفاده کنند، به من پیام می‌دادند و می‌گفتند: «می‌خواهیم این نان را سر سفره برای زن و بچه‌هایمان ببریم، راضی هستی استفاده کنیم؟» من نه تنها راضی بودم، بلکه ذوق هم می‌کردم و انگیزه هم می‌گرفتم. یک دفعه، بدون اینکه خودم متوجه باشم، کلی مخاطب پیدا کرده و کانالم بزرگ شده بود. اما همان زمان تلگرام فیلتر شد و به اینستاگرام آمدم و فعالیت‌م را ادامه دادم و همچنان هم فعال هستم.

شاید تا الان حدود ۶ هزار خانم و آقا را آموزش داده باشم

اگر سری به اینستاگرام او بزنید و نگاهی به کارهایش بیندازید، یک امضای مشترک پای تمام کارهایش می‌بینید؛ «التماس دعای فرج». همین شده است وجه تمایز چرم نادی با دیگر تولیدی‌ها؛ اینکه با یک دعا می‌توانی از طرح‌هایش رایگان استفاده کنی و شاید همین دعا باعث شده که برکت در کارش همیشه جاری باشد و روز به روز گستره آن بیشتر شود، تا جایی که از اولین کارگاه خود در مشهد حالا به پانزده کارگاه در هفت استان رسیده است.

محدثه نادی درباره این کارگاه‌ها می‌گوید: اولین کارگاه را سال ۹۷ روی پشت‌بام خانه بابا زدیم. آنجا چهار نیروی ثابت داشتیم. برای بنک‌دارها تولید می‌کردیم. صفر تا صد کار با دست بود و آن قدر تمیز کار می‌کردیم که باور نمی‌کردند کار دست است. قبل از آن آمادوره آموزش داشتیم. سال ۹۳ آموزش‌ها

قبل از اینکه شروع به صحبت کنیم، سری به کارگاهش می‌زنم؛ کارگاهی که این روزها آن را به حومه مشهد منتقل کرده است. در میان انبوه تکه‌های بزرگ و کوچک چرم در رنگ‌های مختلف و دستگاه‌های برقی و دستی که هر کدام در دست کارگری است که با آن مشغول است، چشمم به تکه‌فرشی می‌افتد که کنار میز برش پهن شده و روی آن اسباب‌بازی‌ها و عروسک‌های زیادی چیده شده است.

می‌ایستم و نگاه می‌کنم. خودش متوجه می‌شود که این بخش از کارگاه برایم عجیب است. لبخند می‌زند و می‌گوید: اسباب‌بازی‌های دخترمه. بعضی روزها همراهم میاد کارگاه و اینجا سرش بنده تا من کارها رو انجام بدم.

می‌پرسم: امروز نیست؟ می‌گوید: نه، گذاشتمش خونه مامان. البته دخترم همیشه همراهم هست، ولی امروز نیاوردمش، ماند پیش مامان. پسرم همیشه پیش مامانه، مدرسه می‌ره. کلا مامان به من خیلی کمک می‌کنه، خیلی همراهه. هر جا کم میارم برام پیام‌های قشنگ می‌فرسته. خیلی‌ها بهم می‌گن این ویژگی که مثل تراکتور کار می‌کنم، به مامان رفته. البته بد نباشه می‌گم تراکتور، منظورم سخت کاری هست.

خودش به «تراکتوری» که می‌گوید خنده‌اش می‌گیرد. چرم‌ها، کیف‌ها و کفش‌هایش را که می‌بینم، یک گوشه با هم می‌نشینیم تا صحبت کنیم؛ از روزهایی که کار را شروع کرد تا همین امروز که شرایط کاری‌اش هنوز تحت تأثیر جنگ دوازده‌روزه است.

نادی می‌گوید: کارم را سال ۹۲ شروع کردم. دو تا هدف داشتم: یکی اینکه کارآفرین باشم و یکی اینکه چرم رو در دست همه ببینم. تا آن زمان، محصولات چرمی کلایه لوکس بود که همه نمی‌توانستند در دست بگیرند. به نظر من استفاده از چرم به احساس روانی خوشایند دارد. با این رویکرد دنبال تغییر در صنعت چرم رفتم؛ ولی وقتی وارد شدم، ناگهان چرم هم گران شد! اما من از اهدافم کوتاه نیامدم. واقعیت این است که شاید خیلی‌ها فکر کنند با وجود برندهای نام‌دار، کوچک‌ترها نمی‌توانند کار کنند؛ ولی به نظر من می‌شود و این تفکر درست نیست. نگاه من این است که هیچ محدودیتی در کار وجود ندارد.

وقتی انگشت رفت زیر تیغ، مامان و بابا اینجا بودند

اینکه می‌گوید محدودیتی در کار نیست را با تمام سختی‌های کار حس کرده و برای گذر از آن‌ها به معنای واقعی کلمه جنگیده است؛ گاهی روحی، گاهی روانی و گاهی هم جسمی. نمونه جسمی‌اش همین حالا جلوی چشمم است. انگشت چهارم دستش را با چسب نواری و دستمال کاغذی بسته است. به خیالم زخمی کوچک است؛ از آن‌هایی که وقتی پیاز زنده می‌کنی! اما ماجرا



محدثه نادی

متولد ۱۳۶۸

کارشناسی
زیست‌شناسی

متأهل

مادر دو
فرزند

کارآفرین و
تولیدکننده چرم



در ذهن او من یک زن خانه‌دار بودم

از همراهی همسرش که صحبت می‌شود می‌خواهم کمی از باری بگویم که در این کارگاه او بردوش می‌کشد، می‌گوید: شوهرم اتفاقاً با این کارهای من موافق نبود. اوایل سال ۹۲ که ازدواج کردیم من به مناطق جنگی کردستان کاروان می‌بردم. در ذهن او من یک زن خانه‌دار بودم، ولی کم‌کم این ذهنیت را تغییر دادم و او هم همراه شد، واقعاً همراه شد. به نظر من همه زندگی‌ها تا ۱۰ سال اول بالا و پایین زیاد دارد، باید صبر کنی تا بعدش اوضاع بهتر شود. الان شوهرم دیگر پا به پای من در کارگاه کار می‌کند، گاهی جای من هم کارها را انجام می‌دهد. البته که در کنارش درس حوزه‌اش را هم می‌خواند. در کنار همسرم خواهرم هم به من کمک می‌کند، او بعد از اینکه ارشد مدیریتش را گرفت، مدیریت آموزشگاه‌ها را به او سپردم. کلاً خانواده در این مسیر همراه من هستند.

شروع سخت است

حاصل کاری که یک روز خانم نادی از پشت بام خانه پدری‌اش آغاز کرد، حالا پنج کارگاه است که ۲۷۰ نفر خانم به صورت غیرمستقیم و در خانه برایش تولید انجام می‌دهند و یازده نفر هم به صورت مستقیم در کارگاه‌هایش فعالیت می‌کنند. خانم‌هایی که به او کمک می‌کنند در انجام کارها، بیشتر یا سرپرست خانواده‌اند، یا بدسرپرست یا همسرانی دارند که از کار افتاده‌اند، اما همه یک نقطه مشترک دارند و آن علاقه‌ای است که هم به چرم دارند و هم به کار.

با توانمندی‌ای که داشته، اکنون او رئیس اتحادیه تعاونی مشاغل خانگی استان و نایب رئیس کمیسیون صنایع دستی اتاق تعاون ایران است. یک اعتقاد راسخ هم دارد؛ اینکه باید در کار پافشاری کنی! خودش می‌گوید: وقتی پافشاری کنی و استقامت داشته باشی، بازار تو را می‌پذیرد. زمانی که من کفش را آموزش می‌دادم، آقایان نمی‌پذیرفتند و می‌گفتند مگر زن توان کار کشی کفش را دارد؟ من را قبول نمی‌کردند. رفته بودم برای کفشی زیره بخرم؛ زیره لواشکی می‌خواستیم. به آقای فروشنده گفتم که یک زیره لواشکی به من بدهد. همان طور که روی صندلی لم داده بود، زیره را جلویم انداخت و گفت: «این زیره لواشکی! می‌شناسی!» چنین برخوردها را تحمل کردم تا به جایی رسیدم که دیگر پذیرفته‌اند و جا افتاده که خانم‌ها هم می‌توانند کارگاه تولید کفش، حتی مردانه، داشته باشند. سختی کار بیشتر برای کسانی است که شروع می‌کنند و راه را باز می‌کنند. اگر بخواهیم جا خالی کنیم، باید همه چیز را کنار بگذاریم. ما زن‌ها برای ماندن، سختی زیادی را باید تحمل کنیم. بسیاری هنوز ما را قبول ندارند و قبول نمی‌کنند؛ نگاه مثبتی به رشد زن‌ها در جامعه از طرف بعضی مردها نیست و زیر پای ما را زیاد خالی می‌کنند. اذیت شدم، ولی تلاش کردم و ماندم. همیشه به خانم‌ها می‌گویم: این حواشی را رها کنید، اصل ماجرا این است که یک وجه تمایز با دیگران داشته باشید. مهم نیست از کجا، کی و با چه سرمایه‌ای شروع می‌کنید؛ مهم این است که با وجه تمایز شروع کنید و نگاهی معقول و واقعی به جامعه داشته باشید. از طرفی هم سریع نمی‌شود پول دار شد، پول به دست می‌آید، ولی باید بدانید که در چه بازه زمانی، چه کاری باید انجام دهید. خلاقیت همراه با استقامت همیشه جواب مثبتی دارد؛ البته با نگاهی منطقی!

مجازی بود، ولی از سال ۹۴ حضوری کار را ادامه دادیم. شاید تا الان حدود ۶ هزار خانم و آقا را آموزش داده باشم. بعد از آن، در استان‌های تهران، همدان، شیراز، آذربایجان غربی، سیستان و بلوچستان، خوزستان و کرمان پانزده کارگاه راه‌اندازی کردیم.

این طور نیست که کارگاه‌ها متعلق به من باشند، با کمک و هزینه خودشان تأسیس شده‌اند و من فقط در راه‌اندازی، آموزش و ادامه روند کار راهنمایی می‌کنم. کارگاه‌هایی که خودم راه‌انداخته‌ام در شهر فریمان، شاهنامه، فلسطین، بولوار توس و قرنی هستند.

از کار اداری که داشتم استعفا کردم و بیرون آمدم

خانم نادی کار را مثل خیلی از کارآفرین‌های دیگر از کارگاهی خانگی شروع می‌کند؛ از پشت بام خانه پدری. اما شش ماه بعد، جایی بزرگ‌تر در خیابان فلسطین برای خودش اجاره می‌کند. می‌گوید: همان سال ۹۷ که اولین کارگاه را زدم، از کار اداری که داشتم استعفا کردم و بیرون آمدم. ۷ میلیون تومان آن زمان به من پول دادند که همه‌اش را آوردم پای کار و وسایلی را که لازم بود خریدم؛ ولی همچنان پول کم داشتم. یک شب به شوهرم گفتم: برای ادامه کار پول لازم داریم و سرمایه‌ای هم نداریم؛ بیا خانه را بدهیم رهن، بخشی از پولش را برای رهن خانه استفاده کنیم و الباقی را در کار بگذاریم. قبول کرد و یک خانه باغ پانصد متری اجاره کردیم. اوضاع به وفق مراد پسر هم بود؛ برای خودش حسابی بازی می‌کرد و سرش با مرغ و خروس‌ها گرم بود. یک سالی آنجا بودیم، اما متأسفانه سه بار خانه را دزد زد. همه به من می‌گفتند اشتباه کردی، ولی من چنین نظری نداشتم، چون به پولش نیاز داشتم. بعد از آن، با همسرم تصمیم گرفتیم خانه را بفروشیم و باغی سمت آرامگاه فردوسی بخریم؛ همین کار را هم کردیم و هر چه داشتیم در کار سرمایه کردیم. پشیمان هم نیستیم، چون تلاش کردیم هیچ وقت کارگاه تعطیل نشود. نتیجه این تلاش ما این بود که حتی در دوران جنگ دوازده روزه، وقتی خیلی از کارگاه‌ها تعطیل شدند، ما توانستیم روی پا بمانیم.



نکات مهمی که درباره آزارهای جنسی کودکان باید بدانید

محدوده ممنوعه

حمیده زمانی: یکی از مسائلی که برای پدرها و مادرهای امروزی

نگران کننده و استرس زاست. قرار گرفتن بچه ها در موقعیت آزار جنسی است؛ موضوعی که خلاف تصور عموم مردم و بر مبنای آمار، بیشتر از سمت بستگان نزدیک اتفاق می افتد. این یعنی باید زنگ هشدار برای همیشه در گوشه ای از مغز والدین روشن باشد تا در روابط خانوادگی و با آشنایان مراقب باشند.

چگونه از آزار دیدن جنسی فرزندمان جلوگیری کنیم؟ آیا نیاز به آموزش های ویژه دارد؟ آزارگر جنسی چه شکلی است؟ چطور بفهمیم فرزندمان مورد آزار جنسی قرار گرفته است؟ بعد از آزار جنسی فرزندمان، چگونه با او برخورد کنیم؟ این ها سوالاتی است که حتما در ذهن شما هم هست، برای اینکه به پاسخ این سوالات برسید، با ما همراه باشید.

آزارگر جنسی کیست؟

آزارگرهای جنسی، افرادی به ظاهر معمولی و عادی، از بطن جامعه هستند. شاخ و دم ندارند، معمولی اند! فقط مرد نیستند، بلکه بین زنان و هم سالان هم دیده می شوند. گاه تصور می شود یک آزارگر جنسی، مردی است تنومند و قد بلند و خیلی خشن، در صورتی که اکثر اوقات، مردانی هستند با جثه معمولی و ظاهری عادی و گاهی حتی مردانی نحیف! باید بدانیم منظور از آزار جنسی در رابطه با کودک و نوجوان، الزاما برقراری یک رابطه جنسی نیست، بلکه آزاری می تواند بانگاه، کلام یا لمس هم اتفاق بیفتد و آسیب های جدی به روان بچه ها بزند.

مراقب کدام افراد باشم؟

- علائمی که نشان می دهد یک بزرگسال ممکن است به کودک شما یا سایر کودکان آسیب برساند، شامل موارد زیر است. حتما مراقب بزرگسالی که با کودک آن وقت می گذراند و چنین رفتارهایی از خود نشان می دهد، باشید:
- به مرزهای دیگران احترام نمی گذارد یا وقتی کسی به آن ها «نه» می گوید، گوش نمی دهد.
- به گونه ای که والدین کودک یا خود کودک آشکارا نمی پسندد، او را لمس می کند.
- سعی می کند به جای ایفای نقش بزرگسال در زندگی کودک، دوست او باشد.
- به نظر نمی رسد روابطی مناسب سن خود داشته باشد.
- با کودک درباره مشکلات یا روابط شخصی او صحبت می کند.
- برای تنها ماندن با کودک بهانه می آورد.
- به رشد جنسی کودک علاقه غیرمعمول نشان می دهد؛ مثلاً درباره ویژگی های جنسی بدن کودک نظر می دهد یا رفتارهای عادی او را جنسی جلوه می دهد.
- بدون مناسبت و بی دلیل به کودک هدیه می دهد.
- زمان زیادی را با فرزندتان یا کودک دیگری که می شناسید، می گذراند.
- دسترسی کودک به بزرگسالان دیگر را محدود می کند.

چگونه از آزار جنسی فرزندم جلوگیری کنم؟

ممکن است گاهی پدر و مادر توجه نداشته باشند و زمینه را برای بروز آزار جنسی فرزندشان به وجود آورند.

اولین موضوعی که باید مدنظر قرار دهید، آموزش حریم خصوصی و محافظت از بدن خود به فرزندتان است. آیا کودک شما می داند تنها مرجع امنی که باید درباره مسائلش با او صحبت کند، شما هستید؟ آیا واکنش های شما به مسائل کودک کتان توانسته است فضایی امن برای او فراهم کند تا در صورت بروز مشکل با شما در میان بگذارد؟ کودک متناسب سنش باید با اندام های خصوصی اش آشنا شود و بداند هیچ کس اجازه ندارد آن ها را لمس یا نگاه کند. بهترین زمان آموزش این موارد هنگام دستشویی رفتن و حمام رفتن کودک است که با زبان شعر و با آهنگ یا برای کودکان بزرگتر باید به صورت شفاف توضیح

دهید و حد و حدود را بگویید. کودک باید بداند که مالک کل بدنش است و کسی اجازه ندارد به آن آسیب یا آزاری برساند.

دومین موضوعی که باید به آن دقت داشته باشید، نظارت بر مسائل زندگی کودک است. کودک شما به مهد می رود یا هر بار یکی از نزدیکانتان از او مراقبت می کند؟ اینکه هر بار نزدیکی از بستگان یا همسایگان بماند، زمینه ساز آزار جنسی کودک است، زیرا آمارها نشان می دهد بیشتر از ۷۰ درصد آزارهای جنسی کودکان و نوجوانان توسط بستگان و آشنایان نزدیک اتفاق می افتد. بنابراین نظارت بر شخص و مکانی که کودک در آن نگهداری می شود، وظیفه والدین است.

سومین موضوع، تعریفی است که از غریبه های کودک می دهیم. آیا کودک شما می داند غریبه کیست و تعریف عینی و مشخص و شفافی از فرد غریبه دارد؟ اگر در پارک یا در جاهای مختلف، افراد غریبه را با عناوین عمو و خاله و دایی و... صدا می زند، اگر با یک شکلات یا لبخند و شوخی با غریبه ها ارتباط صمیمی

برقرار می کند، اگر با دیدن یک اسباب بازی مورد علاقه اش یا سگ و گربه به دنبال غریبه ها می رود و با آن ها هم کلام می شود، بدین معناست که فرزندتان هنوز مفهوم غریبه را نمی داند و باید با حد و حدود مشخص تری غریبه را به او بشناسانید. این نکته حائز اهمیت است که بدانید آزارگر جنسی اغلب یکپهو بچه را نمی گیرد، بلکه ابتدا اعتماد سازی و حمایت می کند و بعد به کودک آزار می رساند.

چهارمین موضوع، پوشش کودکان و حفظ حریم خصوصی آن هاست. خیلی مهم است که لباس بیرون و لباس داخل خانه متفاوت باشد. گاه دیده می شود بچه ها با شورتک و زیرپوش یا تاپ های کوتاه شکم نما، پیراهن های کوتاه و... در مکان های عمومی رفت و آمد می کنند که این نوع پوشش می تواند زمینه ساز آزار جنسی کودک باشد. به اشتراک گذاری تصاویر لخت و عریان کودکان در فضای مجازی، یکی از عوامل زمینه ساز بروز آزار جنسی در کودکان است.

**۴ گام مهم که از تعرض جنسی به کودکان جلوگیری می کند**

انجام دهد: «نه» بگوید، محل را ترک کند و به بزرگ تر
مورد اعتمادش اطلاع دهد.

۴. آموزش تشخیص رفتارها/ به او کمک کنید که رفتارها و
موقعیت های خطرناک را تشخیص دهد و از آن هادوری کند.

نوع لمس هایی قابل قبول نیستند و چگونه باید در برابر
افراد متجاوز ایستادگی کند.

۳. آموزش واکنش به موقعیت های ناخوشایند/ به او
یاد دهید که اگر احساس ناراحتی کرد، باید چه کارهایی

۱. آموزش نام اندام های خصوصی/ به فرزندتان نام صحیح
اندام های خصوصی را آموزش دهید و به او یادآوری کنید که
هیچ کس نباید بدون اجازه، آن ها را لمس کند.

۲. آموزش مرزهای شخصی/ به او بیاموزید که چه

● تربیت جنسی کودکان سن خاصی ندارد و از دوره نوزادی شروع می شود. مانند حساسیت در تعویض پوشک کودک در جای خلوت.

**اگر کودک مورد آزار جنسی قرار گرفته
باشد، چه نشانه هایی دارد؟**

اگر والدین آگاه و ناظر به روند رشد فرزندشان باشند، تغییرات
ناگهانی و غیرعادی در حالات و رفتارهای فرزندشان به
چشمشان می آید و از آن غفلت نمی کنند. دقت داشته باشید
که این علائم در کودک یا نوجوانی که به او تعرض شده است،
به صورت ناگهانی و به تکرار دیده می شود.

**علائم جسمی آزار
جنسی در کودکان**

عفونت های مقاربتی و علائم ضربه
به ناحیه تناسلی، مانند خونریزی
غیر قابل توضیح، کبودی، یا لک
خون روی ملحفه، لباس زیر یا
لباس های دیگر.

**علائم رفتاری آزار جنسی در
کودکان**

صحبت یا آگاهی بیش از حد درباره موضوع های
جنسی، ساکت تر شدن نسبت به قبل، تمایل نداشتن
به تنها ماندن با افرادی خاص یا ترس از دوری از
مراقبان اصلی (به ویژه اگر این یک رفتار جدید
باشد)، رفتار بیش از حد تابعانه، صرف زمان غیرعادی
در تنهایی، تلاش برای خودداری از درآوردن لباس
برای تعویض یا حمام کردن، شب ادراری، بد رفتاری
با عروسک ها، آسیب به ناحیه تناسلی عروسک،
به زور درآوردن لباس عروسک یا کودک دیگری،
شست و شوی وسواس گونه اندام خصوصی (به ویژه
در نوجوانان).

**علائم هیجانی آزار
جنسی در کودکان**

تغییر در عادات غذایی، تغییر در
خلق و خو مثل اضطراب و ترس
شدید، بی انگیزگی و غمگینی،
کاهش اعتماد به نفس یا خودانگاره،
از دست دادن یا کاهش علاقه به
مدرسه، فعالیت ها و دوستان،
زیاد شدن کابوس ها یا ترس از
تنها ماندن در شب و رفتارهای
خودآزاری.

اگر کودک مورد آزار جنسی قرار گرفته باشد، چه کنم؟

با ایجاد فضایی امن و دور از برخورد های هیجانی، به او اطمینان دهید که
حرف هایش را باور دارید و اتفاقی که افتاده، تقصیر او نبوده است. به او نشان
دهید که در کنارش هستید و از او حمایت می کنید. سپس به موضوع گفته شده،
مسئله محور نگاه کنید، نه هیجان محور. در حل مسئله باید ابتدا توجه و تمرکز
را روی کودک و نوجوان قربانی گذاشت، تا او دیده شود، نه اینکه با برخوردهای
هیجانی مثل زد و خورد، دعوا و داد و بیداد با فرد آزارگر جنسی، توجه و تمرکز
را به سمت او ببرید.

نکته دیگری که باید به آن توجه کرد، این است که به هیچ عنوان فرد قربانی
را سؤال پیچ و بازجویی نکنید، قضاوت و مؤاخذه نکنید که چرا این لباس را
پوشیده ای، چرا با فلانی رفتی و... یادتان باشد در این تصمیم های مهم، اصلاً
مسئله را خانوادگی نکنید و روی آن سرپوش نگذارید، بلکه در صورت مواجهه
فرزندتان با تعرض جنسی، بهترین مسیر، مسیر قانونی است. فرد قربانی باید
به سرعت تحت معاینه پزشک در مراکز معتبر مثل پزشکی قانونی یا مراکز اورژانس
بیمارستان ها قرار بگیرد تا معاینات کامل صورت بگیرد و مستند سازی شود و به
او کمک کنید تا از خدمات مشاوره و روان شناسی بهره مند شود.

چطور آزار جنسی را گزارش کنم؟

اگر به آزار جنسی در کودکان مشکوک هستید، بهترین
کار این است که اقدام را به تأخیر نیندازید. شما می توانید
فوراً با خط ۱۲۳ اورژانس اجتماعی ایران تماس بگیرید
و موضوع را گزارش کنید. همچنین می توانید یک نوبت
فوری از یک روان شناس کودک معتبر دریافت کنید و
نگرانی خود را با او در میان بگذارید.



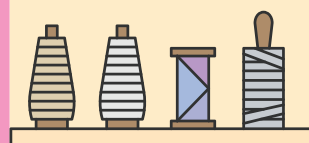
جادوگر دورریزها

این بانوی هنرمند به بازیافتی‌ها جانی دوباره بخشیده است



خورشید، می‌افتد، تابلویی که با ظرافت، انعکاس گنبد حرم امام رضا^(ع) را در حوضی که دیگر وجود ندارد به تصویر کشیده است. کمی آن سوتر، «مسجد جامع خرمشهر»، پابر جایی یک بنای تاریخی را میان خرابه‌های جنگ روایت می‌کند. این‌ها همه حاصل دست‌های آفرینشگر بانویی است که خالق هنری شد با عنوان «قطاعی»؛ هنری که در مجموعه هنرهای جهان ثبت شده است. به قول خود خالقش، این هنر در جهان امروز به عنوان بخشی از کسب و کار و اقتصاد شناخته می‌شود و می‌تواند بار سنگین زندگی را از دوش زنان، به ویژه سرپرستان خانوار بردارد و نان رسان سفره آنان باشد.

راهله سراداروی دیوارهای آموزشگاهی در خیابان سناباد مشهد، هر کدام از آثار هنری و لوح‌های افتخار، داستان و شناسنامه‌ای دارند. اغلب تابلوها چندی بعدی به نظر می‌رسند، گویی جان دارند، اما نزدیک تر که می‌شوی، می‌بینی تنها از کلاژ ظریف تکه‌های پارچه ساخته شده‌اند. نمی‌دانم رامبران هنگام طراحی تابلوی «نگهبانان شب»، چند بار قلم مو را به رنگ آغشته کرده و روی بوم کشیده است، اما اینجا یک میلیون و سیصد هزار تکه پارچه بسیار ریز و با ظرافت کنار هم قرار گرفته‌اند تا شما را همراه جمعیت تابلوی نگهبانان شب کنند و به جهانی دیگر ببرند. سر که برمی‌گردانم، نگاهم به «طلوع



از آبادان تا مشهد

گلبهار حیاتی با بغضی در گلو ته‌لهجه گرم جنوبی‌اش از خاطرات سال‌های جوانی می‌گوید، روزهایی که جنگ و از دست دادن عزیزان در آبادان به او آموخت که زندگی آسان نیست و باید پابرجا ماند. «شما فکر نکنید که همه چیز آماده بود. من سی سال زحمت کشیدم. سال پنجاه و هشت تا روز قبل از سقوط خرمشهر. در آن شهر بودیم. آن زمان شانزده ساله بودم و پدرم در شرکت نفت کار می‌کرد. مجبور شدیم شهرمان را ترک کنیم و راهی شیراز و اصفهان شدیم. زخم‌های زیادی از جنگ در خاطر هست. برادرم نابینا شد و دود دختر عمومم مقود الاثر و بسیاری از اقوام شهید شدند. در اصفهان با استاد سیار آشنا شدم و ازدواجی کاملاً سنتی داشتم. پس از آن به مشهد آمدم.»

گلبهار که دیپلم اقتصاد دارد و علاقه مند به کار در بانک بود، از نخستین گام‌هایش در مسیر متفاوتی که زندگی برایش رقم زد می‌گوید: «من حتی نمی‌توانستم یک خط صاف بکشم. وقتی می‌دیدم در کلاس‌های همسرم همه در حال یادگیری هنر هستند و درباره‌اش صحبت می‌کنند، اما من هیچ حرفی برای گفتن نداشتم، تصمیم گرفتم از همسرم یاد بگیرم. وقتی موضوع را با او مطرح کردم، گفت: "پس خانه و بچه‌ها چه می‌شود؟" و من پاسخ دادم: "باید یاد بگیرم، وگرنه جای دیگری آموزش می‌گیرم." در نهایت، در حالی که وظایف مادری دو بچه را بر عهده داشتم، نقاشی را از همسرم یاد گرفتم تا جایی که بعد از مدت‌ها یک آموزشگاه زیر نظر ارشاد راه‌اندازی کردیم.»

از دانه‌های پلاستیکی تا پارچه‌های جان‌دار

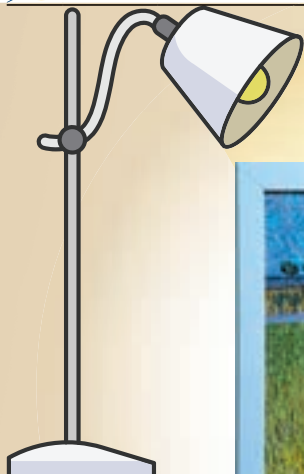
خانم حیاتی با اعتقاد به تفکر «رهبر باش، نه دنباله‌رو»، نخستین پروژه هنری خود را با استفاده از مواد زائد کارخانه رنگ‌سازی آغاز کرد. «از همان زمان اعتقاد داشتم که همه می‌توانند نقاش شوند، اگر بخواهند، اما باید کاری کنم که کمتر کسی انجام داده باشد. بنابراین وارد کار کلاژ شدم. اولین کاری که انجام دادم با دانه‌های اینر ener بود، دانه‌های پلاستیکی که شبیه منجوق هستند. وقتی آن‌ها را در نمایشگاه رنگ‌سازی دیدم، گفتم باید با این‌ها کار کنم.»

او با نشان دادن یکی از آثار هنری‌اش _ پاراوانی با تصویری حک شده به وسیله همین دانه‌های پلاستیکی _ به موضوعی اشاره می‌کند که مسیر هنری‌اش را تغییر داد. «یونسکو از من دعوت کرد و یک نمایشگاه اختصاصی سه‌روزه در گالری ملی یونسکو در خیابان میرداماد تهران برگزار شد. آنجا بود که متوجه شدم این مواد پلاستیکی با محیط زیست سازگار نیستند و به فکر استفاده از پارچه افتادم.»

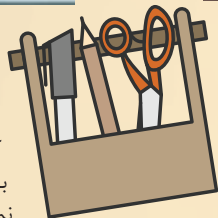
جادوگری بایک پنس و قیچی

این شروع خلاقانه، زمینه‌ساز ورود گلبهار حیاتی به حوزه‌های متفاوت هنری شد؛ از کلاژ با کاغذ تا قطاعی پارچه که بعدها یکی از شاخه‌های ویژه خلق آثار او شد. «قطاعی، یا همان قطعه‌قطعه کردن پارچه، رابادورریزهای خیاط‌خانه‌ها آغاز کردم. به حدود شانزده کشور دعوت شدم و در جشنواره‌ها و نمایشگاه‌های بین‌المللی، شرکت و افتخارات زیادی کسب کردم. همچنین با برگزاری کارگاه‌های متعدد، هنر خود را به نمایش گذاشتم. در سال ۲۰۰۷ در مادرید اسپانیا، بسیاری از تماشاگران می‌گفتند: "این زن ایرانی بایک پنس جراحی، یک قیچی و چسبی که خودش می‌سازد، جادو می‌کند." آن‌ها می‌گفتند: "ما فکر می‌کردیم زن ایرانی تنها در خانه و آشپزخانه کار می‌کند." اما من به آن‌ها





دیده است، اما شور زندگی را عامل ادامه راه و تداوم مسیر هنری اش می‌داند. «من کم آوردم، خرد شدم و زمین خوردم؛ اما هر بار بلند شدم و به خودم می‌گفتم که در سکون نمی‌توان به پیشرفت رسید. سکون برای خانواده من به منزله مرگ است.»



شکستن مرزها برای یادگیری

در سال ۹۴، خانم حیاتی شرکت تعاونی «هنرمندان کارآفرین گلپهر» را تأسیس کرد؛ شرکتی که در حوزه صنایع خلاق، به‌عنوان شرکت برتر ملی ایران شناخته شد. انگیزه راه‌اندازی این مجموعه، ایجاد زمینه مناسب برای فعالیت اقتصادی بانوانی بود که می‌خواهند از راه هنر به درآمد برسند. «ما بر کارآفرینی اجتماعی تمرکز داریم و آموزش رایگان برای بانوان کم‌برخوردار... به شرط اشتغال

پس از دوره... ارائه می‌دهیم. بانوان پس از آموزش، کارها را در خانه انجام می‌دهند و ما خریداران را تضمین می‌کنیم. به‌تازگی هم ۳۵ نفر از زنان سرپرست خانوار، هنرهایی را که منسوخ شده بود و به نسل مادر بزرگ‌ها تعلق داشت دوباره یاد گرفته‌اند؛ هنرهایی مثل ابریشم‌بافی، گلابتون‌دوزی و قیطون‌دوزی که حالا برایشان منبع درآمد است.» خاطره‌ای از زبان این هنرمندان می‌دهد که یادگیری هنر هیچ مرزی نمی‌شناسد، حتی سن و سال. «یکی از شاگردانم خانمی هفتادساله بود؛ اکنون مهاجرت کرده و همان هنر را به منبع درآمدزایی برای خودش تبدیل کرده است. در تمام مصاحبه‌های خارجی گفته‌ام که زن ایرانی توانمند است و هنرمند؛ او حتی می‌تواند به‌مقام کارآفرین برتر ملی دست‌یابد، زمانی که خودش را باور داشته باشد. دستش را روی زانوی خودش بگذارد و با عزم و اراده، یاعلی‌بگوید و توانمندی‌هایش را شکوفا کند.»

نیلوفر _ نگارگر و پژوهشگر دوره دکتری هنر _ برجسته بود. نیلوفر همراه مادرش در جشنواره‌های مختلف در کشورهای متعدد حضور پیدا کرده است و با پوشیدن لباس‌های سوزن‌دوزی محلی، مانند لباس خراسانی و قشقایی، نشان ایرانی بودن خود را همیشه همراه دارد. «درست است که من در خانواده‌ای هنری بزرگ شده‌ام؛ اما به‌جز نگارگری، چون کسی که در رشته هنر تحصیل می‌کند باید تمامی هنرها را بلد باشد، نقاشی، کلاژ و هنرهای تجسمی را نیز آموخته‌ام و در همه این حوزه‌ها با کارهای پدر و مادرم آشنا هستم.»

او در جشنواره جهانی الجزایر شرکت کرده و به‌عنوان جوان‌ترین نگارگر، تقدیر شده است. به‌جز این، در جشنواره بین‌المللی امام‌رضا^(ع)، در بخش جوانان برگزیده شد. همچنین اترم با عنوان "دخیل" از سوی وزارت کار و تعاون خریداری شد. طرحی نیز برای زیباسازی شهر تهران با تلفیق خوش‌نویسی و نقاشی، با همکاری مادرم اجرا کردیم. این نگارگر جوان در پژوهش‌های هنری اش نیز مسیر متفاوتی را دنبال کرده است. او با موضوع «نفوذ فرهنگ و هنر ایرانی در کلیساهای کاتولیک و آرامنه» فعالیت کرده و به دلیل خاص بودن این موضوع، برای دوره دکتری درخواست‌های پذیرش زیادی دریافت کرده است. «من به زبان‌های آلمانی، ایتالیایی و انگلیسی کاملاً مسلط هستم و از همان روزهای آغاز تحصیل در کارشناسی ارشد، پژوهش‌های تخصصی خود را شروع کرده‌ام.»

در سکون پیشرفت نیست

هنرمندی که هزاران ساعت پشت میزش کار می‌کند، از آسیب‌های جسمی در امان نیست؛ انگشتان دست این استاد هنر که به‌طور کامل خم نمی‌شوند، مؤید همین واقعیت‌اند. «به‌خاطر کار مستمر، انگشتان دستم کج شده‌اند و دچار دیسک گردن شده‌ام. من روزانه هشت تا ده ساعت پشت میز کار می‌نشینم و استخوان ران و کتف‌ها را هم نیاز آسپ دید‌اند.» هرچند جسم او آسیب

نشان دادم که زن ایرانی توانمند است و می‌تواند کارآفرین باشد.

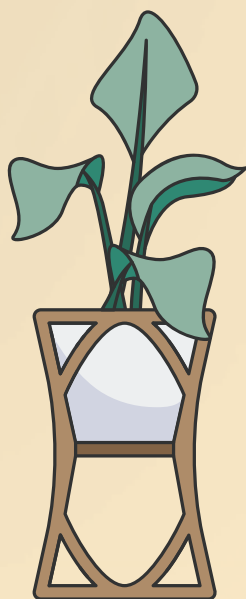
تابلویی پارچه‌ای از ۲۶ چهره

در میان آثار خانم حیاتی، تابلویی که در نگاه اول برای هر بازدیدکننده‌ای چندبُعدی به نظر می‌رسید، حاکی از هنری بود که فراتر از مرزها عمل کرده است. «در مسابقات جهانی "رامبران" که متولی برگزاری آن موزه سلطنتی هلند بود شرکت کردم و با استفاده از صد هزار قطعه میلی‌متری پارچه از دورریزهای خیاط‌خانه‌ها، اثری به نام "نگهبانان شب" از خود را مبراند را کار کردم؛ در آن تابلو تقریباً ۲۶ چهره مختلف به کار رفته است که هیچ کدام شبیه دیگری نیست و میان ۸۳۰۰ نفر از سراسر جهان، از آسیا و ایران، کار من انتخاب شد. جالب اینکه فردی از انگلستان با استفاده از جواهرات، همین اثر را بازآفرینی کرده بود، اما حتی به مرحله نهایی راه نیافت؛ ولی کار من که از ضایعات بود، به‌عنوان حافظ محیط زیست برگزیده شد و به مدت چهار ماه در موزه سلطنتی هلند به نمایش گذاشته شد که این افتخاری برای من و زنان سرزمینم بود.»

او که سابقه فعالیت به‌عنوان بازرس اتاق تعاون خراسان و عضویت و ریاست هیئت مدیره در اتحادیه تعاونی‌های بانوان خراسان رضوی را دارد، معتقد است این موفقیت‌ها حاصل سال‌ها تلاش و پشتکار است. «در سه دوره متوالی، برتر کشور در جشنواره‌های اصفهان، مشهد و شیراز شدم. در جشنواره بین‌المللی امام‌رضا^(ع) شرکت کردم و کارم در گنجینه رضوی است. یکی از آثارم را وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی خریداری کرد و به قالیباف، رئیس مجلس وقت، اهدا شد.»

هنری که مادر و دختری شد

در صحبت‌های گلپهر، ارتباط عمیق میان او و دخترش





پول، توجه یا خلا؟

روایت‌هایی دخترانه از پدیده‌ای به نام «شوگردی»

میان دلسوزی و قضاوت

وقتی از احساسشان به این نوع رابطه می‌پرسیم، پاسخ‌ها رنگی از خشم، ترحم و گاهی درک دارد. یکی از دخترها می‌گوید: «برای من رابطه‌ای که بوی پول می‌دهد و نه عشق خیلی چندان است. گاهی هم دلم می‌سوزد. شاید اون دختر شرایطی داره که من نمی‌فهمم. نمی‌تونم راحت قضاوتش کنم.»

احساس غالب میان دختران ترکیبی از ترحم و اعتراض است. برخی قربانی بودن زنان را در چنین رابطه‌هایی درک می‌کنند و در عین حال از تبدیل عشق به معامله دلخورند. یکی از مصاحبه‌شوندگان می‌گوید: «جامعه باهاش تند برخورد می‌کنه، مخصوصاً با دخترها. همه سریع قضاوت می‌کنن، بدون اینکه بفهمن چی پشت این تصمیم بوده. من تأییدش نمی‌کنم، ولی فکر می‌کنم باید شنیدشون، شاید پشتش ناامیدی باشه یا احساس بی‌قدرتی در برابر زندگی.»

در تلاطم میان فقر و خلا

در پاسخ به این پرسش که چرا دختران وارد چنین رابطه‌هایی می‌شوند، بیشترشان از فقر مالی گفتند: «وقتی حس ناامنی داری، ممکنه به هر پیشنهادی فکر کنی!»

یکی از دختران با دید عمیق‌تری توضیح می‌دهد: «فقر فقط مالی نیست، فقر فرهنگی و عاطفی هم هست. بعضی از دخترها دنبال فردی هستن که بهشون توجه کنه یا احساس مهم بودن بده، چون از خانواده این حس رو نگرفتند.»

یکی از دخترانی که دانشجوی رشته روان‌شناسی

فاطمه آصفی اوقتی از همه آن‌ها پرسیدم: اولین تصویری که با شنیدن شوگردی به ذهنت می‌رسه چیه؟، تقریباً پاسخ‌های مشابهی داشتند: مردی مسن و ثروتمند با ساعتی گران قیمت، دختری جوان با لباسی برند، ماشین‌های لاکچری، سفرهای خارجی. هیچ‌کس از عشق، صمیمیت یا رضایت دو طرفه حرفی نمی‌زند. در ذهن آن‌ها، این رابطه بیشتر به معامله‌ای شبیه بود تا پیوندی انسانی.

بیشتر دخترانی که با آن‌ها صحبت کردم، می‌گویند نخستین بار نام «شوگردی» را در شبکه‌های اجتماعی شنیده‌اند، جایی میان شوخی و جدی، در کپشن‌ها، ویدیوهای طنز یا پست‌هایی از زندگی لاکچری. یکی از آن‌ها می‌گوید: «توی اینستاگرام دیدم. یه دختر خارجی از رابطه با یه مرد مسن تر حرف می‌زد و کلی هدیه می‌گرفت. بعدش توی توئیتر فارسی دیدم که بعضی‌ها مسخره می‌کنن، بعضی‌ها هم جدی در موردش حرف می‌زنن.»

برای بیشترشان، «شوگردی» هنوز تجربه‌ای شنیداری است، نه زیسته، چیزی که در ذهن و فضای مجازی وجود دارد، اما در خیابان‌های شهر کمتر نشانه عینی‌اش دیده می‌شود.

رابطه‌ای از جنس معامله

یکی از دختران خیلی ساده و صریح می‌گوید: «اولین بار از دوستم شنیدم. گفت بعضی‌ها دنبال مردای پول‌دار میان سال می‌رن، چون راحت‌تر به خواسته‌هاشون می‌رسن. من اما حس می‌کنم این رابطه اصلاً بوی محبت نمی‌ده، بیشتر شبیه تبادل اقتصادی. آدم‌های داخلش دنبال عشق نیستن، دنبال پر کردن یه جای خالی هستن.»

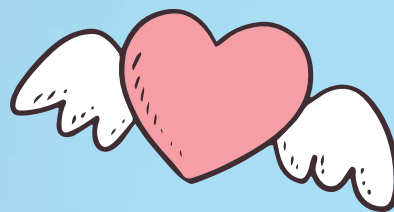
دختری دیگر تأکید دارد که این پدیده فقط مخصوص قشر خاصی نیست: «تو هر طبقه‌ای می‌تونه باشه؛ شاید یکی برای فرار از فقر، یکی برای دیده شدن یا به خاطر یه زخم روحی از کودکی. اما در نهایت، همه چیز برمی‌گرده به نیاز، فقط شکلیش فرق می‌کنه.»

در نگاه اول، شاید فقط تصویری در اینستاگرام باشد: مردی مسن با ساعت طلایی در کنار دختری جوان با لباس برند و لیخندی مطمئن؛ اما پشت این قاب درخشان، مفهومی نهفته است که حالا در گفت‌وگوهای روزمره هم شنیده می‌شود: «شوگردی». واژه‌ای که ظاهرش از «شکر» و «پدر» ساخته شده، اما معنایش از جایی تاریک‌تر می‌آید؛ جایی میان نیاز، نابرابری و خلأ عاطفی.

اصطلاح SugarDaddy نخستین بار در دهه ۱۹۲۰ میلادی در آمریکا رواج یافت؛ ترکیبی عامیانه از واژه sugar به معنای پول یا هدیه شیرین و daddy برای اشاره به مردی مسن و ترو حامی. طبق داده‌های Oxford English Dictionary قدیمی‌ترین کاربرد مکتوب آن در سال ۱۹۲۳ ثبت شده است. از آن زمان، واژه وارد ادبیات عامیانه و فیلم‌های هالیوودی شد و در دهه‌های اخیر بار شد شبکه‌های اجتماعی، جان تازه‌ای گرفت.

اما در قرن بیست و یکم، این مفهوم از یک اصطلاح عامیانه به نوعی «سبک رابطه» تبدیل شد؛ رابطه‌ای که در آن پول و توجه، گاه جای محبت و برابری را می‌گیرد. در چنین فضایی، طبیعی است که مرز میان «توجه واقعی» و «توجه خریدنی» کم‌کم محو شود و واژه‌ای که روزی در حاشیه فرهنگ آمریکایی بود، حالا در بسیاری از زبان‌ها از جمله فارسی، به گفت‌وگوهای روزمره راه پیدا کند.

این گزارش تلاشی است برای فهم همین پدیده از زاویه دید دختران ایرانی؛ کسانی که میان قضاوت، ترحم و درک، به دنبال پاسخ هستند به این پرسش ساده و عمیق: «اصلاً چرا چنین رابطه‌ای شکل می‌گیرد؟»



بحران معنا، نه سقوط اخلاق

به نظر یکی دیگر از دختران باید قبول کنیم که شکل رابطه‌ها در حال عوض شدن است. همان طور که کار، ازدواج و حتی معنای موفقیت تغییر کرده است. بعضیا می‌گویند این رابطه‌ها نشونه سقوط اخلاقیه، اما شاید نشونه بحران عمیق تریه، بحران معنا، یا حتی تنهایی.

وقتی خانواده سکوت می‌کند

در میان پاسخ‌ها، تقریباً همه درباره «خلاقیت و گفت‌وگو در خانواده‌ها» توافق داشتند: «ما با پدر و مادرمون درباره رابطه، احساس و حتی پول حرف نمی‌زنیم. وقتی سکوت باشه، بچه خودش دنبال جواب می‌ره، از هر جایی که باشه حتی جایی اشتباه.» یکی از دختران ادامه می‌دهد: «خانواده‌ها نباید باترس و دعوا حرف بزنن. اگر دختری احساس امنیت نکنه، احتمالاً به کسی پناه می‌بره که امن نیست. مشاوره و تراپی باید توی مدارس عادی بشه. ما باید یاد بگیریم که ارزش آدم رو با پول یا هدیه اندازه نمی‌گیرن.» پدیده‌ای مثل «شوگر ددی» فقط یک رابطه خصوصی نیست، آینه‌ای است از جامعه‌ای که در آن، امنیت روانی و اقتصادی زن هنوز شکننده است. هیچ‌یک از این دخترها، نه قربانی‌اند و نه گناهکار. هر کدام در جست‌وجوی چیزی‌اند: پول، توجه یا شاید فقط کمبودی که هنوز نامی ندارد. در نهایت، «شوگر ددی» بیش از آنکه مسئله دختران باشد، آینه‌ای است از جامعه‌ای که هنوز در تعریف کرامت، عشق و امنیت، حرف‌های ناتمام زیادی دارد. آسودگی واقعی، آن‌وقتی است که نیاز به معامله نداشته باشد؛ وقتی امنیت و احترام، سهم طبیعی هر دختری باشد، نه امتیازی که باید در ازایش چیزی داد.

است می‌گوید: «بعضی از این دخترها از کودکی طرح‌واره کمبود توجه دارن. یعنی همیشه حس می‌کنن دوست داشتنی نیستن، مگر اینکه چیزی در برابرش بدن. وقتی بزرگ می‌شن، این حس می‌تونه در قالب رابطه‌های نابرابر بروز کنه. پول، فقط پوشش اون کمبود عاطفیه.»

به نظر می‌رسد پدیده شوگر ددی فقط محصول نابرابری اقتصادی نیست، بلکه نشانه شکاف‌های فرهنگی و عاطفی جامعه هم هست. در جایی که ارزش فردی دختران به «دارایی» سنجیده می‌شود، طبیعی است که بعضی برای به دست آوردن امنیت، به مسیرهایی پرخطر کشیده شوند.

عادی‌سازی یا هشدار پنهان

در دنیای امروز رسانه‌ها نقش پررنگی در شکل دادن به ذهن مخاطبان دارند. تقریباً همه مصاحبه‌شوندگان معتقدند رسانه‌ها در عادی‌سازی چنین روابطی نقش دارند. «فیلم‌ها و اینفلوئنسرها با نمایش زندگی لاکچری باعث می‌شن دخترها خیال‌کنن خوشبختی یعنی ماشین، هدیه یا سفر خارجی. توی فضای مجازی عشق و توجه رو با پول قاطی کردن؛ یه جور نشون می‌دن که انگار پول یعنی احترام!»

دختری دیگر می‌گوید: «برخی رسانه‌ها دائم تبلیغ می‌کنن که ارزش زن به داشتن کیف و سفر و برندها بستگی داره. خب، وقتی کار نیست، امید نیست و مسیر موفقیت سخته، بعضیا میان بر می‌زنن، ولی اون میان بر آخرش به بیراهه می‌ره.»

در چنین فضایی، مرز میان «توجه واقعی» و «توجه خریدنی» کم‌کم از بین می‌رود. برای نسلی که هویت عاطفی‌اش را در آینه لایک‌ها جست‌وجو می‌کند، تفاوت میان رابطه سالم و سودمحور کم‌کم محو می‌شود.

قضاوت یا گفت‌وگو

وقتی از دخترها می‌پرسیم اگر یکی از دوستانشان

وارد چنین رابطه‌ای شود چه واکنشی دارند، پاسخ‌ها نشان از تعارض میان احساس و باور دارد: «تشویقش نمی‌کنم، ولی قضاوتش هم نه. شاید راه دیگه‌ای جلوش نبوده، سعی می‌کنم کمکش کنم بیرون بیاد، ولی اگر خودش بخواد ادامه بده، دیگه دخالت نمی‌کنم.»

دیگری معتقد بود: «اگر دوستم چنین رابطه‌ای داشت، اول سعی می‌کردم بفهمم چرا. شاید نیاز مالی داره. شاید احساس بی‌پناهی می‌کنه. نصیحت بی‌فایده است، باید کنارش موند تا خودش راه درست رو پیدا کنه.»

اما یکی دیگر از دختران با خنده‌ای تلخ می‌گوید: «من نمی‌تونم قضاوت کنم، چون شرایط اقتصادی واقعا سخته. ولی این آسودگی مصنوعیه. یه جور آرامش قرضی. آدم شاید یه مدت با پول حس قدرت کنه، اما تهش پوچی می‌مونه.»



خطرناک مثل شوگرددی

رابطه‌ای مبتنی بر رفاه مالی بدون توجه به رفاه احساسی و امنیت عاطفی

هدف در این رابطه کاملاً مشخص است؟

هر فردی از دور این رابطه را ببیند خیلی راحت می‌تواند نیازهای دوطرف را حدس بزند. نیازهای افراد کوچک‌تر در این رابطه بیشتر بعد مالی دارد و نیازهای فرد مسن‌تر جنسی است. در واقع بعد مالی در کوتاه مدت برای فرد خوشایند است. حاضر است به این رابطه تن دهد ولی حمایت مالی از طرف مقابل داشته باشد. اگر دختر خانم یک فرد مستقل، دارای درآمد یا دارای جایگاهی باشد و نیازهای غیر معقولانه‌ای نداشته باشد و در خانواده به گونه‌ای درست تربیت شده باشد قطعاً به چنین رابطه‌ای تن نمی‌دهد.

چه می‌شود که دخترها به این رابطه تن می‌دهند؟

یکی از مسائلی که وجود دارد، مقایسه کردن است. متأسفانه جوانان امروزی زندگی خود را با افرادی که در فضای مجازی هستند مقایسه می‌کنند. بلاگرها، اینفلوئنسرها و سلبریتی‌هایی که در فضای مجازی فعالیت می‌کنند یا حتی از نوع غربی که داخل ایران نیستند و خارج از کشور فعالیت دارند و روزمرگی‌های خود را به اشتراک می‌گذارند، باعث می‌شود یک جوان رفاه خود را با آن‌ها مقایسه کند در صورتی که این امکانات و رفاه در ظاهر است. حتی مشخص نیست پشت این رفاهی که به نمایش گذاشته‌اند چه چیزهایی است. واقعیت این است که ورود به رابطه‌ای که طرف مقابل یک آدم مسن است، یک انتخاب آگاهانه از سوی دختران است و می‌دانند از آن رابطه چه انتظاراتی دارد و می‌توان گفت در واقع یک معامله بین دو طرف ایجاد می‌شود. این رابطه از نظر دو طرف یک برد است، اما آسیب‌هایی نیز به همراه دارد که می‌توان به آسیب‌های اجتماعی و آسیب‌های روانی برای دختران اشاره کرد. به عنوان مثال یکی از سلبریتی‌های معروف با دختر خانمی مجرد وارد رابطه شده بود که حدود سی سال از او کوچک‌تر بود و عکس‌های خود را در فضای مجازی به اشتراک می‌گذاشتند. من در آن زمان خیلی از زبان جوانان شنیدم که می‌گفتند فلانی با دختر جوان وارد رابطه شده و هیچ اتفاق خاصی نیفتاده و این کار شدنی است و چقدر به آن‌ها خوش می‌گذرد! این موضوع بسیار روی دختران اثرگذار بود. با دیدن عکس‌های آن‌ها چنین برداشتی داشتند که چقدر خوب است و می‌توان با مردی که چهل سال بزرگ‌تر است وارد رابطه شد و امکانات زیادی هم داشت. در واقع فضای مجازی این موضوع را به نمایش گذاشت به خصوص اینکه از سمت یک سلبریتی معروف بود. البته باید بگویم آن رابطه به شکست رسید چون رابطه دوام‌داری نبود ولی جوانان ما آن بخشی را که به دختر آسیب‌های زیادی وارد شد، ندیدند که آبروی خودش و خانواده‌اش تحت حاشیه‌ها قرار گرفت.

اول از همه برای ما بگویید که «شوگرددی» یعنی چه؟

در ابتدا باید به این نکته مهم اشاره کنم که شوگرددی به معنای ازدواج رسمی نیست، بلکه رابطه‌ای کوتاه و ناپایدار است که بر اساس بعد منفعت دوطرف استوار است. در واقع یک نوع قرارداد است که فرقی در شوگرددی یا شوگرما می‌نمی‌کند که هر دو طرف بر اساس منافع خود وارد این رابطه می‌شوند و صرفاً دنبال کسب لذت و ایجاد رضایت‌مندی شخصی خود هستند. هر دو طرف یعنی همان دختر جوان و آن فرد مسن یا پیر در این رابطه با یک نیاز و فکر متفاوت وارد رابطه می‌شوند. البته باید در نظر بگیریم که تفاوت سنی در این رابطه قابل مقایسه با ازدواج‌های دوم یا سوم نیست یا حتی در گذشته تفاوت سنی افراد برای ازدواج بالا بود، اما در جوامع امروزی که تکنولوژی پیشرفت کرده و افراد دوست دارند امروزی باشند، تفاوت سنی در جامعه ما برای ازدواج کاهش پیدا کرده است. الان این تفاوت سنی که در رابطه با شوگرددی وجود دارد مورد تأیید عرف جامعه نیست حتی در جوامع غربی نیز پذیرش شده نیست، حتی در غرب کمتر این نوع رابطه را بیان می‌کنند و ترجیح می‌دهند در مورد آن آماری ندهند و صحبتی نکنند به همین دلیل پژوهش‌های کمی در این باره داریم. این پدیده اجتماعی در واقع یک رابطه منفعت طلبانه است که حتی افراد از بیان کردن آن خجالت می‌کشند چون می‌دانند جزو ارزش‌های جامعه نیست.

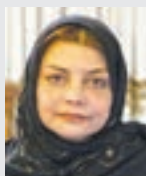
محیا جعفری | این روزها در میان خبرها زنگ

هشدار، شوگرددی، به صدار آمده است. واژه‌ای غربی که زیاد به گوش ما خورده است یا حتی شاید از شنیدنش تعجب کرده ایم. شوگرددی، اصطلاحی است که ریشه واژه‌ای آن در رفاه و شیرینی است. رابطه‌ای که در آن یک مرد مسن‌تر برای زنی جوان تر رفاه مالی فراهم می‌کند، اما رفاه احساسی آن جای سؤال دارد. این رابطه شاید ظاهری جذاب و لذت بخش برای دختران داشته باشد. اما در پشت آن آسیب‌های دردناکی پنهان شده است. همراه با دخترها را خوش نویسان، روان‌شناس تربیتی و استاد یار دانشگاه، لایه‌های پنهان شوگرددی و آسیب‌های آن را بررسی کرده ایم.



یادداشت

نگاه‌ابزاری به بدن



نیره توکلی

استاد و پژوهشگر مطالعات زنان

به‌طور کلی برای برقراری رابطه به‌عنوان شرکای جنسی یا رابطه زن و شوهری میان زن و مردی که اختلاف سنی زیادی با هم دارند، اصطلاح عامیانه انگلیسی «شوگر بیبی» به کار می‌رود؛ خواه زوج جوان تر زن باشد و خواه شوهر. اختلاف سن معمولاً در حدی است که یکی از دو طرف ممکن است هم سن فرزند طرف مقابل باشد. اما «شوگرددی» رابطه‌ای است که در آن زوج کوچک‌تر، زن باشد.

چنین رابطه‌ای معمولاً بر پایه سرمایه‌گذاری بدن برای اهداف مالی است. این پدیده از نوع استفاده ابزاری از بدن است، اما اینکه نیاز یا فشار اقتصادی را تنها عامل مؤثر برای گرایش دختران به سوی این گونه رابطه‌ها بدانیم، ساده‌سازی مسئله و فروکاستن آن به عامل فشار اقتصادی است.

پدیده‌های جامعه‌شناختی معمولاً با یک عامل توضیح داده نمی‌شوند و باید مجموعه‌ای از عوامل متعدد را در نظر گرفت. از طرفی فشارهای اقتصادی هنگامی نقش اصلی دارند که تنها انتخاب ممکن باشند. در جامعه‌ای مانند ایران که امکانات متعددی برای اشتغال وجود دارد، این تنها انتخاب ممکن نیست. عده‌ای فوراً تعجب می‌کنند و می‌گویند در جامعه ما امکانات گوناگون برای اشتغال وجود ندارد، زیرتحت تأثیر آموزش‌های غلط اشتغال هستند؛ به‌عنوان مثال حقوق‌بگیر بودن و پشت‌میزنشینی در ادارات یا شرکت‌ها، به‌ویژه ادارات دولتی، معنی می‌شود. در حالی که همه می‌دانند مشاغل تولیدی و خدماتی مختلفی وجود دارد که بسیاری از زنان موفق و کارآفرین یا افراد معمولی با درجات، مهارت‌ها و تخصص‌های مختلف می‌توانند آن‌ها را در پیش بگیرند. برای نمونه همه می‌دانند که در همین ایران امروز، با جمعیت روبه‌سالمندی، نیاز به استخدام پرستار برای نگهداری از افراد سالمند بسیار بالاست و معمولاً حقوق بالایی هم دارد. بسیاری از کارهای یدی یا فکری دیگر هم هست که اتفاقاً با سختگیری نکردن‌های قانونی درباره پرداخت مالیات‌ها و مجوزها، فاقد فشارهای جوامعی مانند آمریکا و اروپاست.

عامل دیگری که درباره گرایش دختران به‌سوی چنین کاری وجود دارد؛ فشار تبلیغات رسانه‌ای شبکه‌های مختلف تلویزیونی و فضای مجازی است که در آن بانمایش زندگی‌رؤیایی مانکن‌ها و سوپرستارهای خارجی که یک شبه ره صد ساله رفته‌اند امکان رسیدن به این نوع زندگی را ممکن و برحق و درست جلوه می‌دهند. معمولاً در آگهی‌های تبلیغاتی این شبکه‌ها، با این عبارت که «شما شایسته بهترین‌ها هستید» بر این موضوع تأکید می‌شود که زندگی بی‌زحمت پر از عیش و نوش در کشورهای خارجی یا سرکردن بیشتر اوقات سال در این کشورها، بی‌بربرگرد و بدون هیچ نوع تخصص و مهارت شغلی خاصی، حق مسلم شماست. در چنین روابطی معمولاً انتظارات رؤیایی دختران برآورده نمی‌شود، زیرا کمتر پیش می‌آید که مردان مسن با مشکلاتی مانند تأهل یا داشتن فرزندان هم‌سن یا بزرگ‌تر از این دختران، اختلافات بین‌نسلی شدید، سلیقه‌ها و تضادهای گوناگون و تطابق نداشتن جسمانی بتوانند گزینه مناسبی باشند. به نظر می‌رسد آموزش‌های فرهنگی مناسب و خنثی کردن تبلیغات رواج‌دهنده یک شبه ره صد ساله رفتن و آگاه کردن جوانان از اینکه در همه‌جای دنیا ارزش و اعتبار انسان به تخصص و مهارت و سخت‌کوشی و در نتیجه استقلال اقتصادی است و حاصل وابستگی مالی به دیگران بردگی و حقارت است از راهکارهای مقابله با گرایش به این نوع تن‌فروشی است.

خودمدیریت مالی آموزش دهند و هر آنچه می‌خواهند بلافاصله فراهم نکنند چون با این رفتار غلط فکر می‌کنند در جامعه هر آنچه بخواهند باید سریعاً و بدون زحمت و تلاش به دست بیاورند. خیلی مهم است که والدین از کودکی برای فرزند خود مرز مالی مشخص کنند و مدیریت مالی را آموزش دهند. یعنی اینکه آن جوان یا نوجوان بداند اگر چیزی می‌خواهد باید با پس‌انداز خود آن را فراهم کند. والدینی را می‌بینیم که از چهارسالگی انواع و اقسام وسایل بازی را برای فرزندان خود خریداری می‌کنند در صورتی که نباید همه چیز را فراهم کرد. به خصوص خانواده‌هایی که یک فرزند دارند باید این نکته را رعایت کنند. متأسفانه همه امکانات را برایشان فراهم می‌کنند. فرد از کودکی تا الان به هر آنچه که خواسته رسیده و «نه» نشنیده است و توقع دارد هنگامی که وارد رابطه می‌شود همه چیز فراهم باشد. در واقع باید خط قرمزهای خانواده از دوران کودکی و نوجوانی مشخص باشد.

برخوردهای والدین با این نوع روابط چگونه است؟ احتمالاً واکنش مثبتی ندارند!

در بیشتر مواقع هنگامی که دختر خانم وارد چنین رابطه‌ای می‌شود، والدین خبر ندارند چون خیلی سخت مورد پذیرش قرار می‌گیرد. نکته اینکه اگر خانواده‌ای متوجه این موضوع شدند یا حتی نگرانی این را دارند دخترشان وارد چنین رابطه‌ای شود، باید در ابتدا یک شنونده مناسب برای دخترشان باشند و ببینند چه مسائلی پیش آمده است چون با پاک کردن صورت مسئله به هیچ جانی نمی‌رسند. باید قبل از اینکه شروع به تحقیر کنند، بپذیرند تا مشکل را حل کنند و همراهش باشند تا این رابطه را ترک کند. اگر والدین در این طور مواقع مقابل فرزند خود قرار بگیرند قطعاً اتفاقات بدتری خواهد افتاد. در پیشگیری از شکل‌گیری چنین رابطه‌اشباهی، ارتباط پدر و دختر بسیار مهم و مؤثر است. بخش عظیمی از پژوهش‌ها نشان می‌دهد که اعتماد به نفس دختران با پدرشان ساخته می‌شود. اینکه پدر از کودکی تا جوانی چقدر آن‌ها را پذیرفته باشد، برای آن‌ها وقت گذاشته باشد، همراهشان باشد و مرز عاطفی میان خود و دخترانش نکشیده باشد یا به‌عنوان مثال تربیت دختر را فقط به مادر نسپرد، مهم است.

و پیشنهادی کاربردی برای مقابله با شوگرددی؟

قطعاً نیازهای عاطفی و احساسی دختران جوان را نمی‌توانیم نادیده بگیریم و ازدواج گزینه مناسبی برای آن است و باید بسترش را فراهم کرد که ازدواج سالم و ساده اتفاق بیفتد. انتظارات رؤیایی، توقع مهریه‌های سنگین از پسر جوان نداشته باشیم. این توقعات بیجا باعث می‌شود سن ازدواج بالا برود و دیرتر صورت بگیرد و امنیت روانی دختران و پسران به خطر بیفتد. باید والدین یک بخشی را راحت‌تر بگیرند و همراه‌تر باشند تا بتوانیم بحث ازدواج را راحت‌تر در جامعه گسترش دهیم.

حمایت عاطفی هم در رابطه با شوگرددی وجود دارد؟

در این نوع رابطه حمایت عاطفی وجود ندارد چون بسترش فراهم نیست و قطعاً با این تفاوت سنی بالا در میان دو طرف خبری از درک عاطفی نیست. چه بسا یک دختر خانم با فردی وارد رابطه شود که هم سن و سال خودش باشد و حرف مشترک میان آن‌ها وجود داشته باشد اما با یک مردی که سن و سالش زیاد است قطعاً حرف مشترکی وجود ندارد. از نگاه روانکاوی آسیب‌هایی از کودکی وجود دارد، افرادی که درگیر عقده‌هایی هستند جذب افراد مسن که جایگاه پدر دارند یا برای آقایان جذب خانم‌هایی می‌شوند که جایگاه مادر برایشان دارند. در این نوع رابطه بعد مالی نقشی ندارد بلکه بعد نیازهای معنوی و مهری که در کودکی دریافت نکرده‌اند و تعارضات حل نشده‌ای که داشته‌اند باعث می‌شود درگیر چنین رابطه‌ای شوند. در ازدواج میان دو طرف باید کفویت همه‌جانبه وجود داشته باشد اما در این نوع رابطه کفویت معنا ندارد. یک بعد از نیازهای دو طرف ارضا شود، کفایت می‌کند. روابط کوتاه‌مدت و محدود است. دختر جوانی که درگیر این نوع رابطه است، با فردی که چهل سال از خودش بزرگ‌تر است حرف مشترکی ندارد و ناچار است نیاز عاطفی‌اش را از جای دیگری تأمین کند.

این نوع روابط آسیب‌های جسمی هم دارد؟

متأسفانه در این نوع رابطه انتقال بیماری‌ها به راحتی اتفاق می‌افتد و مسائل بهداشتی رعایت نمی‌شود. به خصوص از سمت مرد مسن چنین چیزی اتفاق نمی‌افتد، اما نسل جدید به روز است و به مسائل بهداشتی توجه می‌کند. حتی به نظر من نسل جوان در این نوع رابطه مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد چون مراعات بهداشتی در رابطه صورت نمی‌گیرد و آسیب‌هایی به بدن دختر وارد می‌شود. در بحث روانی هم مشکلات جدی برای فرد به خصوص در ازدواج به وجود می‌آید چون می‌خواهد وارد یک رابطه متعهدانه شود اما در این رابطه کوتاه‌مدت بعضی نیازهایش تأمین شده است ولی بعضی از نیازهایش را حتی نمی‌تواند مطرح یا با کیفیت مناسبی تأمین کند. به عنوان مثال من مراجعی داشتم که درگیر چنین رابطه‌ای بود و آن آقا ماهیانه مقداری پول تو جیبی به حسابش واریز می‌کرد و خانم در ازایش باید هر آنچه آقا در رابطه می‌خواست انجام می‌داد.

می‌توانیم بگوییم که گروه خاصی از دختران دنبال این رابطه می‌روند؟

دخترانی که در فشار مالی قرار دارند و در خانواده با فشارهای اقتصادی روبه‌رو هستند، درآمدی ندارند و وارد بازار کار نشده‌اند بیشتر درگیر چنین رابطه‌ای می‌شوند. قطعاً یک دختر نوجوان یا جوان نیازهایی دارد که در سن بیست سالگی برایش قشنگ است و در چهل سالگی برآورده شدن آن نیازها دیگر برایش جذابیت ندارد، اما خانواده‌ها باید فرزندان‌شان را به استقلال داشتن و کار کردن سوق دهند تا درآمد مستقل خودشان را داشته باشند. در واقع به دختران





● صاحب امتیاز:
● مدیر مسئول:
● سردبیر:
● دبیر ضمیمه:
● دبیر شهریانو:
● مدیر هنری:

شهرداری مشهد
سید میثم موسوی مهر
سید سجاد طلوع هاشمی
ارژنگ حاتمی
لیلا جانقربان
سید هاشم دقیق

● صفحه آرایی:
● عکاسان:
● ویراستاری:
● نشانی:
● روابط عمومی:
● شماره پیامک:

احمد حریمی
فهیمة فرخی، نرجس شاکری، فاطمه جاهدی حداد و حدیث فقیری
راهله سرادار
خیابان کوهسنگی - نبش کوهسنگی ۱۵
۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
۳۰۰۰۷۲۸۹

آرزو کیانی آراز حضور ۱۴ ساله اش در تیم ملی هندبال بانوان و رؤیای سکوی آسیا می گوید

دختر «ورژن طلایی» هندبال ایران

بهترین خاطره از «ورژن طلایی»

او درباره بهترین خاطره اش از این چهارده سال می گوید: خاطره ام به اولین دوره حضور من در مسابقات جهانی سال ۲۰۲۲ اسپانیا برمی گردد. در آن مسابقات، پس از سال ها شماره پیراهنم را تغییر دادم و شماره ۲۷ که بسیار دوست دارم و به من حس خوبی می دهد، به من تعلق گرفت. آن دوره، بسیار خوب بود و باتیم های قدرتمندی بازی کردیم. اما مهم تر از همه این ها، این بود که من در آن رقابت ها، «ورژن طلایی» خودم را به نمایش گذاشتم و به عنوان برترین بازیکن تیم ملی ایران انتخاب شدم.

ملقب به آچار فرانسه تیم ملی

آرزو را در تیم ملی به نام «آچار فرانسه» می شناسند. همان بازیکنی که هر مربی می خواهد در تیمش داشته باشد، خودش درباره این لقب می گوید: من در همه پست ها بازی می کنم و تنها پستی که تاکنون بازی نکرده ام، دروازه بانی است. انعطاف پذیری فوق العاده ای در میدان دارم و به همین دلیل «آچار فرانسه» تیم ملی لقب گرفته ام.

رؤیای فتح سکوی آسیا

دختر ملی پوش مشهدی درباره آرزویش در این رشته می گوید: یکی از آرزوهایم کسب مدال آسیایی است. خیلی دوست دارم که امسال با حضور مربی خارجی و انگیزه بازیکنان، بتوانیم در عربستان مدال کسب کنیم و پس از آن در قهرمانی آسیا نیز روی سکو برویم.

جنگجو باشید

او می گوید: به دخترانی که وارد این رشته می شوند توصیه می کنم که هرگز از خط خوردن و شکست نترسند. بعد از هر باخت آن قدر تمرین کنند و با سرسختی به میدان برگردند تا به نتیجه برسند. این داستان زندگی خود من است: من واقعا در این مسیر جنگیدم تا به چیزی که امروز دارم، برسم. اکنون کمیته های استعدادیابی در مدارس حاضر می شوند و دانش آموزان را براساس فرم های ارزیابی بررسی می کنند و بهترین ها به تمرینات فراخوانده می شوند. به جز آن علاقه مندان می توانند به هیئت هندبال شهر یا آکادمی های هندبال برای شروع این رشته مراجعه کنند. هندبال از رشته هایی مانند والیبال و بسکتبال، برخورد های شدیدتری دارد. جسارت، قدرت بدنی بالا، قند و هوش بالا از جمله فاکتورهای مهم در این رشته هستند. ولی مهم تر از همه استعداد، علاقه و پشتکار است.

در مشهد، ناچار به کوچ به تیم های استان های دیگر شده است. امسال نیز باتیم «نفت و گاز گچساران» که یکی از مدعیان قهرمانی است، در لیگ برتر حضور دارد.

در راه قهرمانی جهان

تیم ملی هندبال بانوان ایران روزهای پرکاری را در پیش دارد. آرزو کیانی آراز با اشاره به برنامه های آتی می گوید: ۱۱ آبان ماه، اردوی متصل به اعزام برای حضور در مسابقات کشورهای اسلامی در عربستان برگزار می شود و پس از آن نیز با فاصله کوتاهی، باید راهی مسابقات جهانی در هلند شویم. در طول تاریخ و در رده بزرگ سالان، تنها یک عنوان قهرمانی غرب آسیا را کسب کرده ایم که سال ۹۶ رقم خورد و به جز آن تاکنون تیم ملی بزرگ سالان بانوان ایران روی سکوی آسیا قرار نگرفته است. اما این بار، با حضور مربی خارجی و آمادگی بیشتر بازیکنان، شرایط متفاوت است و تمام تمرکز ما بر روی کسب سکوست. ما تاکنون چهارمی آسیا را تجربه کرده ایم و سه دوره است که توانسته ایم به مسابقات جهانی صعود کنیم و با بهترین های دنیا رقابت کنیم.

مژده رنگیان | دختران ورزشکار ایران با اراده ای پولادین هر روز مسیرهای دشوار را هموار و قله های موفقیت را فتح می کنند. آرزو کیانی آراز، هندبالبست مشهدی تیم ملی است که چهارده سال درخشش در این رشته نمادی از استقامت و تلاش بی وقفه اوست. از آغاز پرفراز و نشیب در مدارس مشهد تا حضور مقتدرانه در میادین بین المللی، هر گام از مسیر او داستانی از امید، مبارزه و پیروزی است.

از تمرین های یواشکی تا تیم ملی

آشنایی آرزو کیانی آراز با هندبال در دوران مدرسه و در سن دوازده سیزده سالگی، جرقه ای بود که مسیر زندگی اش را برای همیشه تغییر داد. او تعریف می کند: «در ابتدا، بارها از فهرست تیم مدرسه خط می خوردم، اما عشقم به هندبال آن قدر زیاد بود که پنهانی به تمرینات می رفتم.» این سماجت و پشتکار، سرانجام در مسابقات استعدادیابی کشوری به ثمر نشست و به انتخاب او برای تیم ملی نوجوانان در سال ۲۰۱۰ و اعزام به مسابقات ژاپن رسید. کیانی آراز آن سال را «پله ترقی» خود در هندبال می داند: «بعد از آن تا به امروز در مسابقات کشوری و مسابقات بین المللی هندبال در رده های سنی مختلف حاضر شدم.»

حمایت های فراموش نشدنی پدر بزرگ

آرزو اکنون تنها بازیکن مشهدی در تیم ملی بزرگ سالان است. او با اشاره به این موضوع می گوید: «در طول این سال ها، برخی دیگر از بازیکنان مشهدی نیز به تیم ملی دعوت شدند، اما به مرور زمان هندبال را کنار گذاشتند و وارد حوزه مربیگری شدند. این مسیر برایم هم سخت بود و هم شیرین. در این راه، پدر بزرگم در مشهد حامی بزرگ و پشتوانه اصلی من بود. او من را به تمرینات می برد و می آورد و بدون حمایت ایشان و خانواده ام، موفقیت در این رشته امکان پذیر نبود.»

۸ طلای درخشان لیگ برتر

کیانی آراز در سطح باشگاهی نیز کارنامه درخشانی دارد. او تاکنون هشت مدال طلای قهرمانی لیگ برتر را کسب کرده است: پنج سال باتیم «ثامن الحجج» مشهد قهرمان لیگ شد و باتیم های «اشنادسازه» مشهد، «لارستان» و «بافق» نیز جام قهرمانی را بالای سر برد. با این حال در سال های اخیر به دلیل نبود تیم هندبال لیگ برتری

